

اتوپيا، دستوپيا و دولت كريمه مهدوى

اسماعيل
شفيعى سروسى تانى



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
مَدْرَسَةُ اِسْمَاعِیْلِ شَفِیْعَى سُرُوسِیْ تَانِیْ
کِتَابْ دَرِ اِسْمَاعِیْلِ شَفِیْعَى سُرُوسِیْ تَانِیْ
مَدْرَسَةُ اِسْمَاعِیْلِ شَفِیْعَى سُرُوسِیْ تَانِیْ
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقدیم به ساحت مقدس بانوی دو سرا
حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام)

اتوپیا، دستوپیا و دولت کریمه مهدوی

اسماعیل شفیعی سروستانی

سرشناسه: شفیعی سروستانی، اسماعیل، ۱۳۳۶ -
عنوان و نام پدیدآور: اتوپیا، دستوپیا و دولت کریمه مهدوی / اسماعیل شفیعی
سروستانی؛ ویرایش واحد پژوهش موعود(عج).
مشخصات نشر: تهران: موسسه فرهنگی هلال، ۱۳۹۹.
مشخصات ظاهری: ۲۴۰ ص.؛ ۵/۱۴×۵/۲۱ س.م.
شابک: ۰-۹۵۶۵۲۳-۶۲۲-۹۷۸: ۳۵۰۰۰۰ ریال
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
یادداشت: کتابنامه
موضوع: مدینه فاضله
موضوع: Utopias
موضوع: مدینه فاضله -- جنبه‌های مذهبی -- اسلام
موضوع: Utopias -- Religious aspects -- Islam
موضوع: مهدویت
موضوع: Mahdism
رده‌بندی کنگره: HX۸۱۰/۵
رده‌بندی دیویی: ۳۳۵/۰۲
شماره کتابشناسی ملی: ۷۳۳۷۷۳۵

اتوپیا، دستوپیا و دولت کریمه مهدوی

نویسنده: اسماعیل شفیعی سروستانی

ناشر: هلال

ویرایش: واحد پژوهش موعود(عج)

شابک: ۰-۹۵۶۵۲۳-۶۲۲-۹۷۸

شمارگان: ۱۰۰

نوبت چاپ: دوم، ۱۴۰۱

قیمت: ۹۰۰۰۰۰ ریال

نشانی ناشر: صندوق پستی ۱۴۱۵۵-۸۳۴۷

تلفن: ۶۶۴۵۹۰۳۷ نمابر: ۶۶۴۵۹۰۲۳

فروشگاه اینترنتی: shop.mouood.com

فهرست

۷	مقدمه
۱۱	فصل اول: اتوپیا و دستوپیا
۱۳	ایده‌پردازان اتوپیا
۲۷	دستوپیا، ویران‌شهر عصر مدرن
۷۳	مدینه فاضله، اتوپیا و انسان
۷۹	گوییم، بیگانه‌ای نامقدس
۱۰۱	فصل دوم: دولت کریمه اتوپیا نیست!
۱۰۳	کمال‌طلبی؛ ذاتی وجود بشر
۱۰۹	تاریخ جدید غرب و اتوپیا!
۱۱۵	طلب کمال؛ طلب جان
۱۲۷	امام مهدی <small>عج</small> ، مؤسس دولت حق و آخرین دولت
۱۳۵	تأسیس مدینه و کمال انسان
۱۵۷	غایت‌انگاری و صیوریت در تفکر دینی
۱۶۷	تجربه مقام ثمرگی؛ مقام معرفت برای انسان
۱۸۳	فصل سوم: حکمت حوادث و نجات از ابتلائات

۱۸۵.....	سنت‌های الهی
۱۹۵.....	طلب نجات
۲۱۹.....	الصبر مفتاح الفرج!
۲۳۳.....	فهرست منابع

مقدمه

با حمد و سپاس مبدع خلق اولین و آخرین؛ گرداننده آیام، بین خلق زمین؛ برپادارنده خلافت صالحان و مالک یوم الدین!

صرف نظر از تعاریف گوناگونی که برای واژه «فرهنگ» در ادبیات ارائه شده، هر حوزه فرهنگی، مبتنی و متکی بر دریافتی کلی درباره عالم برکشیده شده و حامل تعریفی خاص از آدم است و چنان که بخت حضور و مجال ظهور و پیدایی در جغرافیای حیات مادی بیابد، موجد و باعث شکل‌گیری تمدنی مخصوص به خود نیز خواهد بود؛ چنان که در ازمنه گذشته اتفاق افتاده و حوزه‌های فرهنگی و تمدنی متعددی در اقصا نقاط زمین برکشیده شده یا از بین رفته‌اند.

از این‌رو، در سلسله مراتبی، سه امر «تفکر» (در معنی رویکرد و دریافت کلی از عالم و آدم) و فرهنگ و تمدن (به منزله صورت مادی و عینی تفکر و فرهنگ) در طول هم، موقعیت حیات فرهنگی و تمدنی اقوام را در ادوار مختلف نمایان ساخته و به آن، معنا می‌بخشد.

مدینه، بر وزن قبیله، به معنی شهر، آشکارترین و مادی‌ترین صورت از یک حوزه فرهنگی و اعتقادی قابل اشاره است که ضمن ترتیب و تنظیم

مناسبات و معاملات مردم، امکان تربیت و شکل بخشی ساکنانش را مطابق با خاستگاه یک حوزه فرهنگی فراهم می‌آورد. به عبارت دیگر، انسان در شهر و با شهری که برکشیده شده است، نوعی تجانس و هم‌نوایی پیدا کرده و محل ظهور و تجلی حوزه فرهنگی و اعتقادی خاصی می‌شود.

می‌توان گفت: برای شناسایی هر حوزه فرهنگی، به ساکنان و تربیت‌شدگانش بنگرید و برای شناسایی انسان‌ها، به حوزه فرهنگی و تمدنی‌ای بنگرید که در آن، نشو و نما کرده‌اند.

تفکر، هستی‌شناسی و مجموعه باورها و معتقدات درباره عالم و آدم، پنهانی‌ترین و شهرها، آشکارترین لایه از هر حوزه وسیع فرهنگی و تمدنی‌اند.

در طول تاریخ حضور بشر بر جغرافیای زمین، حوزه‌های فرهنگی و تمدنی بسیاری، وابسته به دریافته‌های دینی، اسطوره‌ای و فلسفی از هستی شکل گرفته و شهرهای بی‌شماری برکشیده شده‌اند؛ با مجموعه‌ای از مناسبات و معاملات مادی که به نحوه بودن و زیستن انسان‌های هم‌عصر معنی بخشیده و به آنها جهت داده‌اند.

پرسش از حوزه‌های فرهنگی و تمدنی سابق و لاحق و سنجش میزان تطابق هر حوزه با خاستگاه فطری و باطنی انسان‌ها و دریافته‌های وحیانی انبیای الهی، باب خاصی را در حوزه مطالعات فرهنگی می‌گشاید.

اثر حاضر عهده‌دار این سنجش و مذاقه همه‌جانبه در این امر خطیر نیست؛ اما بر آن است تا اعلام کند: اولاً، شهرها در هر دوره و زمانی، محل ظهور و تجلی حوزه‌های فکری و فرهنگی‌ای معین و قابل اشاره‌اند و شهرسازان، مردمانی‌اند که شهر و مدینه را متناسب با خاستگاه فرهنگی و فکری خودشان شکل می‌دهند؛ ثانیاً، می‌توان انتظار داشت که تمدن‌های

دیگری در آینده، مجال خودنمایی بیابند که اینک، تنها بر صفحه قلب و سینه‌های مردانی به اجمال مانده و انتظار فرود وقت لازم می‌کشند.

مدینه‌های فاضله فیلسوفان و برخی اتوپیاها، در زمره مداینی قابل شناسایی‌اند که به منصفه ظهور نرسیدند یا از استعداد لازم برای پیدایی برخوردار نبودند.

مدینه‌ها، هرچه بوده و هرچه هستند، انسان‌ها را در خود گرفته‌اند؛ هم‌آنان که از روی فطرت، طالب کمال، شکوفا شدن استعدادها و نجات از ناهمواری‌ها بوده و حسب میل باطنی، سعی خویش را مصروف دستیابی به مطالبات حقیقی، از مسیر شهرهای زمین و دنیوی کرده‌اند. در این میان، عوامل متعددی، پیدا و پنهان، فرزندان آدمی را به برهوتی لم‌یزرع و آکنده از دد و دام کشانده‌اند. آن عوامل، مؤسس ویران‌شهرهایی (دستوپیا) شدند که جز نگون‌بختی برای آدمیان به بار نیاوردند.

دستوپیاها و دستوپیانویسان، انعکاس دهنده این کج‌راهه‌ها و نمایانگر نحوه گرفتار آمدن انسان‌ها در بن‌بست‌ها و بحران‌ها هستند. با این‌همه، همچنان فرزندان انسان، حسب کشش باطنی، در جست‌وجوی رهایی، چشم بر جاده مانده‌اند تا شاید از میانه تجربه‌های رفته و ازدحام بحران‌ها و بن‌بست‌های طاقت‌فرسا، نجات‌بخشی آسمانی از راه رسیده و آنان را به شهر امن و مدینه طیبه رهنمون شود.

این واقعه شگفت و شیرین چگونه رخ خواهد نمود و کدامیک از صاحبان و نهادهای بیدار از مؤسس آن دولت کریمه و رویکردهای آسمانی‌اش حمایت خواهد کرد؟

اثر حاضر، سعی در پرده‌برداری از این پنهان شده در آرزوها و امیدها، نمایش موقعیت ساکنان ویران‌شهرها و بیان میزان انطباق دولت طیبه

مهدوی با خاستگاه باطنی و مغفول فرزندان انسان را دارد.
ماه رمضان ۱۴۴۱ ه.ق. در ازدحام بیم و هراس عمومی ساکنان زمین از
ویروس کرونا، نگارنده را به قلمی کردن این مطالب واداشت.
کتاب را به تمامی به ساحت قدسی بانوی دو عالم، دخت رسول مکرم
اسلام صلی الله علیه و آله، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام تقدیم کرده‌ام؛ باشد که طبع لطیف
مؤسس دولت کریمه مهدوی را بیاراید؛ ان شاء الله.
اسماعیل شفیعی سروستانی

فصل اوّل:

اتوپيا و دستوپيا

ایده‌پردازان اتوپیا

اتوپیا،^۱ در اصل واژه‌ای یونانی و از دو کلمه «Ou» به معنای «بی» و «Topos» به معنای «مکان» تشکیل شده است؛ جایی که وجود ندارد؛ لامکان و هیچ جا.

برای نخستین بار، توماس مور^۲ (۱۴۷۸-۱۵۳۵ م.)، وزیر هنری هشتم، پادشاه «انگلستان» با نگارش کتابی با همین عنوان آن را به کار برد. وی در همین اثر، سعی در ارائه تصویری از جامعه‌ای آرمانی داشت که در آن، از معضلات جامعه بشری خبری نبود. کتاب مور در قرن شانزدهم میلادی که نطقه عطف بسیار مهمی در تحولات اجتماعی، سیاسی اروپا بود، به زودی شهرت یافت.

به نوشته مترجمان فارسی، اتوپای مور:

1. Utopia.

۲. Thomas More. سر توماس مور یا قدیس تامس مور، حقوق‌دان، نویسنده، فیلسوف اجتماعی، سیاست‌مدار و انسان‌گرای دوران نوزایش انگلیسی بود. او مشاور مهمی برای هنری هشتم بود. مور از اکتبر ۱۵۲۹ تا ۱۶ ماه می ۱۵۳۲ م. صدر اعظم بود. پاپ پیوس یازدهم در سال ۱۹۳۵ م. مور را قدیس اعلام کرد. کلیسای انگلستان از او به عنوان «شهید اصلاحات» یاد می‌کند. او از مخالفان و رقبای اصلاحات و پروتستان و به صورت مشخص مارتین لوتر و ویلیام تیندل بود. [اویکی پدیا، دانشنامه مجازی]

این کتاب سرسلسله آثار بسیاری در اروپا درباره جامعه آرمانی و ساخت و سازمان آن به شمار می‌آید... و نیز کتابی است که جوهر بسیاری از سخنانی را که بعدها در تمدن اروپایی مطرح شد، در خود دارد و از این جهت، کتابی است که با سرنوشت تمدن اروپایی پیوندی نهانی و ژرف دارد...^۱

جناب دکتر رضا داوری اردکانی در بیان و جهت زمینی و این جهانی اتوپیا می‌نویسد:

گفته‌ایم که «اتوپیا»، نام کتاب توماس مور است و معنی «لا مکان و هیچ‌جا» می‌دهد. آن را با «ناکجا آباد» اشتباه نکنیم که در رساله «آواز جبرئیل» شیخ شهاب‌الدین سهروردی به آن اشارتی شده است. آن ناکجا آباد، بلدة جماعت پیران مجرد است... «و از آن اقلیم است که انگشت سبابه [اشاره] به آنجا راه نبرد.» ولی اتوپیا مدینه زمینی است که اهل آن مقام و جای معین در مدینه دارند و این را قانون مدینه - که آن هم بشری و زمینی است - مقرر کرده است.^۲

اتوپیانویسی از اقتضات عصر جدید غرب است، از آن زمان که بشر از آسمان و بهشت وعده داده شده ادیان آسمانی روی برگردانده، سر در پی مدینه‌ای بهشت‌گونه در زمین گذارد.

در این بهشت زمینی، مرگ و استکمال و عشق و تفکر وجود ندارد... در اتوپیا، مردمان به فرشته تشبیه می‌کنند؛ اما فرشته‌صفتی آنان ربطی به دیانت ندارد.^۳

۱. مور، توماس، «آرمانشهر»، ترجمه نسرین مجیدی و مرضیه خسروی، تهران، روزگار نو، چاپ اول، ۱۳۹۳، مقدمه.

۲. داوری اردکانی، رضا، «اتوپیا و عصر تجدد»، تهران، نشر ساقی، چاپ اول، ۱۳۷۹، ص ۳۳.

۳. همان، ص ۳۴.

مغرب‌زمینیان از آسمان روی برگردانده همه آرزوهای خود را در اتوپیاها ترسیم شده جست‌وجو و آمد و شد هر یک از ایدئولوژی‌های سیاسی، اجتماعی را منزلی از منازل راه پرفراز و نشیب آن «لامکان» تلقی کردند؛ اما دیری نگذشت که آنان از آسمان رانده و در زمین نیز واماندند. کُنْدُرسه،^۱ فیلسوف و دانشمند فرانسوی، در قرن هجدهم میلادی نوشت که تمام آرزوهای ما درباره آینده، در این سه آرزو خلاصه می‌شود: اول اینکه اختلاف و عدم تساوی میان اقوام از بین برود؛ دوم اینکه در زندگی هر یک از اقوام، مساوات به مرتبه کمال برسد و بالأخره آرزوی سوم این است که «کمال بشر» و «بشر کامل» محقق شود. سخن کُنْدُرسه بسیار دلنشین است؛ اما دلنشین بودنش از آن است که آرزوست و آرزو باید زیبا و دلنشین باشد. قریب به دو قرن از زمانی که کُنْدُرسه آرزوی خود و قوم غربی را بیان کرده است، می‌گذرد و این حرف دیگر اثری که در قرن هجدهم و نوزدهم میلادی داشت، ندارد و «والیوم» و داروهای مسکن و مخدر دیگری جای آن را گرفته است.^۲

تأسیس اتوپیا در زمین، در لابه لای آثار اتوپیانویسان ماند و با آرزوهای محقق نشده بشر عصر مدرن به گور سپرده شد و آدمی، در جایی میان آسمان و زمین معلق ماند. تمدنی بی‌خدا برکشیده شد، بر بستر حوزه فرهنگی و فکری مخصوص خودش، متکی بر اومانیزم، سکولاریسم و اباحت؛ نظامی آکنده از آلودگی‌های کاپیتالیستی و بحران‌های سخت

۱. مارکوس کُنْدُرسه (Marquis de Condorcet) (۱۷۴۳-۱۷۹۴ م.) فیلسوف، ریاضی‌دان و دانشمند علوم سیاسی و از بزرگان عصر روشنگری «فرانسه» بود. مخالفت کُنْدُرسه با خشونت‌های سازمان‌یافته دوران ترور همچنین مخالفت او با اعلام لویی شانزدهم در نهایت، سبب تعقیب و بازداشت وی شد. در سال ۱۷۹۴ م. در زندان با سم خودکشی کرد تا طعمه گیوتین نشود. (ویکی‌پدیا، دانشنامه آزاد، ذیل واژه)

۲. داوری اردکانی، رضا، «اتوپی و عصر تجدّد»، همان ص ۳۵.

آخرالزمانی.

«تمدن غربی» در صورت ماکیاولی آن، تمدن دروغ و روی و ریاست و این صفت نیز مکمل قدرت سیاسی و نظامی و اقتصادی آن است که البته اختصاص به این سیاست یا آن ایدئولوژی ندارد؛ زیرا ایدئولوژی‌ها و سیاست‌ها مظهر و تابع تمدن است.^۱

اتوپیای غرب مدرن و برکشیده شدنش در آن صبحگاه بریدن از آسمان و چشم دوختن بر زمین، به امید تأسیس بهشتی در زمین را، شیطان در گوش یهود زمزمه کرده بود. با آرزوی حیاتی بی‌مرگ و زندگی‌ای دراز تا همیشه!

پس از توماس مور، اتوپیانویسان فراوانی در چشم ساکنان غرب، لامکان‌هایی در دوردست را ترسیم و انگشت اشاره به سوی آن دراز کردند. «آتلانتیس»^۲ فرانسیس بیکن،^۳ «شهر آفتاب»^۴ توماسو کامپانلا،^۵ «اوشیانا»^۶ جیمز هرینگتون،^۷ «شهر زرین»^۸ فرانسوا ماری ملقب به ولتر^۹ و... از این زمره‌اند.

حتی اشخاصی، چون مارکس و یارانش، اتوپیای کمونیستی به ظاهر بی‌طبقه را بر گرده کارگران انقلابی، علیه نظام سرمایه‌داری بر کشیدند و صفحات سیاهی را بر دفتر اتوپیانویسی افزودند.

۱. داوری اردکانی، رضا، «اتوپی و عصر تجدّد»، ص ۳۷.

2. New Atlantis.
3. Francis Bacon.
4. The City of the Sun.
5. Tommaso Campanella.
6. The Commonwealth of Oceana.
7. James Harrington.
8. The lost golden city.
9. François-Marie.
10. Voltaire.

چه بسا برای کسانی که از قرن شانزدهم میلادی، سینه سپر کرده و بر فروپاشی حوزه فرهنگی سنتی و نفی پایه‌های نظری و فکری آن (مرگ اندیشی، کمال‌طلبی، عشق و تفکر) اصرار ورزیدند، معلوم نبود که منزل آخر کجاست.

سر برآوردن نازیسم هیتلری در «آلمان»، انقلاب بلشویکی و سوسیالیسم «شوروی» و لیبرال سرمایه‌داری «آمریکا»، سه جریان انحرافی و عارض شده بر اتوپیای عصر مدرن نبودند؛ بلکه فرزندان بلافصل و مابه‌ازای خارجی و ظهور عینی اندیشه شکل‌گرفته در خانه جان بنیان‌گذاران پیدا و ناپیدای آنها بودند.

این سخن ناظر بر این است که کمال بشر در ترقی زندگی مادی و پیشرفت تکنیک و تکنولوژی قابل شناسایی نیست؛ اگر چه تلاش‌های صورت گرفته برای راحت‌تر شدن زندگی در عصر مدرن را بی‌اهمیت قلمداد نمی‌کنیم، اما نه گم‌شده جان بشر آسایش است و نه منزل آخر سیر و سفر بشر در عرصه هستی، دستیابی به رفاه و راحتی است که بخواهد برای دستیابی بدان، از عالی‌ترین گوهر وجودی‌اش بگذرد و کمال حقیقی را ما به ازای آن واگذارد و چونان بردگان، بی‌عشق و تفکر، عبد و برده اربابان قدرت شود.

بر هیچ‌کس پوشیده نیست که بشر در تمدن غربی تا آنجایی آزاد است که در حدود مبانی و اصول نظری و قواعد عمل و ارزش‌های معتبر در این تمدن باقی بماند و مخصوصاً آزادی عمل او تا جایی است که با اغراض و غایات تمدن مناسبت داشته باشد.

البته با نظر اجمالی به دوره جدید تاریخ غرب، می‌توان گفت که فی‌المثل آزادی در آرا و عقاید دینی وجود دارد. هیچ‌کس را دیگر به جرم رده

گفتن مجازات نمی‌کنند و البته این درست است. آزادی در اعراض از دیانت وجود دارد؛ زیرا این تمدن اصولاً تمدن غیردینی است و در همه جا گوش‌ها را پر می‌کنند که همه مردم با صرف نظر از تعلقات دینی و نژادی و قومی و... می‌توانند هم‌زیستی مسالمت‌آمیز داشته باشند (و البته به کمک هم در تحقق مقاصد تمدن بکوشند)؛ اما این تعلقات تا وقتی قابل تحمل است که صرفاً جنبه رسمی داشته باشد و آثار جدی بر آن مترتب نباشد؛ وگرنه تفکر دینی در تمدن جدید قابل تحمل نیست.^۱

اراده معطوف به قدرت، مناسبت‌ترین تعریف و جامع‌ترین آن برای انسان معاصر در عصر حاضر و اتوپیای غرب است. هر یک از انسان‌ها، حسب موقعیت و توانایی، مبدل به یک «من» شده‌اند؛ متمایل به قدرت و اعمال قدرت بر غیر خود و به همان نسبت نیز مستغرق در ساحت مادی حیات و جنبه حیوی خودند و بر آن نیز اصرار می‌ورزند.

جورج اورول انگلیسی^۲، در رمان «۱۹۸۴» تصویر و توصیف بسیار نزدیکی از عصر قهر، استیلا و عصر اراده معطوف به قدرت، ارائه کرده است. این رمان بیانیه سیاسی شاخصی در نقد و رد نظام‌های توتالیتر و تمامیت‌خواه و نیز به طور مشخص، «کمونیسم» شناخته می‌شود. جز این، در رمان ۱۹۸۴، شخصیت اصلی داستان، وینستون است. او در یک جامعه دستوپیا زندگی و کار می‌کند؛ سرزمینی که در آنجا، همه چیز تحت کنترل شدید قرار دارد.

دستوپیا،^۳ جامعه‌ای است خیالی که پلیدی‌ها و رذایل آن با هدف

۱. داوری اردکانی، رضا، «اتوپیا و عصر تجدد»، ص ۳۹.

۲. اریک آرتور بلر با نام مستعار جورج اورول (۱۹۰۳-۱۹۵۰ م.) داستان‌نویس، روزنامه‌نگار، منتقد ادبی و شاعر انگلیسی بود.

3. Dystopia.

عبرت‌آموزی اخلاقی یا سیاسی به تصویر کشیده می‌شوند. دستوپیا، «ویران شهر»^۱ در مقابل اتوپیا و مدینه فاسده است.

اتوپیایی که دستوپیا از آب درآمد!

ساکنان قرن هجدهم میلادی در رؤیای اتوپیای (آرمان‌شهر) پیشرفت و ترقی بی‌سر و دستار وارد میدان شده و با چشم‌پوشی از همه سوابق و لواحق قومی و ملی و مذهبی، رو به جهان مدرن و مدرنیزاسیون به راه افتادند. ساکنان «آسیا» و «آفریقا» نیز با تأخیری کم و بیش دویست ساله در پی غرب روانه شدند و اگرچه آنان چون «ژاپن» غربی نشدند، اما غرب‌زده و ماشین‌زده شدند و جایی میان زمین و آسمان معلق ماندند.

قرن بیستم میلادی، به تدریج پرده‌ها را بالا زده و ازدحام و آوار بن‌بست‌ها و بحران‌ها را بر بشر برملا کرد و معلوم ساخت که اتوپیای رؤیایی پرزرق و برق، چیزی جز دستوپیا و ویران‌شهری بیش نبوده است.

آنچه که بر جمیع مناسبات فردی، اجتماعی و فرهنگ و تمدن خلق جهان در طول قرون اخیر - واسپس رنسانس - واقع شد و انطباق آن با مندرجات پروتکل‌های دانشوران صهیون، بهترین دلیل برای اثبات صحت بخش قابل توجهی از آن‌همه نقشه و تدبیرگری است.

پروتکل‌های دانشوران صهیون، مجموعه‌ای از دستورالعمل‌ها و برنامه‌های منسوب به جمعی از علمای یهودی صهیونیست برای تخریب بنای اخلاقی و اعتقادی مردم و زمینه‌سازی برای سلطه جهانی است.

نخستین بار، اندکی پس از جنگ جهانی اول، این مجموعه از زبان روسی به زبان انگلیسی، ترجمه و منتشر شد. طی همه سال‌های گذشته

۱. مصوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

گفت‌وگوهای بسیاری در ردّ یا اثبات این پروتکل‌ها و انتساب آنها به دانشوران یهودی به میان آمده است. برخی آن همه را حاصل توهم توطئه و جعل، اعلام و در ردّ آن کوشیدند.

به اعتبار اصل منطقی و معقول،

أَدُلُّ الدَّلِيلِ عَلَى إِمْكَانِ الشَّيْءِ وَقُوْعُهُ؛

بهترین دلیل بر وجود چیزی، آن است که آن چیز واقع شود.

جمعی از اندیشمندان و متفکران غربی - چنان که قبلاً بیان شد - و پس از آنان، هنرمندان و حتی سینماگران، به درستی از آنچه در جریان بود، اطلاع یافته یا با مشاهده مناسبات و معاملات جاری، سعی در ارائه تصویری واضح از رخدادها کردند تا شاید با متذکر ساختن مستقیم و غیرمستقیم مردم و ارائه انتقادهایی گزنده، مانع از تداوم این جریان شوند. غافل از آنکه از سویی، تیر از چلّه کمان خارج شده و تا آخرین مرحله و مرتبه و ظرفیت نهفته پیش خواهد رفت و از دیگر سو، عواملی سایه‌نشین، مستقر در لژهای مجامع مخفی، عروسک‌گردانانی را می‌مانند که به عروسک‌های خیمه شش‌بازی صحنه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی نقش می‌دهند و آنان را به حرکت وا می‌دارند تا داستان، مطابق خواست خودشان پیش رود.

به واقع، حرکت عروسک‌ها ظهور عینی اندیشه و تدبیر عروسک‌گردانان است؛ چنان که مناسبات فرهنگی و معاملات عملی تمدنی، جملگی عینیت یافته تفکر و سوگیری کلی‌ای هستند که بشر، دانسته و ندانسته، متأثر از مرام‌ها و استراتژی بنیان‌گذاران، آن همه را پی گرفته و به آنها مؤمن شده است و اینک، چون معتقدی و راهبی، آن همه را مرعی می‌دارد تا مقرب و مقبول واقع شود.

صحبت از اتوپیای یهود، معطوف به رؤیایی است که در چشم‌ها جلوه

داده شد؛ شعبده‌ای که در خود، دستوپیا و ویران شهری وحشتناک را پنهان داشت تا بر گرده آن، یهودیان مجال برکشیدن آرمان شهر جهانی خود را به دست آورند.

ویران شهرها بر پرده سینما

بعد از عموم ساکنان جهان مدرن که با پوست و گوشت و همه وجود «ویران شهر جهانی» را تجربه می‌کردند، سینماگران مؤلف در ارائه تصویری از آینده و حال تبعیدیان دستوپیای برکشیده شده موفق‌ترین بودند و البته اینان عموماً متکی به آثار قلمی درام‌نویسان و رمان‌نویسانی، همچون آلدوس هاکسلی^۱ (۱۹۹۴-۱۹۶۷ م.)، جورج اورول (۱۹۰۳-۱۹۵۰ م.) و دیگران بودند که اساس ادبیات «پاد آرمان شهری»^۲ را استوار ساختند. زامیاتین (۱۸۸۴-۱۹۳۷ م.) نویسنده کتاب «ما» صاحب نخستین اثر پادآرمان شهری^۳ قرن بیستم میلادی شناخته می‌شود.

«مزرعه حیوانات»^۴ (جورج اورول)، «دنیای قشنگ نو»^۵ (آلدوس هاکسلی)، «۱۹۸۴» (جورج اورول)، «۴۵۱ درجه فارنهایت»^۶ (ری بردبری)^۷

1. Aldous Huxley.

2. Dystopian literature.

۳. پادآرمان شهر یا ویران شهر یک جامعه یا سکونت‌گاه خیالی در داستان‌های علمی، تخیلی است که در آن ویژگی‌های منفی، برتری و چیرگی کامل دارند و زندگی در آن، دلخواه هیچ انسانی نیست. این جوامع معمولاً زمانی از یک جامعه را نشان می‌دهند که به نابودی و هرج و مرج رسیده است. این جوامع در زمان‌هایی بد و شوم ترسیم می‌شوند که می‌توان آن را دوره بدزمانگی یا دژگاهی نامید. با این تعریف یک جامعه پاد-آرمانی، نقطه مقابل و وارونه یک جامعه آرمانی (آرمان شهر) است. (ویکی‌پدیا، دانش‌نامه آزاد، ذیل واژه پادآرمان‌شهر).

4. Animal Farm.

5. Brave New World.

6. Fahrenheit 451.

7. Ray Bradbury.

«وی فور وندتا»^۱ (آلن مور)،^۲ «تصادف»^۳ (جیمز گراهام بالارد)،^۴ «کوه‌های سفید»^۵ (جان کریستوفر)،^۶ «میرا»^۷ (کریستوفر فرانک)،^۸ «سرگذشت ندیمه»^۹ (مارگارت اتوود)^{۱۰} و... در شمار ادبیات پادآرمان‌شهری به حساب می‌آیند. بر پایه برخی از این دست آثار، فیلم‌های سینمایی، بازی‌های رایانه‌ای و حتی قطعات موسیقی فراوانی ساخته شده است.

در هر یک از این آثار، پیش‌بینی‌هایی درباره آینده و تذکری دربارۀ زمان حال و نحوه بودن در چنین جوامعی دیده می‌شود. بی‌شک برخی از این آثار، بی‌تأثیر از نظام‌ها و مرام‌های سیاسی، اجتماعی خاص و مطرح نیستند و دستوپیای ترسیم شده در اثر ادبی خود را کپی‌برداری شده و تصویری مکتوب از جامعه‌ای می‌شناسند که بر شالوده‌ایدئولوژی‌های خاصی، همچون سوسیالیسم و کمونیسم برکشیده شده‌اند.

دوران سخت جنگ سرد و در عصر شکل‌گیری نظام سوسیالیستی «شوروی»، برخی از ویران‌شهرهای ادبی، سعی در به تصویر کشیدن این‌گونه جوامع کردند. دو اثر شاخص «مزرعه حیوانات» و «۱۹۸۴» از آثار جورج اورول انگلیسی از این دسته‌اند. با وجود این، در همه این آثار، فلک‌زدگی انسان مبتلا به زندگی تکنولوژیک عصر جدید به خوبی، به نمایش درآمده‌اند.

-
1. V for Vendetta.
 2. Alan Moore.
 3. Crash.
 4. James Graham Ballard.
 5. The White Mountains.
 6. John Christopher.
 7. Mortelle.
 8. Christopher Frank.
 9. The Handmaid's Tale.
 10. Margaret Atwood.

آثار اتوپیایی آکنده از عنصر تخیل و ایده‌آل‌های انتزاعی ذهنی‌اند و هیچ‌گونه اقدام عملی برای رسیدن به واقعیتی ملموس را تضمین نمی‌کنند؛ اما آثار دستوپیا، ملموس‌تر و واقعی‌ترند؛ اگرچه برای جلوه دادن امر در ذهن خوانندگان، پیراسته از بزرگ‌نمایی نیستند.

هرچند بر گرده زمین، نمونه‌هیچیک از آرمان‌شهرهای فلسفی، همچون «مدینه فاضله» افلاطون (۴۲۷-۳۴۷ ق.م.)، «شهر خورشید» توماسو کامپانلا^۱ (۱۵۶۸-۱۶۳۹ م.) و «آرمان‌شهر» توماس مور را نمی‌توان دید و آنها تنها آرزوی محقق نشده‌ای هستند که بر صفحات کاغذ نقش بسته، اما مصادیق متعدد دستوپیا قابل اشاره است.

هر خواننده‌ای با مطالعه «قلعه حیوانات» و «۱۹۸۴» و تماشای فیلم سینمایی عصر صامت سینما، «متروپولیس»^۲ (۱۹۲۷ م.) مصادیق عینی و خارجی قهرمانان و وقایع توصیف شده در آثار ادبی و هنری را یافته و در ذهن خویش، مصداق‌سازی می‌کند.

نکته قابل توجه آنکه، بیشترین آثار دستوپیایی که بیانگر و مصور ویران‌شهرند، متعلق به قرن بیستم میلادی می‌باشند. چرا؟ تاریخ جدید غرب با پشت سر گذاردن قرن شانزدهم میلادی و نهضت اصلاح دینی در «آلمان» و گذار از خاستگاه فکری و ارزشی کاتولیسم، وارد عهد و عصری شد که می‌بایست داد آن را بدهد تا از آن گذر کند.

عصر رنسانس و روشنگری تنها مراتبی بودند که انسان غربی با پشت سر گذاردن آنها، ساحاتی فکری را پشت سر گذارده و در قرن هجدهم

۱. (Tommaso Campanella) توماسو کامپانلا، فیلسوف، شاعر و راهب ایتالیایی بود. مشهورترین کتاب او «شهر خورشید»، همچون جمهوری افلاطون، جامعه‌ای آرمانی را تحت حاکمیت فیلسوفان به تصویر می‌کشد.

2. Metropolis.

میلادی، حوزه فرهنگی فراگیر و متناسبی را به تجربه نشست و با کشف قاره «آمریکا» و انقلاب صنعتی در «انگلستان»، پای در حوزه تمدنی مدرن گذاشت.

قرن نوزدهم و بیستم میلادی، نمایشگر و نمایشگاه بزرگ تمدن مدرن بودند که بر شانه‌های فرهنگ و هستی‌شناسی فلسفی قرون پیش از خود استوار شدند و به عبارت دیگر، در این دو قرن، همه پتانسیل آن حوزه فکری و فرهنگی، در هیئت تمدن مدرن و مناسبات و معاملات خاص ساکنان این عصر، به منصفه ظهور رسید؛ واقعه‌ای که ساکنان قرون ۱۶ و ۱۷ و حتی ۱۸م، تصویری روشن از آن نداشتند؛ اما خواه، ناخواه طفلی بود که با طی مراتب، بزرگ شده و به تنومندی قرن بیستم میلادی رسیده و دیگر ساحات پنهان و آشکارش، جلوی دیدگان خلق جهان رخ نمود و بر همگان مکشوف می‌شد که سرانجامش به کجا خواهد کشید!

بدین سبب است که دستوپیانویسان قرن بیستم، آنچه را که می‌دیدند و ملموسشان شده بود، بر صفحه کاغذ نقش می‌زدند یا بر پرده نقره‌ای سینما، به نمایش می‌گذارند.

از این نکته نیز نباید غفلت کرد که اساساً هنرمندان می‌بایست گامی جلوتر از سایرین بردارند. خبرآورانی که دنبال کنندگان خود و مردم هم‌عصر خود را متذکر چالش‌های فرارو می‌شوند.

اینان با نگاه به افق پیش رو، نوید دهنده فروپاشی دستوپیای غربی نیز بودند؛ زیرا آن مدینه فلاکت و ساکنان فلک‌زده‌اش را فاقد حمایت آسمانی، متکی بر تعاریفی غیر حقیقی و یک ساحتی از عالم و آدم، ظالمانه بودن مناسبات و معاملات جاری‌اش و مبتلای نوعی واپس‌گرایی اخلاقی و سرانجام به دور از خاستگاه باطنی انسان کمال طلب می‌شناختند.

عواملی چند، در طول تاریخ حیات بشر بر پهنه هستی، هادم عموم فرهنگ‌ها و تمدن‌های دست‌ساز بشر بریده از آسمان بوده‌اند. به این عوامل، امر مهم و سنت ثابت فرارسیدن ناگزیر اجل برای همه اقوام و امت‌ها را باید افزود:

«وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ»^۱

و برای هر امتی، اجل و سرآمدی است. پس هرگاه که اجلشان فرارسد، نه می‌توانند لحظه‌ای آن را به تأخیر اندازند و نه از آن پیشی گیرند.»

دستوپیا، ویران شهر عصر مدرن

اصطلاح دستوپیا، بر ساخته جان استوارت میل،^۱ فیلسوف انگلیسی در سال ۱۸۶۸م. و متضاد اتوپیا است.

وقوع انقلاب بلشویکی «شوروی» و تبدیل شدن جهان به دو قطب لیبرال سرمایه‌داری و سوسیالیسم، باعث ترتیب و شکل‌گیری مناسبات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی قرن بیستم و در عین حال، باعث ظهور چالش‌هایی در ذهن و زبان و تمایلات انسان معاصر شدند؛ اگرچه هر دو جریان در ذات، متکی بر ایدئولوژی‌های خودبنیاد و برخاسته از تفکر اومانستی و سکولاریسم (دنیوی‌گری) بودند.

شکل‌گیری حکومت پلیسی، تنزل شأن انسان‌ها به ابزار تولید و انحصارات حزب کمونیستی، موجب شکل‌گیری اعتراضاتی نهفته ولی سرکش و عکس‌العمل‌هایی بر پهنه آثار قلمی نویسندگان شد:

1. John Stuart Mill.

رمان «ما»

آن شرایط، یوگنی ایوانویچ زامیاتین^۱ (۱۸۸۴-۱۹۳۷ م.)، نویسنده آثار علمی، تخیلی و طنزنویس سیاسی اهل «روسیه» را به نگارش رمان «ما»^۲ (۱۹۲۴ م.) و خلق اثری پادآرمان شهری واداشت. او را صاحب نخستین اثر بزرگ پادآرمان شهری قرن بیستم میلادی می‌شناسند.

زامیاتین رمان «ما» را در ۱۹۲۰ م. نوشت؛ اما به سبب وجود شرایط خفقان در «روسیه»، آن زمان نتوانست آن را در «اتحاد جماهیر شوروی» منتشر کند. به این ترتیب، این رمان ابتدا در سال ۱۹۲۶ م. به زبان انگلیسی در «نیویورک» و سپس در سال ۱۹۲۹ م. به زبان چکی در خارج از شوروی منتشر شد و فقط در سال ۱۹۸۸ م.، یعنی دو سال بعد از مرگ یوگنی زامیاتین در اتحاد شوروی اجازه انتشار یافت.

رمان ما در قالب یادداشت‌های یک مهندس، به نام د-۵۰۳ نوشته شده است. به نظر می‌آید زامیاتین بسیار نگران آینده شوروی بوده و به این علت در این رمان، اتحاد شوروی را هزار سال جلوتر می‌برد و به این ترتیب، به مخاطب خود هشدار می‌دهد که چنانچه شرایط آن روز شوروی به همین ترتیب ادامه یابد، چه سرنوشتی متوجه این کشور و مردمان آن خواهد شد. منظور زامیاتین از عنوان «ما» برای این رمان، شعار با هم بودن بلشویک‌هاست. در جامعه بلشویک‌ها، ارزش فرد به عنوان یک شخصیت مستقل تا پایین‌ترین حد تنزل کرده و همه چیز در ما خلاصه شده است... در این رمان، هیچ شخصیتی وجود ندارد. مردم اسم و شخصیت فردی خود را از دست داده و هر یک از آنان با شماره‌ای نام‌گذاری شده‌اند؛ مانند

1. Yevgeny Ivanovich Zamyatin.

2. We.

د-۵۰۳ با توصیف این شرایط می‌نویسد که نحوه زندگی همه افراد جامعه مانند هم است:

هر روز صبح در یک ساعت و یک دقیقه مشخص از خواب بیدار می‌شوند. میلیون‌ها نفر هم‌زمان کار خود را شروع و هم‌زمان آن را به پایان می‌رسانند. در یک ساعت به گردش می‌روند و در یک ساعت می‌خوابند و...

د-۵۰۳ مهندس و ریاضی‌دان است. او در یادداشت‌های خود، اوضاع و شرایط محل زندگی خود را توصیف می‌کند. موضوع از این قرار است که بعد از جنگ‌های بزرگ سیصد ساله میان شهر و روستا، فقط ۲٪ درصد از مردم زنده ماندند که این بازمانده‌ها یک کشور واحد را تشکیل دادند. در این کشور، همه چیز بر اساس اصول ریاضی و بر اساس عقل و منطق است. دور تا دور کشور واحد را دیوار شیشه‌ای احاطه کرده است که این کشور را از تمدن قدیمی جدا می‌کند. مردم این شهر اجازه خارج شدن و رفتن به آن سوی دیوار شیشه‌ای را ندارند. در این کشور، طبیعت زنده وجود ندارد و پرندگان آواز نمی‌خوانند و حتی خورشیدی وجود ندارد و همه چیز به صورت مصنوعی و ساختگی است. حتی غذای مردمان این شهر از مواد شیمیایی و نفتی است.

همه مردم شهر مطیع بی‌چون و چرای رئیس شهرند. رئیس شهر همیشه پیروز انتخابات است. به گفته د-۵۰۳:

تاریخ کشور واحد به یاد نمی‌آورد که در این روز باشکوه (روز انتخابات) حتی یک نفر جرئت مخالفت کردن با رئیس شهر را داشته باشد.

د-۵۰۳، در کار ساختن یک کشتی فضایی همکاری می‌کند. این کشتی که

نام آن انتگرال (همگرایی) است، قرار است مردمان سیاره‌های دیگر را که به اعتقاد آنها «به صورت وحشی» آزادند، به تابعیت رئیس شهر در آورد؛ اما در این میان، افرادی هستند که از شرایط موجود در کشور واحد راضی نیستند و قصد دارند با آن مبارزه کنند.^۱

رمان «ما» در پی اثبات این معناست که جامعه‌ای که دگراندیشی، خلاقیت، ارزش‌های دینی و عشق در آن بی‌ارزش باشد، بهشتی دروغین است. جامعه‌ای که مقام انسان را تا سر حد یک ماشین و یک عدد به جای همه هویت‌های انسانی کاهش می‌دهد، شایسته مقام انسانی نیست. این رمان را انوشیروان دولتشاهی، ترجمه و منتشر ساخته است.

رمان «دنیای قشنگ نو»

آلدوس لنونارد هاکسلی،^۲ نویسنده انگلیسی (۱۸۹۴ - ۱۹۶۷ م.) با نگارش رمان «دنیای قشنگ نو»^۳ با نفرت و انزجار، از سیاست‌بازی و صنعت‌زدگی یاد کرد. عنوان اثر، کنایه‌ای است تلخ، به نظامی که هاکسلی از آن، به عنوان «نظام بوخافسکی» یاد می‌کند.

هاکسلی نیز مانند برخی دیگر از نویسندگان دستوپیا، صحنه حوادث و زمان رمان خود را چند قرن به جلو می‌کشد تا سرانجام و پایان جامعه‌ای را که مورد نقد قرار داده است، به نمایش بگذارد.

وقایع این رمان در سال ۲۵۴۰ م. و در شهر «لندن» رخ می‌دهد. تصویری

۱. کریمی مطهر، جان الله و رضایی، مجید، مقاله «آرمان‌شهر در رمان ما، اثر یوگنی زامیاتین»، نشریه پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، پاییز ۱۳۹۳، شماره ۳۲، صص ۱۰۱-۱۱۲.
 2. Aldous Leonard Huxley.
 3. Brave New World.

این رمان را سعید حمیدیان ترجمه و نشر نیلوفر آن را منتشر ساخته است.

از دنیا که در آن یک دولت مرکزی، کنترل کننده همه مناسبات است. در این جهان تصویرشده، علم و تکنولوژی به حدی رشد کرده که امکان تولید انسان‌ها در مقیاسی وسیع و به صورت خط تولید کارخانه‌ای ممکن شده است. نظام حاکم، از طریق کنترل فرآیند تولید فرزندان، گروه‌های اجتماعی مورد نظر خود را از همان ابتدا، تولید کرده و تمامی خاستگاه‌های طبیعی و فطری انسانی را در آنها از بین می‌برد تا امکان حفظ جامعه‌ای طبقاتی و ثابت و بدون تغییر و تبدیل فراهم آمده باشد.

آفاها، بتاها، گاماها و اپسیلون‌ها در نوعی رده‌بندی نزولی و برحسب نیازمندی‌های این نظام در کارخانه تولید می‌شوند. در این جهان بوخافسکی هاکسلی، زنده‌زایی، داشتن پدر و مادر، اعتقادات فطری خداپرستی و دین‌خواهی، عشق ورزیدن و مهربانی منسوخ شده و در چشم‌ها زشت و قبیح جلوه داده می‌شود. همه چیز و همه کس در این دنیای زشت، تحت امر و برای رضای یک نفر حاکم بلامنازعه، به نام «حضرت فورد» اتفاق می‌افتد. هدف سازندگان این نظام، برکشیدن جامعه‌ای است در منتها الیه ثبات؛ عاری از هرگونه عامل انسانی که بتواند در این ثبات رخنه ایجاد کرده و تغییر به وجود آورد. همه ساکنان این جامعه، چون ربات، رام، مطیع و سسربه زیر و به دور از هرگونه خواهش و اعتراضند و پس از سرآمدن مدت عمرشان، به دستگاهی سپرده می‌شوند تا مضمحل و مواد کانی جسمشان استخراج و بازسازی شود.

تنها واقعهای که برای مدتی محدود، جامعه ثابت و بی‌تحرک و بی‌هیجان بوخافسکی را به هم می‌ریزد، ورود فرزند زنده‌زاد مدیر است که از سفری دور به «وحشی‌کده»، به همراه مادرش، پای به این تمدن مدرن می‌گذارد. جان که اینک به لقب آقای وحشی معروف شده است، در خود و با خود،

بازمانده‌هایی از عواطف و علایق انسانی، عشق به مادر و توجه به آثار فرهنگی کهن را به دیاری وارد می‌سازد که هیچ سنخیتی با این مفاهیم ندارد و به کلی از آن بیگانه است... جان، که تاب تحمل تمدن بوخافسکی را ندارد، در جست‌وجوی پاک شدن از عوارض آن، به قلعه‌ای متروکه پناه برده و سرانجام خود را حلق‌آویز می‌کند. این اثر توسط آقای سعید حمیدیان ترجمه و برای نهمین مرتبه توسط «نشر نیلوفر» منتشر شده است.

تاریخ این دنیای خیالی هاکسلی با تولد فورد^۱، مؤسس «شرکت اتومبیل‌سازی فورد» آغاز می‌شود. شاید او، اشاره‌ای به ماشین و خلق ماشین، یعنی مدرنیزاسیون صنعتی و حیات تکنولوژیک داشته باشد. ساکنان این دنیای قشنگ (البته به تعریض و کنایه، قشنگ اعلام شده است)، تحت پرچم حکومت جهانی اداره و کنترل می‌شوند. مدیران اجرایی این نظام تکنیکی، برای جلوگیری از منازعات فکری و فرهنگی و ممانعت از اعتراضات، که همگی ناشی از داد و ستدهای فکری، فطری بشرند، با روش‌های علمی، اقدام به عقیم‌سازی بشر می‌کند؛ البته عقیم‌سازی فکری و ذهنی و روانی از طریق دستکاری مهندسی ژنتیک در روند تولید انسان‌ها. به عبارت دیگر هاکسلی به اعمال شیوه‌های کنترلی برای آحاد ساکنان جهان و همسوسازی همگانی با خاستگاه طراحان حکومت جهانی اشاره می‌کند؛ از مسیر زدودن همه آنچه که مربوط به دیانت و ورزی، عشق، پاکی، هنر و امر قدسی از خاطر بشر است.

در دنیای قشنگ نو، هیچیک از مفاهیم یادشده از جایگاه و معنایی

۱. هنری فورد، مؤسس شرکت فورد موتور (ford motor company) و اولین تولید کننده خودروی جهان است. وی این شرکت را در سال ۱۹۰۳ م. تأسیس کرد و توانست انقلابی در صنعت تولید خودرو در قرن بیستم ایجاد کند. فورد دومین تولید کننده خودرو در ایالات متحده آمریکا و پنجمین خودروساز بزرگ جهان شناخته می‌شود.

برخوردار نیست و اگر وجود داشته باشد، مایع شرمساری است و می‌بایست از طریق اعمال روش‌های تکنیکی یا اتفاقات روان‌کاوانه از صفحه ذهن و زبان بشر زدوده شود.

انسان‌های دنیای قشنگ نو، محصولاتی شبیه کارخانه جوجه‌کشی و از تولیدات مرکز باروری و پرورش نطفه‌اند. با همه پیش‌بینی‌های لازم و خصوصیات اعمال شده؛ تا هر گروه از محصولات مطابق خواست تولیدکنندگان واجد صفات و خصال ثابت و معینی باشند؛ دارای استعداد معینی برای استقرار در نقاط مورد نظر، از جغرافیای دنیای قشنگ نو.

حکومت توتالیترا، فراگیری مواد مخدر و آمیزش جنسی لجام‌گسیخته از مشخصات عمده این جهان مدرن است. در واقع، او به دلخوش‌کننده‌های دروغین و ابلهانه‌ای که در این دنیا، بشر به آنها مشغول می‌شود، اشاره دارد. هاکسلی در سال‌ها بعد، شیفتگی خاصی به زندگی معنوی پیدا کرد و به ویژه به رابطه بین انسان و الوهیت اندیشید. او به خواندن بخش عظیمی از نوشته‌های عرفای جهان، از مولوی و خواجه عبدالله انصاری گرفته تا اکهارت^۱ و سنت‌آگوستین پرداخت و سپس به تدوین منتخبی از این آثار همت گماشت و آن را به نام «The Perennial Philosophy» یا «فلسفه جاودان خرد» در سال ۱۹۴۵ م. منتشر ساخت.

به درستی، آلدوس هاکسلی را باید یکی از اثرگذارترین شخصیت‌های ادبی و اندیشه‌ای نیمه قرن بیستم میلادی خواند. هاکسلی در سال ۱۹۴۸ م. در مقاله‌ای، با نام «بازدید دوباره از دنیای قشنگ نو» به سیر وقایع اتفاقیه ۲۶ سال گذشته پرداخت و مدعی شد که تمدن بشر با سرعتی بسیار بیشتر از پیش‌بینی‌های او در حال حرکت به سمت این دنیا است؛ اما خودش با

1. Eckhart.

روی گردانی از این دنیای «در حال شدن» به عالمی دیگر روی می‌آورد.^۱ توجه و بازگشت او به منابع عرفانی شرق بزرگ، نشان می‌دهد که هاکسلی به راه نجات بشر اشاره می‌کند؛ بازگشت به شرق، به تفکر ذوقی و عرفان نابی که غرب و معماران دنیای قشنگ نو، بویی از آن نبرده‌اند. نشریه «پاریس ریویو»^۲ در سال ۱۹۶۱ م.، یعنی تقریباً دو سال قبل از مرگ هاکسلی با وی مصاحبه‌ای به انجام رساند. طی این گفت و شنود، او اعلام می‌کند که:

سرگرم نوشتن نوع خاصی از رمان هستم که تا حدودی غریب و دور از گونه‌های متعارف داستان‌نویسی است. نوعی داستان تخیلی است. چیزی است تقریباً وارونه. دنیای قشنگ نو، درباره‌ی جامعه‌ای است که در آن به راستی کوشش می‌شود تا توانایی‌ها و امکانات بالقوه‌ی انسان صورت تحقق یابد. می‌خواهم نشان دهم که بشریت می‌تواند از دستاوردهای شرق و غرب، هر دو، بهره‌ور شود...^۳

هاکسلی با خلق این اثر، نه تنها هوشمندی خویش را در دیدار سرانجام این سیر و سلوک (زهد از دین، از عشق، از پاکی و...) و روزگاری آکنده از سرخوردگی انسان مدرن را به نمایش گذارد، بلکه آن‌همه را نتایج غلبه تکنیک و تکنولوژی محض اعلام کرد. اگر چه او تحقق عینی این وضع را برای پنج یا شش قرن آینده می‌دید.

ای کاش بود و می‌دید که دنیای به ظاهر قشنگ و در باطن زشت و سیاه تصویر شده توسط او، در سال‌های پایانی قرن بیستم میلادی و بر پهنه

۱. دانش‌نامه آزاد «ویکی‌پدیا».

2. The Paris Review.

۳. برگرفته از: «گفت‌و‌شنودی با آلدوس هاکسلی»، ترجمه محمد رضا صالح پور، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (پورتال جامع علوم انسانی)، شماره ۱۱، نسخه PDF، صص ۵-۶.

جهان واقعی و نه خیالی شکل گرفته است. بر اساس این رمان، فیلمی سینمایی با همین عنوان در سال ۱۹۸۰م. ساخته شده است. یکی از مهم‌ترین وجوه مشترک این ویران‌شهرها، منسوخ شدن تاریخ، اخلاق، فلسفه، دین و خداوند است. در حقیقت، در جهانی این‌چنین، انسان از حقیقت وجودی‌اش تهی شده، عاری از هرگونه پرسش بزرگ درباره‌ی عالم و آدم و جست‌وجوی کمالات وجودی است. برای خالقان جهانی تا این حد تکنیکی و مدرن، پرسش از راز هستی و جست‌وجوی کمالات، جنایتی نابخشودنی و باعث به هم خوردن نظم مکانیکی مورد نظر طراحان و سازندگان این نظام شناسایی می‌شود. همه‌ی انسان‌ها مثل هم و همه، اشیایی برای مصرف شدن و سود رساندنند و دیگر هیچ. در این جهان وحشتناک، به دلیل کشته شدن روح پرسشگر و تعالی‌جو دیگر هیچ کس در پی مطالعه و کتابخوانی نیز نیست و چنان در ساختار بیولوژیک آنها تغییر رخ داده است که دیگر نیازی به سازمان‌های کنترل‌کننده نیز احساس نمی‌شود.

رمان ۱۹۸۴

جورج اورول^۱ (۱۹۰۳-۱۹۵۰م.)، نام مستعار اریک آرتور بلر،^۲ نویسنده و روزنامه‌نگار انگلیسی است که با خلق دو اثر مشهور «۱۹۸۴» و «قلعه حیوانات» از سمت و سویی دیگر، انگشت‌اشارت خود را متوجه انسان در میانه‌ی حکومت‌های توتالیتار کرده و فریاد اعتراض برمی‌آورد.

1. George Orwell.
2. Eric Arthur Blair.

گاه شنیده می‌شود که برخی از مردم مطالعه هر کتابی را برای یک بار خواندن ارزشمند می‌دانند؛ در حالی که عمر آدمی، آن قدر طولانی نیست که بخواهد هر کتابی را که در دسترسش قرار گرفت، مطالعه کند؛ اما تعداد اندکی کتاب نیز وجود دارند که باید آنها را چندین بار مطالعه کرد.

اورول، خودش وابسته به جنبش کارگری سوسیالیستی بود؛ اما در این دو اثر، همه اعتراض و فریاد خود را متوجه نظام سوسیالیستی ساخته است. در رمان ۱۹۸۴، جهان میان سه قدرت بزرگ «اوشینا»، «اوراسیا» و «ایستاسیا» تقسیم شده. شخصیت اصلی داستان، وینستون اسمیت، ساکن شهر «لندن»، در کشور اورشیا زندگی می‌کند. نظام حاکم در رأس خود، رهبری دارد که با نام «برادر بزرگ» خوانده می‌شود و همه شهروندان ملزم به دوست داشتن وی و اطاعت محض از اویند. سایر تقسیمات جامعه، شامل اعضای رده بالای حزب، اعضای عادی و طبقه کارگرند؛ آدم‌هایی فاقد هویت، عشق و پیوند عاطفی و تشکیلات دولتی میان چهار وزارتخانه: «وزارت حقیقت»، «وزارت صلح»، «وزارت عشق» و «وزارت فراوانی» تقسیم شده‌اند. در این میان، پلیس اندیشه، قوی‌ترین بازوی وزارت عشق و عامل تفتیش عقاید و شناسایی مجرمان است. در این نظام، هیچ شهروندی حق یادداشت برداری و ثبت وقایع ندارد.

آنچه که در «۱۹۸۴» قابل تأمل است، اشتغال جمع کثیری از اعضای حزب و از جمله وینستون به نگارش تاریخ است؛ اما نه به صورت معمول. آنان به بازخوانی تاریخ گذشته و ثبت دوباره آن با ویرایش جدید و مطابق درخواست حزب حاکم مشغولند. از بام تا شام، هزاران بلندگو در گوش شهروندان می‌خوانند که:

- جنگ، صلح است (یعنی برای یافتن صلح، باید به جنگ برویم)؛

- بردگی، آزادی است (یعنی کاری کنید تا ساکنان شهر باور بیاورند، آزادند!؛ در حالی که جملگی جز بردگانی گوش و زبان بسته نیستند)؛
- جهل، قدرت است (جاهل‌ترین‌ها و بی‌صلاحیت‌ترین‌های جامعه، واجد بالاترین درجه از قدرتند).

ساکنان شهر، کارگران پرولتاریای مارکسیستی‌اند؛ آنان به گونه‌ای از طریق شست‌وشوی مغزی، همواره سپاسگزار و شاکر موقعیتی هستند که ظالمانه بر آنان حکم می‌راند و در گمان داشتن آزادی، همواره مشتاق کارهای سخت و سنگینند و بی‌هیچ اعتراض و سؤال در شهری خاکستری، کثیف و آلوده و تحت کنترل، روزگار می‌گذرانند.
حاکمان این شهر با بازسازی تاریخ گذشته، آینده را در کنترل خود درمی‌آورند.

وینستون، مردی است که نمی‌خواهد چونان سایرین، این دروغ بزرگ را باور بیاورد.

او، پوشیده از چشم‌دوربین‌ها و تله‌اسکرین‌ها که در هر حال همه را زیر نظر دارند، به ثبت وقایع در دفترچه‌اش مشغول می‌شود، به خانمی از شهروندان دل می‌بندد و پنهانی با وی نرد عشق می‌بازد. آنان با آگاهی تمام از اینکه دیر یا زود دستگیر و مجازات می‌شوند، با هم خلوت می‌کنند و سرانجام نیز دستگیر و تحت بازجویی، شست‌وشوی مغزی داده می‌شوند. او سرانجام می‌پذیرد که حقیقتی جز آنچه حزب می‌گوید، وجود ندارد؛ به عبارت دیگر، نظام اشتراکی «۱۹۸۴»، طبیعت ساکنان و شهروندان را تغییر می‌دهد.

نظام حاکم برای شهروندان، زبانی نو پدید می‌آورد؛ به اسم «گفتار نو» تا بدین‌وسیله با ایجاد محدودیت در الفاظ و واژگان، همه‌مجال فکرکردن،

اندیشیدن و بیان کردن ما فی الضمیر از شهروندان گرفته شود. قلب معانی و مفاهیم، ساکنان شهر را به جماعتی سطحی، احمق و سلطه‌پذیر تقلیل می‌دهد.

مهم‌ترین سخن اورول، از ارائه تصویری از «وزارت حقیقت» و صدها مرد و زنی که مطابق فرامین حاکم در حال دستکاری حقایق تاریخی و گذشته‌اند، این است که:

آنکه گذشته را کنترل می‌کند، آینده را کنترل خواهد کرد و آنکه حال را کنترل می‌کند، به کنترل گذشته مشغول است.

مطالعهٔ ۱۹۸۴، به روانی و سلاست سایر رمان‌های خواندنی نیست؛ اما خواننده با حوصله را به تفکر و تأمل در حال و روز ساکنان این دستوپیا وامی‌دارد. برخی از عبارات خواندنی کتاب این است:

- قدرت وسیله نیست؛ بلکه هدف است. انسان یک دیکتاتوری ایجاد نمی‌کند که انقلاب را حفظ کند؛ بلکه انقلاب برپا می‌کند که دیکتاتوری را به وجود آورد.

- هنگامی که انسان، زندگی انسانی ندارد، مرگ و زندگی مشابه است.

این رمان در «ایران»، توسط آقای مهدی بهره‌مند ترجمه شده است.

ری بردبری و فارنهایت ۴۵۱

ری داگلاس بردبری،^۱ شاعر و نویسندهٔ خیال‌پرداز آمریکایی و نویسندهٔ رمان علمی، تخیلی «فارنهایت ۴۵۱» است.

این رمان، شاهکار علمی تخیلی پادآرمان‌شهری نویسندهٔ آمریکایی، ری بردبری (۱۹۲۰-۲۰۱۳م.) است. این داستان آیندهٔ جهانی است که در آن،

1. Ray Douglas Bradbury.

تفکر و خواندن ممنوع است و آتش‌افشانان (که پیش‌تر آنان را آتش‌نشان می‌خواندند و وظیفه‌اشان چیز دیگری بود) هر کتابی را که بیابند، می‌سوزانند و خاکستر می‌کنند. در این بین، یکی از مأموران آتش‌افشانی از وظیفه‌اش سر باز می‌زند و خطرناک‌ترین سؤال، یعنی «چرا» به ذهنش خطور می‌کند.^۱

این کتاب در سال ۱۹۵۳ م. منتشر شده است؛ اما در به تصویر کشیدن بسیاری از وقایع که امروز جامعه بشری بدان‌ها مبتلا است، موفق بوده. در جهانی که کتاب آن را به نمایش می‌گذارد، سوزاندن کتاب توسط آتش‌افشان‌ها امری عادی است. کتاب‌سوزی توسط مردانی که در واقع وظیفه فراموش شده‌اشان آتش‌نشانی بوده و نه آتش‌افشانی. آنان به خانه‌های کسانی که مخفیانه به مطالعه کتاب مشغول می‌شوند، هجوم برده، کتاب‌ها را وسط خیابان انباشته و به آتش می‌کشند.

بنیان‌گذاران جامعه «فارنهایت ۴۵۱»، اندیشیدن را سم مهلک و آن را باعث بروز بی‌نظمی و آشوب می‌شناسند. در نتیجه، نویسنده ما را با جامعه‌ای مواجه می‌سازد، افسرده و عاری از هرگونه سرزندگی و شادابی. مردگانی که چون زامبی‌ها، بیگانه با هرگونه احساس شاعرانه و ذوقی، ربات‌وار در رفت و آمدند. گویی از کاسه سر ساکنان شهر، مغز و از سینه‌هایشان قلب را بیرون افکنده باشند و نکته جالب توجه آن است که بسیاری از ساکنان این شهر، باور آورده‌اند که آزادی بیان، باعث هرج و مرج است و بهترین راه ممانعت از آشفتگی، چیزی جز خاموش کردن شعله‌های اندیشیدن نیست.

۱. ویکی‌پدیا، دانش‌نامه آزاد، ذیل ری بردبری.

دولت حاکم به منظور آرامش بخشی و شادی آفرینی و به منظور ایجاد احساس بی نیازی به تفکر، قرص های آرامش بخشی را میان مردم توزیع می کند که به نوعی بی خیالی می رسند.

«فارنهایت ۴۵۱» در واقع، نشانگر درجه حرارت دستگاه آتش افشانان است. حرارتی که کارگر افتاده، تمامیت کتاب را سوزانده و خاکستر می کند. در این اثر، هر روز هفته، مخصوص سوزاندن یک کتاب از نویسندگانی خاص است. آثاری که از نظر هیئت حاکمه، مضر، دشمن مردم و ناراحت کننده اند. هر روز و هر ساعت از روز، تلویزیون ها از زیبایی و جذابیت زنانه می گویند و مبلمان منزل و مأموران محتسب و مفتش در کوچه و خیابان در تعقیب جوانان و ممانعت از آرایش موهای بلند و پیراهن های یقه باز و مردم، چون حیوانی دست آموز، آموخته اند که از کتاب و کتابخوانان متنفر باشند و چون جاسوس، رد و نشان آنها را به اطلاع مرکز آتش افشان ها برسانند. آنان که مشتاق کتابخوانی اند، چون جنایتکاران در کنجی مخفیانه، کتاب نگهداری کرده و در انزوا به مطالعه می پردازند.

در بخشی از فیلم، آنگاه که برای تفتیش به خانه پیرزنی کتابخوان هجوم می برند و پس از انبار کردن کتب مکشوفه، مهیای آتش افشانی می شوند، رئیس گروه در توصیف کتاب ها می گوید:

فلسفه مثل مد می ماند. چیز احمقانه ای است فلسفه و داستان ها، مریضی بیش نیستند.

کتب اتوبیوگرافی، داستان مرده ها هستند و کتب خاطرات، حاصل خودخواهی ها و...

پیرزن کتابخوان که حاضر به جدا شدن از کتاب ها نیست، مهیای سوختن در میان کتاب هایش می شود تا از آنچه دلخواهش است، جدا نیفتد.

مونتآگ، قهرمان داستان که خود از گروه آتش‌افشان‌هاست، به تدریج و با خواندن کتاب متحول شده و در پی جبران گذشته، از کار کناره‌گیری می‌کند؛ اما او هم توسط همسرش به مرکز «فارنهایت ۴۵۱» معرفی و لو داده می‌شود. و ناگزیر او پس از سوزانده شدن خانه و کتاب‌هایش، علیه آتش‌افشان‌ها می‌شورد و پس از کشتن رئیس گروه، به جزیره‌ای فرار می‌کند؛ محل «آدم‌های کتاب»؛ محل زندگی معدودی از زنان و مردان کتابخوان که اینک خود، تبدیل به کتاب مجسم و متحرک شده‌اند. آنان حافظان کتاب در مغز و روان خودند؛ به امید روزی که دیگر بار، امکان برگشت به شهر بیابند و آنچه را در خاطر و حافظه دارند، به دست دستگاه چاپ و نشر بسپارند.

مونتآگ به جزیره «آدم‌های کتاب» می‌رود.

مونتآگ، قهرمان رمان «فارنهایت ۴۵۱»، همان وینستون قهرمان «۱۹۸۴» جورج اورول است؛ همان وحشی کتاب «دنیای قشنگ نو» اثر آلدوس هاکسلی. آنان جملگی مردانی هستند که در نظام توتالیترو تمامیت‌خواه ضدانسان، ضد عشق و پرستش و مخالف اندیشه و تفکر، مستحیل نشده و ناگزیر تن به دستگاه بی‌رحم و شکنجه‌گر «۱۹۸۴» می‌دهند؛ به جزیره متروک «آدم‌های کتاب» می‌گریزند یا در ساختمان متروکه‌ای در منتهالیه دنیای قشنگ نو، خود را حلق‌آویز می‌کنند.

چنان‌که تاکنون ملاحظه کرده‌اید، عموم نویسندگان رمان‌های علمی، تخیلی (ویران‌شهر = دستوپیا) در آینده تفکر و دل‌خویش، وجوهی از جهان آینده را که در قلعه مدرنیزاسیون استقرار یافته، تصویر کرده و مقابل دید خوانندگان خود قرار داده‌اند. در آن‌همه، آنکه مبتلای تنهایی، انفعال، خستگی، فسردگی و تحت ستم نظام‌های توتالیترو و بی‌ترحم روزگار

می‌گذرانند، انسان است. موجودی که به‌رغم همه توانایی‌ها، تنزل یافته در مقام شیئیت محض، تبدیل به موجودی قابل مصرف و فاقد هرگونه امکان تفکر، عشق ورزیدن و سرانجام، سیر در عوالم معنوی و قدسی است. در یک کلام، انسان ساکن دستوپیا، مسخ شده و از خودبیگانه است.

زمستان سرد دستوپیا، انسان این عصر را به آخرالزمان سیاه و سردی فرو برده است که برای خویش، هیچ راه نجاتی نمی‌بیند؛ گویی روح حیات از کالبد ساکنان دستوپیا خارج شده است و در مقابل، خارج از جغرافیای انسان‌های بیگانه، دولت‌هایی، انجمن‌هایی و کلیددارانی پر قدرت، تسمه بر گرده انسان‌ها انداخته و چونان زالو مشغول مکیدن آخرین قطره‌های باقی‌مانده در رگ‌های این فلک‌زدگانند.

انبوه شبکه‌های تلویزیونی، صحنه‌گردانان بازی‌های مهیج، بمباران اطلاعات، مواد مخدر و افیونی و... در نظام اجتماعی پیچیده و تکنولوژیک، تحت هدایت مستبدترین حاکمان و دولت‌ها از جهان سیاه و سرد آخرالزمانی، دنیایی را برکشیده‌اند که آلدوس هاکسلی، به طعنه از آن با عنوان «دنیای قشنگ نو» یاد می‌کند.

در این آثار که نمایشگر جامعه فلک‌زده و انسان مفلوکند، تنها شمع روشن‌کننده راه، مردی یا زنی از خود بیرون زده، متحوّل شده و دردآگاهی است که حسب اتفاقی، حادثه‌ای یا دیداری، متوجه و متذکر ژرفای فلک‌زدگی عصر خود و انسان معاصر خود شده و سعی در نجات جامعه از این فلک‌زدگی دارد؛ اگر چه در جان هیچیک از اینان، انقلابی به حقیقت حادث نمی‌شود و تنها شوری و التهابی آنان را بر می‌انگیزد؛ عکس‌العملی از خود بارز می‌سازند و گاه دست به شورش می‌زنند و دیگر هیچ!

فرزندان انسان

در همین ایام که مشغول نگارش این مطالب بودم، از اتفاق نسخه‌ای از فیلم «فرزندان انسان»^۱، یک اثر علمی تخیلی، به کارگردانی آلفونسو کوآرون^۲ به دستم رسید که بر اساس رمانی با همین نام از پی.دی. جیمز^۳ ساخته شده بود. این فیلم را به نوعی در ادامه تصویرسازی از دستوپیاهای مورد بحث یافتیم. خالی از لطف ندیدم پیش از ورود به «متروپلیس»، سخنی کوتاه درباره‌اش داشته باشم.

همه دوستان و به ویژه پژوهشگران حوزه مطالعات فرهنگی، آگاهند که نگارنده خود را منتقد و تحلیل‌گر آثار سینمایی نمی‌داند و اساساً تخصصی در این باره ندارد؛ اما ناگزیر و به قصد نزدیک ساختن ذهن و زبان مخاطبانم با همه آنچه که در این حوزه وجود دارد و شناسایی بنیادهای پوشیده در لایه‌های زیرین فرهنگ و تمدن معاصر، از این ادبیات کمک گرفته‌ام. لازم است که هوشمندان به این حوزه نزدیک شد؛ از پوسته‌هایش گذشت و به مدد مطالعات جدی دینی، به نقد و کالبدشکافی‌اش پرداخت؛ درباره‌اش پرسش کرد و به حقیقت از آن گذشت و نه اینکه مبتلایش شد، همراهی‌اش کرد و باعث تقویتش گردید.

یائسگی عارض شده بر ذهن و زبان هنرمندان ما و به نحو خاص، سینماگران و تولیدکنندگان محصولات چند رسانه‌ای، مجال ورود فعال و خلاقانه به این عرصه را از آنان گرفته و آثارشان را تا سرحد تقلیدی بی‌خاصیت تقلیل داده است. آنان در این گمان به سر می‌برند که با اعمال نوعی سانسور صحنه‌ها، تعویض اسامی و برخی عبارات و دیالوگ‌ها،

1. Children of Men.
2. Alfonso Cuarón.
3. P. D. James.

می‌توان با تکرار همان سوژه‌ها و جابه‌جایی هنرپیشه‌های فرنگی با بازیگران وطنی، اثری فاخر ساخت. باید راهی برای خروج از این یائسگی فکری جست‌وجو کرد. در این ولایت شیطانی، بی‌مدد سلیمان زمان و عصای موسوی، نمی‌توان تصرف کرد. تا جان، با ولیّ الله الاعظم ﷺ هم‌ولایتی نشود، مجال هیچ تصرفی در جهان تکنولوژیک برآمده از خانهٔ سیاه دشمن انسان و دین فراهم نمی‌آید.

چنان که گفته شد، آلفونسو کوآرون، «فرزندان انسان» را بر اساس رمانی با همین نام، نوشتهٔ پی.دی. جیمز و به عنوان محصول مشترک «انگلستان» و «آمریکا» ساخته و در سال ۲۰۰۶م. به نمایش گذارد.

جهان تصویر شده در این فیلم، نه در زمان گذشته واقع شده و نه مربوط به آینده‌ای دوردست است؛ گویی برخلاف دستوپیانویسان که همواره سعی بر آن می‌کنند تا تحقق ویران‌شهر را به سال‌هایی دور و در آیندهٔ مربوط، آینده‌نگری کنند، سازندهٔ «فرزندان انسان» در زمان حال سیر می‌کند؛ جهانی که هم‌اکنون در آن زندگی می‌کنیم و با داستان خودمان و در اثر سیطرهٔ تکنولوژی، به فساد، تباهی و اضمحلال کامل رسیده است. بنابراین، نه اجرامی آسمانی و برخورد شهاب‌سنگ‌ها، بلکه جهان دست‌ساز بشر، علیه حیات بشر وارد کار شده و کمر به انهدامش بسته است.

فیلم‌ساز به خوبی، فضای آخرالزمانی آکنده از ناهنجاری، بی‌تعادلی، ازدحام، آشفتگی، بحران، آشوب و مبتلا به نوعی یائسگی و نازایی که امید را از میان مردم رانده، به نمایش گذارده است.

موضوع یائسگی عمومی شده، موضوع اصلی این اثر فاخر سینمایی است. یائسگی فراگیر، یعنی به پایان رسیدن و از دست رفتن همهٔ امیدها برای ادامهٔ حیات آدمی در همهٔ حوزه‌های فرهنگی و تمدنی؛ یعنی ترجمهٔ عبارت

«پایان تاریخ» جهانی آکنده از تکنولوژی و تهی از مهر و شفقت. دیگر هیچ گوشی صدای نوزادی را نشنیده و هیچ چشمی نظاره‌گر بازی کودکان در بوستان‌ها نیست و به تبع آن، امیدی برای ادامهٔ حیات. در این شرایط آکنده از یأس است که عده‌ای دست به آسمان بلند کرده، راه‌هایی می‌طلبند و عده‌ای دیگر وحشیانه در گروه‌های خشونت‌طلبی و تروریستی، به جان بقیة السیف آدمیان افتاده‌اند. در انتهاالیه این انفعال و نومیدی و در بلندای اضطراب و اضطرار، از سرزمین دوردست، از میان زنان بی‌نام و نشان و مارک و مدال، زن جوانی در اوج ابتلاء و تنهایی، پای به سرزمین فلاکت و ادبار می‌گذارد که حامله است.

گویی معجزه‌ای بزرگ رخ داده باشد؛ جلوه‌ای مسیحایی در سیمای نوزادی که در کشاکش بحران و اضطراب و اضطرار به دنیا می‌آید تا شعاع نوری در آسمان سیاه و تاریک حیات بشر باشد. همهٔ گوش‌ها منتظر شنیدن صدای نوزادی است که به بازمانده‌های گرفتار در میان سیاهی و ویرانی و آشفتگی نوید فردایی روشن و رنگین می‌دهد.

او، نوید زندگی دوباره در میان منتظران مرگ و نیستی سر می‌دهد؛ در حالی که هیچ پدری برای او شناسایی نمی‌شود. شاید و شاید، سازندگان، حیات مسیح‌وار را دربارهٔ این نوزاد به بینندهٔ اثر القا می‌کنند.

با این‌همه، تا بازگشت آبادانی به ویران‌شهر و دستوپیایی که بشر برای خود دست و پا کرده است، باید صبوری کرد. چشمان مادر نوزاد در قایقی رها در دل دریایی سیاه و خاکستری، به کشتی‌ای دوخته شده است که نام فردا را بر بدنهٔ خود دارد: Tomorrow.

نویسندهٔ رمان و به تبع وی، سازندگان فیلم، ظرف زمانی واقع شدن

این پایان ناگزیر را سال ۲۰۲۷م. اعلام می‌کنند؛ اما برای به انجام رسیدن بهبودی و اصلاح و بازسازی، خود و دیگران را منتظر می‌شناسند. «تا فردا»، تا به ثمر رسیدن نجات‌بخش بشر که اینک پای بر عرصهٔ حیات، گذارده است.

این رمان، با خود تذکاری بزرگ برای بشر دارد، دربارهٔ «پایان وحشتناکی» که همین نزدیکی‌ها او را به سوی خود می‌خواند. اثر، بی‌آنکه با نماد و نشان و آرمی، بخواهد علت این همه ویرانی را به جماعتی و جریانی نسبت دهد، بیننده را درگیر مستقیم بحران و اضطراب می‌سازد و از امید به نجات، سخنی آرام و درگوشی دارد؛ با مادری که در میانهٔ درگیری‌های خونین، هر لحظه بیم کشته شدن او می‌رود و خاموش شدن آخرین شعلهٔ امید. فیلم‌ساز با نشان دادن کشتی نجات و قبل از آنکه مادر و نوزاد سوار بر کشتی شوند، بیننده را رها می‌کند؛ گویا باید به‌رغم همهٔ فلاکت و بحران، تا رسیدن به ثمرگی نوزاد منتظر ماند و شاید به بیداری رسیدن انسان تا تجربهٔ شایستگی ملاقات و هم‌نشینی با نجات‌بخش.

متروپلیس

شاید عبارت «متروپلیس»^۱ به گوشتان آشنا باشد. به شهرهای کلان و پرجمعیت، در زبان آلمانی، متروپلیس می‌گویند. البته این عنوان نام یک فیلم صامت محصول ۱۹۲۷م. نیز هست. این فیلم را کارگردان معروف آلمانی، فریتز لانگ^۲ در سبک علمی، تخیلی ساخت و از آن، به عنوان طولانی‌ترین فیلم عصر فیلم‌های صامت یاد می‌شود. نسخه‌هایی از این فیلم،

1. Metropolis.
2. Fritz Lang.

پس از گذر سال‌ها، سسرهم‌بندی شد و به نمایش درآمد. این فیلم را بارها و بارها می‌توان دید و دربارهٔ صحنه‌ها و سکانس‌هایش به گفت‌وگو نشست. طی ۹۳ سال گذشته، کمتر فیلم‌سازی را می‌توان یافت که نیم‌نگاهی به این اثر فاخر سینمایی نداشته باشد.

برخلاف تصور، گذشت زمان، متروپلیس را متروک نساخت و از یادها نبرد؛ بلکه هر روز، بیش از پیش، خود را به رخ کشید و واقعیت‌های ملموس زمان ما را به نمایش گذارد. گویی فریتز لانگ، یکصد سال قبل، امروز جهان ما و ساکنان جهان را دیده بود.

«متروپلیس»، نمایش یک دستوپیا و یک ویران‌شهر مدرن است. با نظمی آهنین و نوین در ابعاد یک جهان مدرن.

ساکنان این سرزمین به دو گروه تقسیم می‌شوند:

برخورداران نخبه، غرق در رفاه و پیشرفت در یک شهر تکنولوژیک و رؤیایی و تهی‌دستان ساکن در طبقات زیرین جهنمی و محروم از ابتدایی‌ترین امکانات برای ماندن و زیستن.

کارگران ساکن لایهٔ زیرین متروپلیس، مسخ‌شده و در منتهالیه استیصال و درماندگی، به ربات‌های بی‌احساس و روحی می‌مانند که همهٔ توان اندیشیدن، عشق ورزیدن و اختیار عمل را از دست داده‌اند. آنان مرعوب و مغلوب ماشینی غول‌آسا در یک مجتمع صنعتی، به نام مولوخ^۱ می‌باشند که عهده‌دار تأمین انرژی ساکنان لایهٔ زیرین متروپلیس است.

ماشین‌ها، بی‌هیچ توقف، چونان دیوان آدمی‌خوار، پوست و گوشت و خون کارگران را در خود هضم می‌سازند؛ آنها چنان سیطره یافته‌اند که کارگران تحت مدیریت و کنترلشان، بی‌هیچ ایستایی و توقف، به سان چرخ‌دنده‌های

1. Moloch.

یک ماشین صنعتی، ساعات سخت کاری را پشت سر می‌گذارند؛ بی‌تاریخ، بی‌آینده و فاقد هرگونه حیثیت انسانی.

انسان‌ها از تمامی شئون و حیثیت انسانی تهی شده‌اند. در پیوستگی تمام با ماشین غول‌پیکر.

در لایه زیرین متروپلیس، کارگران باید همواره و همواره در کار وارد شوند تا حتی برای لحظه‌ای در زندگی ساکنان لایه بالایی مرفهین بی‌درد متروپلیس، اخلال و توقف عارض نشود.

ساکنان بخش مدرن، زنده‌اند. سرشار از حرکت، برخورداری و رفاه؛ چراکه ساکنان بخش پست زیرین، زنده‌مانی می‌کنند، عرق می‌ریزند و پا به پای چرخ‌دنده‌ها و تسمه‌ها، لحظه به لحظه، ذوب می‌شوند.

«متروپلیس» توسط یو فردرسن^۱ اداره می‌شود. فرمانروای مطلق این دیار جهنمی و بی‌رحم؛ در حالی که لحظه به لحظه، از طریق سیستم‌های نظارت‌کننده و کنترلی، عملکرد دستگاه صنعتی و کارگران صنعتی شده را نظاره می‌کند.

«متروپلیس»، همان سرزمین تصویر شده جورج اورول در «۱۹۸۴» و «بوخافسک» کتاب «دنیای قشنگ نو»ی آلدوس هاکسلی است. دستوپیای وحشتناک آخرین مرحله از جهان تکنولوژیک. اتوپیای فانتزی عصر روشنگری قرن هجدهم میلادی اروپا.

آنچه که متروپلیس را از سایر دستوپیاهای معرفی شده در صفحات قبل، منفک و البته بارز می‌سازد، انگشت اشاره و البته نمادین فریتز لانگ به عاملان و بنیان‌گذاران پرده‌نشین متروپلیس است. موضوعی که جورج اورول و هاکسلی متوجه و متذکر آن نبودند.

1. Joh Fredersen.

دستوپیانویسان با نگاهی روشنفکرانه و البته سطحی، ماشینیسیم و ایدئولوژی‌های توتالیتتر، مانند مارکسیسم و سوسیالیسم را باعث و بانی واقعه و برکشیده شدن ویران‌شهرها شناسایی کرده و راه خروج از بن‌بست را انقلابی روشنفکرانه علیه ایدئولوژی‌ها و تمامیت‌خواهی سیاست‌مداران توتالیتتر پیرو آن مرام‌ها معرفی می‌کردند؛ اگرچه در پایان، جز بن‌بست و انفعال عمومی، نتیجه‌ای حاصل نمی‌شد.

اما فریتز لانگ که خود را در عصر «آلمان» هیتلری و مبتلای دو اردوگاه فاشیسم آلمانی و سوسیالیسم روسی می‌دید و در مقابل آنها، لیبرال سرمایه‌داری انگلیسی و آمریکایی را مشاهده می‌کرد، با نوعی تیزبینی، پی به وجود عاملی پوشیده‌تر برده بود؛ مجامع مخفی ماسونی، دیر «صهیون» و پیروان مولوخ.

ماشینی بی‌ترحم و سیری ناپذیر، مستقر در لایه زیرین که چون دیوی آدمی خوار (مولوخ)، از توش و توان و جسم و جان کارگران می‌مکید تا به حیات خود ادامه دهد.

مولوخ، دیو آدمی خوار

در بررسی و شناسایی بسیاری از نمادهای پلیدی و شرّ، ناگزیر باید به زمان‌های دور و در میان اقوام کهن برگشت و اساطیر و ربّ‌النوع‌های مورد تقدیس و پذیرش مطرح در میان آن اقوام را شناخت و از جایگاه‌هایشان پرسش کرد. اساساً رمز‌گشایی از بسیاری رخدادهای و رویکردهای امروزی، بدون شناسایی آنچه در گذشته، مورد توجه و تقدیس و حتی طرد و انکار بوده، ممکن نیست. در همین مسیر، اجازه می‌خواهم به پرستش مولوخ نزد «بنی‌اسرائیل» و قربانی فرزندان در پیشگاه این خدای دروغین فسق و

فحشا اشاره داشته باشم.

مولوخ، از ریشهٔ عبری ملک به معنای پادشاه که مولچ، مولخ، مُلخ، مولوک، مولک و مولاک نیز نامیده می‌شود، نام یکی از خدایان قدیم عمونیان^۱ بود. مولوخ در «کنعان»، «فینیقیه»، شمال «آفریقا» و «شام» پرستش می‌شد. به عنوان خدای فینیقی‌ها و کنعانی‌ها، پرستش مولوخ همراه با نوع خاصی از قربانی کردن کودکان توسط والدین آنها بود. داستان مولوخ در کتاب «تثنیه» و کتاب «لاویان» از مجموعهٔ «اسفار عهد عتیق»، به عنوان نوعی از بت‌پرستی ذکر شده است.^۲

مجسمهٔ خدای آتش کنعانیان را هم که برای او بچه‌ها را در آتش قربانی می‌کردند، مانند انسانی می‌ساختند که دارای سری شبیه گاو بود.^۳

«بنی اسرائیل» پس از خروج از «مصر»، در همراهی با حضرت موسی علیه السلام

۱. عمونی‌ها (Ammonites) از ملل قدیم سامی بودند که مطابق روایات «تورات» با عبرانیان خویشاوندی داشتند. عمونی‌ها پس از مدتی نه چندان کوتاه که به صورت بدوی زندگی می‌کردند، دولتی پادشاهی در شمال «موآب» تأسیس کردند که از سال ۱۵۰۰ ق.م. تا قرن دوم میلادی برجای بود. آنان پایتخت کشورشان را «رباه عمون» (یا چنان که در تورات مذکور است: ربه‌بنی عمون) نامیدند. عمونی‌ها و عبرانی‌ها مدتی طولانی با هم درگیر بودند که شکست‌ها و پیروزی‌های مختلفی در این زمان نصیب هر یک شد تا سرانجام پایتخت آنها به دست داوود علیه السلام سرنگون شد.

یکی از زنان عمونی در دربار سسلیمان علیه السلام به گمراهی و پرستش خدای عمونیان، ملکوم (مولک) منسوب گشته است... عمونی‌ها نیز همچون دیگر ملل منطقه در قرن نهم قبل از میلاد، ابتدا به تابعیت آشوریان درآمدند و سپس تحت سلطهٔ «بابل» و پس از آن «ایران» و آنگاه «یونان» و سپس «روم» قرار گرفتند تا اینکه نام آنها از تاریخ محو شد...

عمونی‌ها خدایان باروری و حاصلخیزی را می‌پرستیدند که مهم‌ترین آنها ملکوم بود. (المسیری، عبدالوهاب، «دائرةالمعارف یهود، یهودیت و صهیونیسم»، ج ۴، صص ۱۰۰-۱۰۱).

وقتی یوشانات، پادشاه «یهودا» و اخاب، پادشاه اسرائیل هر دو بر تخت «سامره» جلوس کرده بودند، چهارصد پیغمبر دروغگو پیش روی ایشان ایستادند. پس به پادشاه اسرائیل گفتند: قیام کن بر ضد عمونیان؛ زیرا خدای، ایشان را به دست‌های تو واگذار خواهد کرد و عمون را بر باد خواهی داد. («انجیل برنابا»، ترجمهٔ حیدرقلی سردار کابلی، فصل ۱۶۰: ۲-۳).

۲. ویکی‌پدیا دانش‌نامهٔ آزاد، ذیل واژهٔ مولوخ.

۳. دهخدا، علی‌اکبر، «لغت‌نامه»، ذیل واژه.

فراز و نشیب‌های بسیاری را پشت سر نهادند و پس از محکوم شدن به سرگردانی چهل ساله در وادی، در اثر امتناع و خودداری از ورود به جهاد با عمالقه و بیرون راندن آن قوم سرکش از سرزمین شیر و عسل، همانند تمدن‌های آن مناطق، از جمله تمدن «کنعان» که بت‌پرست بودند، به پرستش خدایان آن اقوام روی آوردند.

مراسم‌های شرک‌آلود اقوامی که بت‌پرستی پیشه کرده بودند، معمولاً با رقص و موسیقی و می‌گساری صورت می‌گرفت و در میان مراسم، با برهنگی، به آمیزش جنسی نیز می‌پرداختند.

ویل دورانت در شرح سابقه خدایان یهود می‌نویسد:

یهودیان در آغاز پیدایش خود بر صحنه تاریخ، بدویان بیابانگردی بودند که از اجنه هوا می‌ترسیدند و سنگ و چهارپا و گوسفند و ارواح غارها و تپه‌ها را می‌پرستیدند. هرگز از پرستش گاو و گوسفند و بره غافل نماندند. حضرت موسی (علیه السلام) چنان‌که می‌دانیم، نتوانست عادت پرستش «گوساله طلایی» را به تمامی، از میان قوم خویش ریشه‌کن کند، زیرا عبادت و تقدیس مصریان نسبت به گاو نر هنوز از یادها نرفته بود و مدت‌های دراز این جانور نیرومند علفخوار، رمز «یهوه» به شمار می‌رفت. در «سفر خروج»^۱ می‌خوانیم که چگونه موسی (علیه السلام) به کمک لاویان - یعنی طبقه کاهنان - سه هزار از ایشان را به کیفر بت‌پرستی کشت...

بعضی از عبرانیان، بعل را مانند لینگه در نظر هندیان، به صورت سنگ مخروطی شکلی مجسم می‌ساختند و آن را تقدیس می‌کردند و به تصور ایشان، اصل نری در تولید مثل به شمار می‌رفت و عنوان شوهر زمین و

۱. «سفر خروج»، ۳۲: ۲۵-۲۸.

بارورکننده آن را داشت.^۱

در زبان عبری، واژه «بعل» به معنای ربّ النّوع آمده است؛^۲ اما در اصطلاح فرهنگ اسلامی، بعل اسم علم برای بتی است که در شهر «بعلبک لبنان»، «بنی اسرائیل» آن را می پرستیده‌اند تا اینکه الیاس پیامبر (علیه السلام) برای هدایت آنان مبعوث شد. ^۳گویند: نام این شهر نیز برگرفته از نام همان بت است.^۴

هرچند اظهار نظر قطعی درباره سابقه پیدایش بعل، به عنوان ربّ النّوع مردمان «آسیای غربی»^۵ دشوار است، اما در اینکه این بت قرن‌ها پیش از میلاد مسیح، پرستیده می‌شد، تردیدی نیست. ^۶ظاهراً فینیقی‌ها (از ساکنان لبنان امروزی و مناطق هم‌جوار) از نخستین اقوامی بودند که به پرستش آن روی آوردند. آنها برای بعل قربانگاه‌هایی ساخته و محافظان بسیاری بر آن گمارده بودند و در برپایی جشن‌ها به قربانی کردن انسان نیز می‌پرداختند.^۷

تأثیرپذیری بنی اسرائیل (عبرانیان) از حوزه فرهنگی و تمدنی کنعانیان، وسیع و قابل توجه بوده است. به عبارتی، نوعی بازگشت و «تعرب بعد از هجرت»^۸ به فرهنگ کنعانی در آنان قابل شناسایی است.

۱. دورانست، ویلیام جیمز، «تاریخ تمدن: مشرق زمین، گاهواره تمدن»، ترجمه احمد آرام و دیگران، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ چهارم، ۱۳۷۲، صص ۳۶۱-۳۶۲.
 ۲. «ویکی‌فقه»، دانش‌نامه حوزوی، ذیل واژه بعل؛ به نقل از «قاموس کتاب مقدس»، صص ۱۸۰-۱۸۱.
 ۳. «ویکی‌فقه»، دانش‌نامه حوزوی، ذیل واژه بعل؛ به نقل از «تاریخ طبری»، ج ۱، ص ۴۶۱.
 ۴. «ویکی‌فقه»، دانش‌نامه حوزوی، ذیل واژه بعل؛ به نقل از «معجم البلدان»، ج ۱، ص ۴۵۵.
 ۵. «ویکی‌فقه»، دانش‌نامه حوزوی، ذیل واژه بعل؛ به نقل از «تاریخ جامع ادیان»، صص ۳۳۸-۳۳۹.
 ۶. «ویکی‌فقه»، دانش‌نامه حوزوی، ذیل واژه بعل؛ به نقل از «المفصل»، ج ۶، ص ۳۰۷.
 ۷. «ویکی‌فقه»، دانش‌نامه حوزوی، ذیل واژه بعل؛ به نقل از «تاریخ تمدن»، ج ۱، ص ۳۴۵.
 ۸. «تعرب بعد از هجرت» به معنی بازگشت به بادیه پس از هجرت به مدینه و یک ضرب‌المثل است. در دوران هجرت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) این اصطلاح در مورد کسانی به کار برده می‌شد که بعد از

«کنعان»^۱ سرزمینی بود که در میانه «لبنان»، «اردن» و «فلسطین» اشغالی امروزی قرار داشت.

قربانی کردن انسان‌ها در میان کنعانیان مرسوم بود. داخل بت عظیم الجثه مولوخ، کوره‌ای در حال سوختن بود. بچه‌های قربانی را زنده زنده در آغوش این کوره آدمی‌خوار پرتاب می‌کردند.

در «انجیل»، بارها از خدای کنعانیان، یعنی مولسوخ، به عنوان خدای قربانی کردن کودکان نام برده شده است. دکتر عبدالوهاب المسیری به تفصیل درباره کنعانی‌ها و تأثیرپذیری «بنی‌اسرائیل» از فرهنگ، تمدن و مذهب آنان سخن گفته است که به طور خلاصه ذکر می‌شود:

کنعانی منسوب به کنعان و کلمه‌ای حوری است و به معنای رنگ قرمز. کنعانیان رنگ قرمز درست می‌کردند و با آن تجارت می‌کردند. طبق جدول انساب «سفر پیدایش»، کنعانیان از نسل کنعان بن حام بن نوح هستند. در «عهد عتیق»، کنعانی‌ها از حامی‌ها شمرده شده‌اند؛ در صورتی که آنها سامی‌نژادند و زبانشان نیز سامی است. شاید این تغییر برای توجیه جنگ‌هایی باشد که میان آنها و عبرانیان رخ داده است؛ ولی کنعانی‌ها در واقع، قبایل سامی‌اند که از زمان‌های دور، از صحرای شبه جزیره عرب یا صحرای «سوریه» کوچ کردند...

کنعانی‌ها نخستین کسانی بودند که مس را کشف کردند و با ترکیب آنها با روی، برنز ساختند. همچنین برای تزیین عاج از طلا و نقره استفاده کردند و بعدها نیز آهن را به کار گرفتند... تاریخ کنعانی‌ها تا حدود زیادی با

ایمان آوردن و هجرت به مدینه، به مکه یا بادیه بازگشت می‌کردند. بنابر آیات قرآنی و روایات، این بازگشت به عقب، گناه بزرگی تلقی می‌شده است.

1. Canaan.

تاریخ «مصر» مرتبط است...

صنعت رنگ‌سازی کنعانی‌ها، مخصوصاً رنگ قرمز و ارغوانی که با نام آنها قرین گشته است، رونق زیادی یافت.

کنعانیان را نخستین مخترعان حروف نگارش دانسته‌اند. فینیقی‌ها و بعدها عبرانیان الفبای کتابت را از آنها اقتباس کردند. آن مقدار از ادبیات کنعانی که به ما رسیده، عمدتاً شعر است.

دین کنعانی‌ها، چندخدایی سامی بود که اثری عمیق در اندیشه دینی عبرانیان، پس از ورود آنها به «کنعان» داشت... هرکدام از شهرهای کنعانیان خدایان خاص خود را داشت؛ اما این خدایان اغلب در میان خدایانی که مورد پرستش همگان بودند، جای داشتند...

بعل، برترین خدایان کنعانی و مرکز مجموعه دیگری از خدایان بود. کلمه بعل در اصل، اسم عام (نه اسم خاص)، به معنی آقا و سرور است. به همین علت، به خدایان مختلف قابل اطلاق بوده؛ اما بعل بزرگتر، خدای طوفان و برق و باران و تندباد بوده است.

خدایان کنعانی دیگری نیز هستند که نام آنها از ملک اشتقاق یافته است. این اسم میان عمونی‌ها، به عنوان اسم خاص قوم آنها، به صورت «ملکوم» به کار رفته است... کنعانی‌ها علاوه بر حیوانات، انسان‌ها را نیز قربانی می‌کردند. این قربانی‌ها معمولاً در حوادث طبیعی ناگوار و فراگیر، به عنوان بزرگترین و شریف‌ترین قربانی تقدیم خدایان می‌شدند... عادت دیگری که حاکی از سطح نازل دینی در میان کنعانیان است، وجود زنا در مناسک دینی آنهاست. این عمل بخشی از نیایش مربوط به سرسبزی و باروری بود...

عبرانیان تمدن مادی کنعانی‌ها را اخذ کردند و همان‌طور که در بسیاری از

عبادات و آداب و اعمال و ویژگی‌های دینی از آنها پیروی کردند، فرهنگ و تمدن مادی را نیز از آنان اقتباس کردند. عبرانیان کشاورزی را نیز در «کنعان» آموختند و به زبان کنعانی‌ها سخن می‌گفتند. نخستین خوانندگان هیکل نیز از کنعانی‌ها بودند و موسیقی که داوود و سلیمان می‌نواختند نیز موسیقی کنعانی بود. همچنین شعر عبری نیز از شعر کنعانی تأثیر پذیرفت...

ساختمان‌های مذهبی عبرانیان نیز اصل کنعانی داشت. نقشه هیکل مطابق نقشه معابد کنعانی بود.

ورود و نفوذ عبرانی‌ها به سرزمین «کنعان» از طریق حمله به آنجا و نیز از طریق ازدواج و همکاری با کنعانی‌ها انجام گرفته است...

در اندیشه صهیونیستی، به اعراب، به مثابه همین اقوام کنعانی نگریسته می‌شود. اشارات زیادی در نوشته‌های «گوش امونیم» وجود دارد که اعراب را کنعانی‌ها، یبوسیان^۱ و عمالیقی‌هایی می‌شمرد که باید نابود شوند. از همین‌جا، اهمیت یوشع بن نون که دانش‌آموزان مدارس اسرائیل او را به نیکی می‌شناسند، افزایش می‌یابد.

او قهرمانی عبرانی است که رهبری عملیات نابودی اقوام کنعانی را بر عهده داشت...^۲

به روایت «کتاب مقدس» در «سفر لاویان»، خداوند به حضرت موسی عليه السلام فرمان قتل پرستندگان و قربانی‌کنندگان مولوخ را می‌دهد:
خداوند به مُشه (موسی) چنین سخن گفت: به فرزندان ییسرائیل (اسرائیل) بگو از فرزندان ییسرائیل و از غریبی که از میان قوم ییسرائیل

۱. تیره‌ای از کنعانیان.

۲. المسیری، عبدالوهاب، «دائرةالمعارف یهود، یهودیت و صهیونیسم»، ج ۴، صص ۱۰۵-۱۰۹.

زندگی می‌کند، هر کس نسلش (کسی را) برای مولخ (بت مخصوصی است) تخصیص دهد، حتماً کشته شود. عامه مردم او را سنگباران کنند و من خشمم را متوجه آن شخص می‌کنم و او را میان قومش نابود می‌سازم؛ چون که به خاطر ناپاک کردن مکان مقدس من و برای بی‌حرمت ساختن نام مقدس از نسل خود (کسی را) برای [بت] مولخ تخصیص داده است و اگر عامه مردم از کشتن آن مرد در حالی که از نسلش (کسی) را به مولخ داده، چشم بپوشند (بدین منظور) او را نکشند، من خشمم را متوجه آن مرد و خانواده‌اش نموده، او را و همه کسانی را که از او پیروی می‌کنند تا به دنبال مولخ منحرف شوند، از میان قومشان نابود می‌کنم. اگر کسی به احضارکننده روح و جادوگر رجوع کند تا با پیروی از آنها منحرف شود، من خشمم را متوجه آن شخص نموده، او را از میان قومش نابود خواهم کرد.^۱

متون تاریخی گواهی می‌دهند که از گذشته‌های دور، مراسم قربانی کردن انسان در میان پیروان بسیاری از فرقه‌های شبه مذهبی اتفاق افتاده است. معابد خون آلود آرتک‌ها و قلب تپنده قربانیان بیگناه در دست کاهنان تمدن‌های «آمریکای جنوبی»، قربانی سالانه هندوان برای خدای مادر، کالی‌شیوا و گردنبندی از جمجمه‌های انسانی در گردن کالی هندی، تنها مصادیقی از این واقعه دهشتناک است؛ اما همواره این یهودیان بودند که در این زمینه نیز از دیگر اقوام بدوی پیشی گرفتند، حتی بعد از تجربه فرامین و کلمات وحیانی انبیای الهی.

منابع تفسیری و لغوی در بیان ویژگی‌های بت بعل، آن را از طلا،^۲ توخالی،

۱. «کتاب مقدس»، انجمن کلیمیان ایران، سفر لاویان، قدوشیم، فصل بیستم: ۱-۶.
 ۲. ویکی‌فقه، دانش‌نامه حوزوی، ذیل واژه بعل؛ به نقل از «لسان العرب»، ج ۱، ص ۴۴۹.

چهارروی، دارای ارتفاع ۲۰ زراعی^۱ و دو یاقوت بزرگ در چشم،^۲ مانند انسانی نشسته بر صندلی، در حال خوردن چیزی و صف کرده‌اند که شیطان با سخن گفتن از درون آن، مردم را به گمراهی می‌کشانده است.^۳

از فرجام بعل اطلاع دقیقی در دست نیست. به موجب پاره‌ای از گزارش‌ها، به رغم مبارزاتی که برای ریشه‌کن کردن پرستش آن در زمان‌های مختلف صورت گرفت، باز هم عبادت آن استمرار یافت. سرانجام این بت نیز همچون بت‌های دیگر «جزیره العرب» با گسترش اسلام از بین رفت.^۴

به اعتقاد بیشتر مفسران، «بنی اسرائیل» پس از وفات حزقیل نبی (عليه السلام) به پرستش بعل روی آوردند و سبب رواج آن را نیز همسر اخاب دانسته‌اند: اخاب پسر عمری در سال سی و هشتم سلطنت آسا، پادشاه «یهودا»، پادشاه اسرائیل شد و بیست و دو سال در «سامره» سلطنت کرد. او پیش از پیشینیان خود، علیه خداوند گناه ورزید. گویا گام برداشتن در راه گناه آلود یربعام، پسر نباط برایش کافی نبود که با ایزابل، دختر آتبعل، پادشاه «صیدون» هم ازدواج کرد و بت بعل را خدمت و پرستش نمود. او پرستشگاه و قربانگاهی برای بعل در سامره ساخت.^۵

آنها بر تمامی فرامین خداوند پشت کردند و برای خود دو گوساله فلزی و الهه اشره ساختند و آنچه را در آسمان بود، پرستش کردند و بت بعل را خدمت نمودند. ایشان دختران و پسران خود را در آتش سوزاندند و برای بت‌ها قربانی کردند و به فالگیری و جادوگری روی آوردند و خود را در

۱. ویکی فقه، دانش‌نامه حوزوی، ذیل واژه بعل؛ به نقل از «روض الجنان»، ج ۱۶، ص ۲۲۴.

۲. ویکی فقه، دانش‌نامه حوزوی، ذیل واژه بعل؛ به نقل از «کشف الاسرار»، ج ۸، ص ۲۹۶.

۳. ویکی فقه، دانش‌نامه حوزوی، ذیل واژه بعل؛ به نقل از «التحریر و التنویر»، ج ۲۳، ص ۱۶۷.

۴. ویکی فقه، دانش‌نامه حوزوی، ذیل واژه بعل؛ به نقل از «جاهلیت و اسلام»، صص ۲۶۵-۲۶۶.

۵. «کتاب مقدس»، اول پادشاهان، باب ۱۶: ۳۰-۳۴.

نظر خداوند به پلیدی فروختند و خشم او را برانگیختند.^۱

ارمیای نبی (علیه السلام) از پیامبران بزرگ بنی اسرائیل در عصری بود که «اورشلیم» به دست بخت النصر سقوط کرد و بنی اسرائیلیان به اسارت «بابل» درآمدند. کتاب مستقّلی که بیشتر به یک سوگنامه شبیه است، در مجموعه اسفار «تورات» وجود دارد.

تجزیه «یهودیه» به دو بخش شمالی و جنوبی و جنگ‌های پی‌پی میان آنها و رواج شرک و بت پرستی میان یهودیان و ضعف و بحران اقتصادی، همگی سبب زوال قدرت و انحطاط سیاسی و فرهنگی و اجتماعی آنان شده و رونق و اقتدار زمان سلیمان را از بین برده بود. در این دوره، شاهد ظهور پیامبران مصلحی هستیم که عمده آموزه‌های آنان، صبغه اجتماعی، اخلاقی و فرهنگی داشت. این پیامبران در کنار پند مردم، به پیش‌گویی حوادث اسفبار آینده یهود به صورت عذاب خداوند پرداخته، بدین وسیله آنان را از عواقب شوم کردارهایشان بیم می‌دادند... اشعیای نبی سرسلسله این پیامبران به شمار می‌رود.

او پادشاهان و بزرگان یهود و عموم مردم را به دلیل نقض احکام روز شنبه و پرستش ربّ النوع خورشید و گناهان دیگر توبیخ می‌کرد.

رسالت ارمیا، پیام انتقال خدا از ملّتی گنه‌کار است.^۲

در بیان علت خشم خداوند در باره «بنی اسرائیل»، ارمیا (علیه السلام) می‌فرماید: خداوند می‌فرماید: «اورشلیم» را به خرابه تبدیل کرده، آن را از لانه شغال‌ها خواهم کرد. شهرهای یهود را خالی از سکنه و ویران خواهم ساخت. پرسیدم: خداوند! چرا این سرزمین باید به بیابان خشک و

۱. «کتاب مقدّس»، دوم پادشاهان، ۱۷: ۱۶-۱۸.

۲. دوران، ویلیام جیمز، «تاریخ تمدن»، ج ۱، صص ۳۵۰-۳۷۲.

سوزان تبدیل شود؛ به طوری که کسی جرئت نکند از آن عبور نماید؟ کدام انسان حکیمی می‌تواند این موضوع را درک کند؟ به چه کسی این را آشکار کرده‌ای تا به مردم توضیح دهد؟

خداوند در جواب فرمود: «قوم من از دستورهایی که به ایشان داده بودم، سرپیچی کرده و به آنچه گفته بودم، عمل ننموده‌اند؛ بلکه به جای آن در پس خواسته‌های دل سرکش خود رفتند و طبق تعلیم اجدادشان، بت‌های بعل را پرستیدند. به این سبب، به ایشان خوراک تلخ خواهم داد و آب زهر آلود خواهم نوشانید. ایشان را در میان قوم‌هایی که نه خودشان و نه اجدادشان می‌شناختند، پراکنده خواهم ساخت؛ حتی در آنجا نیز شمشیر هلاکت را به تعقیبشان خواهم فرستاد تا به کلی نابود شوند.»^۱

یکی از مهم‌ترین و اصلی‌ترین مأموریت «بنی‌اسرائیل» در همراهی و متابعت از حضرت موسی (علیه‌السلام)، مهاجرت از «مصر» به سرزمین «کنعان» و جهاد با اقوام ساکن این منطقه بود؛ اقوامی که در انتهاالیه بت‌پرستی، فسق و فجور مستقر بودند؛ چنان‌که در یکی از اسفار «عهد عتیق» آمده است:

خداوند به موسی فرمود که:

«به قوم اسرائیل بگو: وقتی که از رود «اردن» عبور کردید و به سرزمین کنعان رسیدید، باید تمامی ساکنان آنجا را بیرون کنید و همه بت‌ها و مجسمه‌هایشان را از بین ببرید و عبادت‌گاه‌های واقع در بالای کوه‌ها را که در آنجا، بت‌هایشان را پرستش می‌کنند، خراب کنید...»^۲

اما بنی اسرائیل بخش فرمان تصرف و تملک را گرفت و بخش مهم در

۱. «کتاب مقدس»، ارمیا، ۹: ۱۱-۱۶.

۲. المسیری، عبدالوهاب، «دائرةالمعارف یهود، یهودیت و صهیونیسم»، ص ۱۲۱.

معیت حضرت موسی علیه السلام و آئین الهی موسوی بودن را واگذارد. در نتیجه، آنان که طبق حکم پروردگار و در همراهی با حضرت موسی علیه السلام هجرت آورده بودند تا کنعانیان و عمالقه بت پرست مبتلا به فسق و فجور و سحر و جادو را موسوی و کلیمی کنند، خود در صورت و سیرت، کنعانی شده و تمامی صفات ذمیمه و پست آنان را پذیرفته و بدانها مؤمن شدند. از جمله این آلودگی‌ها، پرستش مولوخ و اجرای مراسم قربانی در پیش پای این بت شیطانی و کسب خوی عصیانگری تصرفی و تمامیت‌خواهی بود که نسل در نسل گذشت و به زمان حال رسید.

و آن پیغمبر [ارمیا] از اینکه می‌دید قومش بعل و مولک [مولوخ] را می‌پرستند، اندوهگین و خشمناک شده بود.^۱

اقلیت چشمگیری از مردم به سنگ‌های مقدس سجده می‌کردند یا بعل و آستارته را می‌پرستیدند یا با روش بابلیان به خبر گرفتن از غیب می‌پرداختند یا بت‌هایی برپا می‌داشتند و برای آنها بخور می‌کردند یا به پرستش گوساله طلایی می‌پرداختند یا در هیکل، جلسه‌ها و جشن‌های بت پرستانه تشکیل می‌دادند یا فرزندان خود را وادار می‌کردند که به عنوان قربانی از میان آتش بگذرند...^۲

آستارته^۳ در اساطیر «فینیقیه» نام الهه باروری، زیبایی، عشق جنسی و مطابق با ایشتر^۴ بابلی‌ها بود که بعدها به علت یکی شدن وی با الهه‌های دیگر، او را خدای ماه نیز به شمار آوردند.^۵

۱. دورانت، ویلیام جیمز، «تاریخ تمدن، مشرق‌زمین گاهواره تمدن»، ج ۱، صص ۲۶۵-۲۶۷.

۲. همان.

۳. āstārte.

۴. Ishtar.

۵. معصومی، علیرضا، «دائرةالمعارف اساطیر و آئین‌های باستانی جهان»، تهران، انتشارات سوره مهر، چاپ اول، ۱۳۸۸.

جالب توجه آنکه، عبرانیان مأمور به تخریب عبادتگاه‌های مستقر در بلندای کوه‌ها و محل استقرار بت‌ها و بتخانه‌ها شدند؛ اما چنان بت‌پرستی به کامشان شیرین آمد که خود به بازسازی و توسعه دیرها و دخمه‌ها و بتخانه‌ها مشغول آمدند.

امروزه، شهر «صفد» در «الجلیل»، یکی از چهار شهر مقدس یهود، بزرگترین پایگاه کابالیست‌های یهودی است.

«صفد»^۱ از کلمه کنعانی «صفت» به معنای «بخشش»، نام شهری است در الجلیل. بالای کوهی به ارتفاع دو هزار و هفتصد و هشتاد فوت از سطح دریا و یکی از چهار شهر مقدس یهود (به همراه «قدس» و «الخلیل» و «طبریّه»)...

در قرن شانزدهم میلادی، صفد به مرکزی دینی تبدیل شد. یوسف کارو،^۲ مؤلف «شولحان عاروخ»،^۳ اسحاق لوریا^۴ و شاگردش، حاییم ویتال^۵ که از بزرگان تعالیم قبالا [کابالا] بودند، در این شهر می‌زیستند. بدین ترتیب، صفد مرکز تعالیم و تحقیقات کابالایی شد.^۶

کابالا،^۷ همان تصوف یهودی است، متکی به ریاضت‌های غیرالهی و رازآلود و البته آلوده به باورهای خرافی جادوگرانه.

کابالیست‌های یهودی مستقر در صفد، با اجرای مراسم‌های خاص، همواره سعی در مقابله با مؤمنان و تضعیف قوای آنان در سرزمین‌های اسلامی برای حمایت از صهیونیسم بین‌المللی و ایادی شیطان‌پرست مستقر در دیرهای

1. Safed.

2. Yosef Caro.

3. Shulchan Aruch.

4. Isaac Luria.

5. Hayyim Vital.

۶. المسیری، عبدالوهاب، «دائرةالمعارف یهود، یهودیت و صهیونیسم»، ص ۱۲۸.

7. Kabbalah.

صهیونیستی و مجامع فراماسونری جهانی کرده‌اند.

ربی اسحاق لوریا، پدر تصوف کابالایی یهودی (۱۵۲۴-۱۵۷۲ م.) اندیشه پرداز جدید کابالیسم، به یک خاندان سرشناس یهودی تعلق داشت که شاخه‌های آن در بسیاری از کشورهای اروپایی و اسلامی گسترده بود. برادرش، مردخای، پیمانکار مالیاتی ثروتمند در «فرانسه» بود. اسحاق در نوجوانی به مصر رفت و مدتی در جزیره‌ای در نزدیکی «قاهره» که به عمو و پدرزنش تعلق داشت، زیست. در این دوران بود که لوریا به اندیشه پرداز کابالی و یکی از رهبران اصلی این فرقه بدل شد... پیروان لوریا، او را مسیح بن یوسف می‌دانستند که راه را برای ظهور مسیح اصلی، مسیح بن داوود (سلطان موعود قوم یهود) هموار کرد.^۱

مترو پلیس مدرن و پرستش مولوخ

«متروپلیس» را در زمره یکی از آثار اولیه سینما در ژانر فیلم‌های آخرالزمانی و منجی‌گرایی می‌توان شناسایی کرد. توجه و تأکید نویسنده فیلم‌نامه متروپلیس، خانم تئافون هاربو^۲ - که از قضا همسر کارگردان فیلم، فریتز لانگ است - و خود وی، به موضوع پیش‌گویی‌ها و مکاشفات و ظهور قریب الوقوع ناجی، علاقه و شاید گرایش آن دو را به پروتستانتیسم آلمانی برملا می‌سازد؛ سوژه‌ای که سال‌ها بعد، دست‌مایه ساخت فیلم‌های بسیاری در «هالیوود»، با حمایت و سوگیری ایوانجلیست‌های پروتستانی آمریکایی شد؛ هرچند فریتز لانگ درباره

۱. برای مطالعه دقیق‌تر ن. ک به: شولم، گرشوم گوهارد، «گرایش‌ها و مکاتب اصلی عرفان یهود»، برگردان علیرضا فهیم، قم، انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب، چاپ اول، ۱۳۹۲.

2. Thea von Harbou.

خودش بعد از مهاجرت به «آمریکا» و شروع فیلم‌سازی در آن کشور گفته بود:

من چیزی بودم که همیشه در هالیوود مورد تنفر است؛ یعنی کمال‌گرا. هیچ‌کس یک کمال‌گرا را دوست ندارد. می‌دانید کار کردن با او خیلی سخت است؛ چون دقیقاً می‌داند چه می‌خواهد!^۱
رویکرد فوتوریستی^۲ و آینده‌نگری در این اثر، سوگیری نویسنده و کارگردان را برملا می‌سازد.

در بخش زیرین «مترو پلیس»، ماریا نویددهنده و تسلی‌بخش کارگرانی است که زیر چرخ‌های آهنین و بی‌رحم «متروپلیس»، روزگار رهایی را آرزو دارند. وی آنان را به صبوری و قریب‌الوقوع بودن ظهور ناجی دعوت می‌کند و با شرح شهر «بابل» و خدایان بابلی عهد کهن، پرده از نسبت و رابطه متروپلیس و ماشین آدمی‌خوارش، مولوخ، خدای باستانی بابلیان و یهودیان برمی‌دارد.

فریتز لانگ این ماشین غول آسا را که به وقت خشم گرفتن بر رعایا و بندگانش (کارگران متروپلیس) قربانی می‌طلبد، به شکل مولوخ طراحی و به نمایش گذارده است.

«برج بابل»، یکی از بارزترین نمادهای برکشیده شده در متروپلیس است.

«سفر پیدایش» در فصل یازدهم، داستان برکشیده شدن شهر و برج بابل را پس از فروکش کردن طوفان نوح (عليه السلام) و گسیل مردم به دشت وسیع

۱. برگرفته از یادداشت نگاشته شده درباره فریتز لانگ در فیس‌بوک با عنوان «اسطوره‌ای از مهد اکسپرسیونیزم»، به تاریخ ۲۰ آوریل ۲۰۱۴م.

2. Futurism.

بابل بیان کرده و تمامیت خواهی نمرودیان بابلی را باعث نابودی شهر و برج بابل و پراکندگی مردم به اقصا نقاط جهان معرفی می کند.

بابل این شهر باستانی در «بین النهرین»، در ۸۸ کیلومتری جنوب «بغداد» امروزی واقع بوده است؛ اولین شهری که حدود یکصد سال پس از طوفان بزرگ (عصر حضرت نوح علیه السلام) ساخته شد. «کتاب مقدس» در سفر پیدایش، به ساختن برجی بلند در این سرزمین، توسط جماعتی از طاغیان نمرودی اشاره دارد.

«بابل» از لحاظ اخلاقی در اوج فساد قرار داشت و به نقل مورخانی، چون هرودوت، سنت فحشای مقدس و کشستن زنان در این شهر رواج داشته است؛ ضمن آنکه ساکنان بابل، پایبند به اوهام و خرافات و معتقد به سحر و پیش گوئی و کهنات بودند.

«بابل» در بین نویسندگان مسلمان، به شهر سحر و شراب شهرت دارد^۱ و در احادیث اسلامی، شهری ملعون و محل نزول دو یاسه عذاب دانسته شده است.^۲

ویسل دورانت در جلد اول از «تاریخ تمدن»، فصلی را به تاریخ و تمدن بابل اختصاص داده. وی در فرازهایی از این فصل آورده است:

هیچ تمدنی از لحاظ پایبند بودن به اوهام و خرافات به پای تمدن بابلی نمی رسد... چنان که از ظواهر برمی آید، دین در اواخر دوره «بابل» در طبقات بالای مردم تأثیری نداشته؛ چرا که بابل پر از فسق و فجور، منجلاب بیداد و ظلم و نمونه بسیار بدی از گسیختگی اخلاقی و شهوت پرستی عالم قدیم بوده است؛ حتی اسکندر که تا دم مرگ از میخوارگی دست برداشت، از

۱. «اعلام قرآن»، صص ۲۴۳-۲۴۴.

۲. «وسایل الشیعه»، ج ۵، صص ۱۸۰-۱۸۱.

اخلاقی که در میان مردم بابل رواج داشت، به تعجب آمده بود. زننده‌ترین رسم و عادت‌ی که در بابل، نظر هر بیگانه را هنگام ورود به آن، به خود جلب می‌کرد، همان است که هرودوت آن را چنین توصیف می‌کند: بر هر زن بابلی واجب است که در مدت عمرش، یک بار در معبد زهره (ونوس) بنشیند و با یک مرد بیگانه ارتباط جنسی پیدا کند. عادت «فحشای مقدس» در بابل رواج داشت... بابلیسان معمولاً روابط جنسی پیش از ازدواج را تا حد زیادی مجاز می‌شمردند. فحشای مقدس شکلی از فحشا بود که به معنی بی‌بند و باری نبود و بیشتر در پناه باورهای مذهبی و به عنوان جلب خشنودی خدایان صورت می‌گرفت. در «هند» کهن نیز معابدی وجود داشت که زنان خود را نذر و وقف آن می‌کردند.^۱

واژه «بابل» تنها یک بار در «قرآن» و به عنوان شهری که هاروت و ماروت در آن، به مردم سحر می‌آموختند، آمده است.

«وَ اتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَ مَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَ لَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السُّحْرَ وَ مَا أُنزِلَ عَلَىٰ الْمَلَائِكَةِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ...»^۲

و (یهود) از آنچه شیاطین در عصر سلیمان می‌خواندند، پیروی کردند و سلیمان کفر نورزید؛ ولیکن شیاطین کفر ورزیدند که به مردم سحر می‌آموختند و نیز از آنچه بر دو فرشته هاروت و ماروت در سرزمین بابل نازل شده بود (پیروی کردند)....»

فریتز لانگ با نوعی زیرکی، از روی بابل کهن، نسخه مدرن «متروپلیس»

۱. دورانت، ویلیام جیمز، «تاریخ تمدن»، ج ۱، صص ۲۸۷-۲۸۹.

۲. سوره بقره، آیه ۱۰۲.

را ارائه کرده است؛ با همه مشخصات یاد شده در منابع توراتی و تاریخی کهن؛ شهری آکنده از بی‌رحمی، قساوت، تهی شدن انسان‌ها از حقیقت وجودی و شأن انسانی و تبدیل شدن کارگران لایه‌های زیرین متروپلیس به ربات‌هایی بی‌روح و البته قربانیان آستان مولوخ.

جز این، فریتز لانگ با به کارگیری نمادهای مختلفی، سعی خود را مصروف آن می‌دارد تا نشان دهد، آنان که ارکان متروپلیس را بر کشیده و برگرده مظلومان ساکنش سوار گشته‌اند، همان دیرنشینان ساکن دخمه‌های سحر و جادو، کاهنان عصر جدید، فراماسونرها و اعضای مخفی مجامع شیطان‌پرستی‌اند.

شناسایی این راز پنهان مجامع مخفی ایلومیناتی^۱ و پرده‌برداری از آن، با نشان دادن رقیب عشقی و برادر مالک «متروپلیس» در دیر «صهیون»، کلبه دخمه‌مانندی در حاشیه شهر مدرن، این اثر را در مقایسه با سایر آثار فیلم‌سازان غربی متمایز می‌سازد.

گویی شیطان و ایادی‌اش با جادو و با بیرون کشیدن قلب از سینه‌های ساکنان «بابل» مدرن، آنان را مسخ و چونان ربات‌هایی ماشینی، به زیر سلطه حکمرانی خویش وارد ساخته‌اند.

ماریا، نوید دهنده‌ای است که خود منتظر ناجسی و منتظر بازگردانده شدن قلب به سینه‌های تهی ساکنان بخش زیرین متروپلیس است تا مجال تجدید حیات و خلاصی آنان از طلسم و زنجیر جادویی فراماسونری جهانی فراهم آید.

۱. برای آشنایی با فراماسونری جهانی و ایلومیناتی به جلد هشتم از مجموعه قبیله لعنت، با عنوان «ایلومیناتی: سیزده خاندان تاجدار، سیزده خط خونین»، اثر نگارنده مراجعه فرمایید. این مجموعه را انتشارات هلال به چاپ رسانده و منتشر ساخته است.

بر درها و راه‌های تودرتوی دخمه گوشه‌نشین «متروپلیس»، علامت ستاره پنج‌پر خودنمایی می‌کند.

علامت سستاره پنج‌پر واژگون (پنتاگرام)، علامتی کهن و باستانی است که در طول تاریخ، توسط پیروان فرقه‌های رازآلود، در مراسم‌های جادویی و برای احضار ارواح شیطانی به کار برده می‌شد.

پنتاگرام به عنوان نمادی ارزشمند در میان پیروان آموزه‌های پاگانی (مهرپرستی)، طلسمی ضد شیطان و عجزه‌ها و در زمانی، نشانه شهر «اورشلیم» بوده است. در مقابل، ستاره پنج‌پر وارونه (سر ستاره به سمت پایین) نمادی است اهریمنی و شریر که با جادوی سیاه در آمیخته است. نمادی که مورد استفاده شیطان‌پرستان واقع شده و به وقت احضار ارواح شیطانی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

این ستاره نشانگر چهار ماده حیات؛ آب، آتش، خاک و باد و روحی شیطانی است که گرداگرد آنها را احاطه کرده و بر درهای محل اقامت دیرنشین «متروپلیس»، روتوانگ که گویی حافظ روح شیطانی این شهر بی‌رحم و شفقت است، به چشم می‌خورد.

شکوفای شدن درخت محبت در سینه فردر، فرزند جوان فردرسون (مدیر متروپلیس) سرآغاز دیگرگونی این بابل مدرن است. او در پی دیدار ماریا به محفل مخفی طالبان محبت و رهایی راه پیدا می‌کند؛ واقعه‌ای که بر دیوارهای متروپلیس ترک انداخته و زنگ مرگ آن را به صدا درمی‌آورد.

گویی این سمبل عشق و محبت، همان قلب از سینه بیرون افتاده ساکنان متروپلیس است که می‌تواند روحی جدید به کالبد فسرده ساکنان لایه زیرین شهر و قربانیان آستان مولوخ بدمد؛ اما ساکن دیر صهیون (روتوانگ) به قصد انتقام از رقیب عشقی خود (فراماسونری) با جادو، ماریای

دروغین (دجال آخرالزمان) را به جان همه ساکنان طبقات بالایی و پایینی متروپلیس می‌اندازد.

ماریای دروغین، همان فاحشه بابلی است که از یک سو، در لباس ماریای موعظه‌گر، کارگران بی‌خبر و شیفته و منتظر را به تخریب قلب متروپلیس وامی‌دارد و از دیگر سو، با اغوای مردان شهوتران مرقه و بی‌درد متروپلیس، آنان را به خود، مشغول و در رقابتی سخت به جان هم می‌اندازد و ماریای حقیقی، در چنگال طلسم راهب دیر صهیون، اسیر در اتاق‌های تودرتو از کارکرد افتاده است. با اغوای فاحشه «بابل» مدرن، درهای هفت گناه کبیره بر ساکنان شهر گشوده می‌شود.

فریتز لانگ در ساخت سکانس‌های فاحشه بابلی (ماریای دروغین) به فصل هفدهم از مکاشفات، رؤیای فاحشه معروف دنیا نظر داشته است. در این فصل از مکاشفه می‌خوانیم:

آنگاه یکی از آن هفت فرشته که بال‌های خود را بر روی زمین ریخته بود، نزد من آمد و گفت: همراه من بیا تا به تو نشان دهم که بر آن فاحشه معروف که بر آب‌های دنیا نشسته است، چه خواهد آمد؛ زیرا پادشاهان دنیا با او زنا کرده‌اند و مردم دنیا از شراب زنای او مست شده‌اند.

روح خدا مرا در خود فراگرفت و فرشته مرا به بیابان برد. در آنجا زنی را دیدم که بر روی یک حیوان سرخ‌رنگ نشسته بود. حیوان هفت سر و دو شاخ داشت و بر روی بدنش، شعارهای کفرآمیز نسبت به خدا نوشته شده بود. لباس زن، سرخ و ارغوانی و جواهرات او از طلا و سنگ‌های قیمتی و مروارید بود و در دستش یک جام طلایی داشت که پر بود از فساد و زنا. بر پیشانی او، این اسم مرموز نوشته شده بود: بابل بزرگ، مادر فاحشه‌ها

و فساد در دنیا.^۱

به اتکای این قراین، چنان که در سرتاسر فیلم و نمادهای پرداخته شده فریتز لانگ قابل مشاهده است، عرض کردم «متروپلیس»، نماد «بابل» کهن، ماریای دروغین و فاحشه بابل است.

از نگاه لانگ، قلب گم‌شده ساکنان متروپلیس به مدد ماریای موعظه‌گر و پیش‌گو، علیه جادوگران شیطان‌پرست دیر «صهیون» برخاسته و پس از سوزانده شدن دجال دروغ‌زن، به رسم سوزاندن جادوگران در قرون وسطا، پرده از صورت دروغین ساحره برداشته و حقیقت غیرانسانی و غیرالهی او را بر همگان معلوم می‌سازد.

ماریا پس از کشمکشی سخت و پس از کشته شدن جادوگر دیر صهیون در کلیسا آزاد شده، به جمع مردم شهر می‌پیوندد تا با پیوند زدن دستان کارگران و مغز متفکر متروپلیس، باعث برگشت آرامش به شهر شود. این اتفاق و پیوند در آستانه کلیسای بزرگ شهر و در برابر انبوهی از کارگران اتفاق می‌افتد که به رغم سکانس آغازین فیلم که همگی فسرده و بی روح بودند، جانی و رمقی تازه به جسمشان وارد شده و از حالت رباتیک خارج می‌گردند.

ماریا خطاب به فردر، پسر مالک متروپلیس می‌گوید:

سر (فکر و مغز) و دست‌ها، می‌خواهند به هم بپیوندند...؛ ولی قلبی برای این کار ندارند.

منجی! راه را به هر کدامشان نشان بده!

ناجی بین سر و دست‌ها باید قلب باشد!

۱. «مکاشفات»، فصل ۱۷: ۱-۵.

گویی فریتز لانگ، به حاشیه رانده شدن قلب و محبت را باعث غلبه شیطان، مولوخ و برکشیده شدن نظام بی‌ترحم ماشینی و مسخ شدن آدمی در جهان مدرن می‌شناسد و بازگشت محبت را نیز باعث سقوط ابلیس و مرگ جادو معرفی می‌کند.

در فصل هجدهم از «مکاشفات»، از نابودی نهایی «بابل» می‌خوانیم بعد از این رؤیاها، فرشته دیگری را دیدم که با اختیار تام از آسمان پایین آمد. این فرشته چنان می‌درخشید که تمام زمین را روشن ساخت. او با صدای بلند فریاد می‌زد:

بابل بزرگ ویران شد! به کلی ویران شد! بابل کمینگاه دیوها و شیاطین و ارواح ناپاک شده است؛ زیرا تمام قوم‌ها از شراب شوم زنای آن سرمست شده‌اند. پادشاهان دنیا در آنجا خوش‌گذرانی کرده‌اند و تاجران دنیا از زندگی پرتجمل آن ثروتمند شده‌اند.

در این وقت از آسمان صدای دیگری شنیدم که می‌گفت:

ای خلق من! از این شهر دل بکنید و خود را با گناهانش آلوده نسازید؛ وگرنه شما نیز به همان مکافات خواهید رسید؛ زیرا گناهانش تا فلک بر روی هم انباشته شده است. از این‌رو، خداوند آماده است تا او را به مجازات جنایت‌هایش برساند.^۱

در فصل نوزدهم از مکاشفه، صدا و سرود شکرگزاران از بابت نجات و عزت و اکرام خداوندی به آسمان بلند می‌شود.

فیلم در آخرین صحنه و به وقت پیوند مغز و قلب و دست‌ها (مدیر متروپلیس، پسر جوانش که اهل محبت است و نماینده کارگران)، راه

۱. «مکاشفات»، فصل ۱۸: ۱-۵.

برون رفت از دستوپیای «متروپلیس» را می‌نماید.

فریتز لانگ با ساختن متروپلیس نشان داد که قریب به یکصد سال از عموم فیلم‌سازان و هنرمندان؛ بلکه از عموم اندیشه‌ورزان حوزه فرهنگ و سیاست عصر ما پیش‌تر است. آنچه که ما امروز به عینه در میان مناسبات کلان سیاسی، اجتماعی و اقتصادی عصر پسامدرن، به تجربه‌اش نشستیم، او در آینه خلاقیت ذهنی خود دیده بود.

داستان متروپلیس داستان شهری در آینده، حوالی ۲۰۲۶م. است و امروز در سال ۲۰۲۰م. مردم جهان به تمامی، شاهد و مبتلای شهر مدرن بابلی (جهان تکنولوژیک غربی)، دجال دروغ‌زن فرهنگ و هنر و دیرنشینان ایلومیناتی و فراماسونری جهانی اند که با برانگیختن آشوبی در ابعاد جهانی، قصد برکشیدن پرچم نظم نوین جهانی را دارند؛ چنان که پیش‌تر عرض کردم،

أَدَلُّ الدَّلِيلِ عَلَى امْكَانِ الشَّيْءِ وَقُوْعُهُ؛

رساترین دلیل بر وجود شیئی، وقوع و عینیت یافتن آن در عالم خارج است.

مدینه فاضله، اتوپیا و انسان

همه ماجرای اتوپیا و دستوپیانویسی آرزومندان تحقق نوعی آرمان شهر در عرصه زمین و حتی جماعتی که باعث برکشیده شدن ویران شهرها شده‌اند، به تعریفی که هر کدام درباره انسان و جایگاه انسان در میانه هستی دارند، برگشت می‌کند. شکل‌گیری عموم حوزه‌های فرهنگی و تمدنی اعصار ماضی و عهدهای آتی نیز به همین تعریف از انسان و شناسایی جایگاه انسان معطوف است.

«مدینه فاضله» افلاطون و مدینه مفسده «متروپولیس»، متشکل از جماعتی انسان است که متأثر از طرحی و نظامی ترسیم شده، توسط حکیمی و فیلسوفی یا جماعتی نمرودی و شیطان‌صفت از ایده به واقعیت خارجی تبدیل می‌شود.

مثلاً شناخت انسان، خالق هستی و طبیعت، در هر حوزه نظری، عالمی را فراروی ذهن و زبان آدمی می‌گشاید و چنانچه امکان لازم برای محقق ساختنش فراهم آید، صورت عینی خارجی محسوس و ملموس پیدا می‌کند و از همین مسیر، حوزه‌های فرهنگی و تمدنی به وجود می‌آیند. بشر در عالم امکان سیر و سفر می‌کند و حسب سنت‌های خداوندی جعل شده در

همین عالم مادی، امکان رقم زدن‌های فراوانی برای صورت حیات دارد و البته مقدرات آسمانی نیز در مسیر همین سنت‌های ثابت خداوندی و عمل فردی و جمعی ساکنان زمین رقم می‌خورد؛ وگرنه، خداوند جز خیر برای فرزندان آدمی نمی‌خواهد.

داوود رقی از امام صادق (علیه السلام) روایت می‌کند:

«چه خوب سرزمینی است «شام» و امروزه، چه بد مردمی دارد و چه بد سرزمینی است «مصر». به راستی که زندانی بود برای «بنی اسرائیل» از خشم خدا بر آنها و بنی اسرائیل به مصر نرفتند؛ جز از خشم خدا بر آنها و نافرمانی آنها از خدا؛ زیرا خدای عز و جلّ به آنها فرمود: به سرزمین مقدّسی که خدا برای شما نوشته است، درآیید؛ یعنی شام و آنان از ورود بدان سرباز زدند و نافرمانی کردند و چهل سال در بیابان گم شدند. بیرون شدن آنان از مصر و ورود آنها به شام نبود؛ جز پس از آنکه توبه کردند و خداوند از آنها خشنود شد...»^۱

انزال کتب آسمانی و ارسال ۱۲۴ هزار پیامبر (علیهم السلام)، جز برای مستقر ساختن آدمی بر مدارهای هماهنگ با منظومه هستی، در عین نظم، پاکی و هدایت ایشان بر مسیر خیر و صلاح و کسب سعادت دنیوی و اخروی نبوده است.

«وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ

۱. دَاوُدَ الرَّقِیُّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ: كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) يَقُولُ: «نِعْمَ الْأَرْضُ الشَّامُ وَبُشَى الْقَوْمُ أَهْلُهَا الْيَوْمَ وَبُشَى الْبِلَادُ مِصْرُ أَمَا إِنَّهَا سَجْنٌ مَنْ يَسْخَطُ اللَّهَ عَلَيْهِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَمْ يَكُنْ دَخَلَ بَنُو إِسْرَائِيلَ مِصْرَ إِلَّا مِنْ سَخِطَةِ وَ مَعْصِيَةِ مَنْهُمْ لِهَذَا أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ إِذْ خَلَوْا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ يَغْنَى الشَّامُ فَأَبَوْا أَنْ يَدْخُلُوهَا وَ عَصَوْا فَتَاهُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ وَ مَا كَانَ خُرُوجُهُمْ مِنْ مِصْرَ بِدُخُولِهِمُ الشَّامَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ تَوْبَتِهِمْ وَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ...» (قطب الدین راوندی، سعید بن هبة الله، «قصص الأنبياء»، مشهد، چاپ اول، ۱۴۰۹ هـ.ق.، ص ۱۸۶).

مَنْ هَدَى اللَّهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ؛^۱

ما در هر امتی، پیامبری برانگیختیم تا به آنان بگویند: خدا را پرستید و از پرستش غیر خدا (طاغوت) خودداری کنید. گروهی هدایت یافتند و گروهی دیگر شایسته گمراهی و ضلالت شدند.»

حضرت ابراهیم خلیل الرحمان (علیه السلام) دست به دعا، برای مردم از خداوند طلب کرد:

«رَبَّنَا وَ ابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ؛^۲

خداوند! در میان آنها، پیامبری از خودشان برانگیز تا آیات تو را برای آنان تلاوت کنند و کتاب و حکمت را به آنان بیاموزند و آنان را پاکیزه نمایند؛ حقا که تو عزیز و حکیمی!»

خداوند هادی و هدایتگر و پیامبران، دعوت کنندگانند و در این میان، این آدمی است که به راه هدایت می‌رود یا ضلالت.

«الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَ يَحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ؛^۳

آنان که این فرستاده مکتب ندیده که نام او را در «تورات» و «انجیل» نوشته می‌یابند، پیروی می‌کنند؛ همان پیامبری که آنان را به کارهای

۱. سوره نحل، آیه ۳۶.

۲. سوره بقره، آیه ۱۲۹.

۳. سوره اعراف، آیه ۱۵۷.

پسندیده فرمان می‌دهد و از کار ناپسند باز می‌دارد و برای آنان چیزهای پاکیزه را حلال و چیزهای ناپاک را حرام می‌کند و از دوش آنان قید و بندهایی را که بر ایشان بوده است، برمی‌دارد. پس آنان که به او ایمان آوردند و بزرگش داشتند و یاری‌اش کردند و از نوری که با او نازل شده است، پیروی کردند، آنان همان رستگارانند.»

ویران‌شهرهای توصیف شده در همه آثار فرهنگی، هنری و دستوپیا‌های محقق شده در عرصه زمین، جز ظهور عینی اندیشه و عمل فردی و جمعی «فرزندان انسان»^۱ در «متروپلیس» و مبدل شدن شهری طیب و پاک به «قلعه حیوانات» و سرانجام، تحقق نمایشگاه توحش و قدرت بشر در نابودی خودش، در فیلم «تصادف» نیست.

هنرمندان، اعم از نویسندگان و فیلم‌سازان، گاه تصویربرداری از جوامعند؛ در زمانی که در آن به سر می‌برند و گاه با دیدی تیز و دلی آگاه، خبرآورانی از آینده جوامعند؛ بر مسیری و راهی که در آن مستقرند.

تلاش نگارنده در فصل‌های پیشین این رساله، مصروف نشان دادن و اشارت به رد پای طراحان ویران‌شهری به وسعت زمین برای ساکنان زمین بود. مدینه‌ای مفسده و آکنده از تباهی و استبداد که در آن، جمیع مردان و زنان ساکن، غلامان و کنیزان و ندیمه‌اند؛ آنان که همه سال‌های حیات خود را در آرزوی بازگشت و رهایی به پیری و فرسودگی می‌رسانند؛ بی‌بهره از حق حیات و نزول کرده در حد وسیله عیش و عشرت حاکمان شهری آکنده از سیاهی و ظلمت حاکمانی که خود را ورای پرده‌ها پنهان ساخته‌اند و هواجس ابلیس خود را بر دستوپیای ساکنان زمین بنا کرده‌اند. چه فرقی

۱. عنوانی برای فیلم Children of Men (۲۰۰۶م.)، اثر فیلم‌ساز مکزیکی، آلفونسو کوارون (Alfonso Cuarón).

می‌کند بر آن نام «متروپلیس»، «۱۹۸۴»، «دنیای قشنگ نو» «گیلاد»^۱ گذارده شود یا «نیویورک»، «لندن»، «پاریس» و «استانبول»؛ همگی هضم شده در متروپلیس نظم نوین جهانی‌اند.

انگشت اشارت فریتز لانگ با به نمایش گذاردن «دیر صهیون» و مولوخ آدمی‌خوار در متروپلیس در سال ۱۹۲۷ م.، همان نقطه‌ای را نشانه رفته است که مارگارت اتوود^۲ در سال ۱۹۸۵ م. با نگارش «داستان بازگشت ندیمه»^۳ بدان می‌پردازد و با پرچم رسمی جمهوری گیلاد آن را مجسم می‌سازد.

جمهوری گیلاد مارگارت اتوود، همان اندازه توتالیتر، مستبد، سیاه و آکنده از ساکنینی عقیم و نازاست که «لندن» در فیلم «فرزند انسان»، اثر فیلم‌ساز مکزیکی، آلفونسو کوارون. مشابهت بسیاری میان نمادها و نشانه‌ها در آثار یاد شده دیده می‌شود که بر صحت این گمان می‌افزاید و جملگی اشاره به یک منشاء واحد دارند؛ مجامع مخفی فراماسونری جهانی و ایلومیناتی.

پرستش و دیانت‌ورزی، خانواده و فرزندآوری، پاکی و طهارت، جغرافیای مقدس فرهنگی، عشق و محبت، حق بودن و زیستن آزاد بر پهنه خاک و سرانجام هویت الهی و انسانی، ناشناخته‌ترین، ناپسندترین مفاهیم و مضامین مطرح و مشترک در تمامی ویران‌شهرهای آخرالزمانی‌اند. گویی بر کشیدن و استوار ساختن پایه‌های نظام‌های تمامیت‌خواه بی‌خدا، توتالیتر و شیطانی بر زدودن همه مفاهیم متعالی یادشده از صفحه ذهن و زبان

1. Gilead.

۲. مارگارت اتوود، رمان پادآرمانی «سرگذشت ندیمه» را در سال ۱۹۸۵ م. در ژانر علمی، تخیلی منتشر ساخت. داستان در شهر «کمبریج» در «ماساچوست» ایالت متحده «آمریکا» اتفاق می‌افتد.

3. The Handmaid's Tale.

و صحنهٔ حیات فردی و اجتماعی بندگان خدا استوار می‌گردد؛ زیرا تا آن زمان که انسان از همهٔ آن مفاهیم متعالی نگسلد، به نوعی همسانی و افتادگی و بندگی و بردگی بی‌چون و چرا در پیشگاه کاهنان معبد مولوخ و لوسیفر، یعنی اشرار شیطان‌پرست (ایلومیناتی و فراماسونری جهانی) نمی‌رسد و کام فرزندخواندگان شیطان بر نمی‌آید.

این وضع، تحقق ظهور عینی و خارجی سوگندی را یادآور می‌شود که ابلیس لعین در صبحگاه آفرینش انسان یاد کرد و در عصیانگری تمام بر آستان خداوندگار هستی اعلام داشت:

«فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ»^۱

قسم به عزت ای خداوند! که جمیع آدمیان را اغوا و گمراه خواهم کرد.»

گوییم،^۱ بیگانه‌ای نامقدس

در جست‌وجوی راز کین‌ورزی مزمن اشرار یهود و در طول تاریخ دربارهٔ انسان وادیان، با تعریفی از «انسان» و تفکیک انسان‌ها به دو گروه؛ یهودی و غیر یهودی مواجه می‌شویم؛ به نوعی اصالت بخشی نژادی که یهود برای خود قائل شده و بر آن پای می‌فشارد.

در این نگاه هستی‌شناسانهٔ یهود که متأثر از الهیات محرف تلمودی است، واژهٔ انسان تنها به فرد یهودی اطلاق شده و غیریهودی، هر که باشد و از هر مرام و مسلک، بیگانه و البته غیرانسان و شایستهٔ بهره‌کشی، چونان حیوانات شناسایی شود.

اصالت بخشی و منحصر سازی در تعریف از انسان نزد یهودیان باعث بوده تا جمعیت یهودیان در مقایسه با پیروان سایر ادیان و مذاهب، در حداقل جمعیتی خود بماند و بیگانه ستیزی، تبدیل به خصلت ثابت و عادت ثانویه گشته و نهادینه و ماندگار شود.

گرایش افراطی حلولی، به معنی برگزیدگی قومی که خداوند در آن، حلول کرد، به این دریافت اصالت بخشیده و به یهود، احساس عزتی فرابشری

1. Goyim.

القا کرده است تا بدین سبب، مستثنا بودن و برگزیدگی، معنی و مفهومی حقیقی و نه اعتباری پیدا کند.

در دریافت‌های سنتی، قداست‌بخشی جعل خداوند متعال بوده که به نحو خاص و دلایلی رازواره درباره برخی اماکن، اشخاص، اشیاء و حتی اوقات اتفاق افتاده است. یهود با مراجعه به برخی تعریف‌ها و تمجیدهای دوره نخستین عصر حضور حضرت موسی کلیم علیه السلام، نوعی تقدس و پاکی ذاتی را به خود نسبت داده است؛ در حالی که آن همه تعریف و تمجید، اولاً در ازای انجام صادقانه و صمیمانه مأموریت‌های محوله از سوی خداوند بوده، ثانیاً با خروج از بایستگی و شایستگی در اثر فسق و فجور، آن مأموریت تبدیل یافته و ضرورتاً تعاریف نیز نسخ شده‌اند و دیگر اینکه، آن همه ناظر بر وجود نوعی استثناهای ذاتی میان انسان یهودی و غیر یهودی نمی‌باشد. یهود با تسری دادن این تعاریف و تمجیدهای مشروط در طول زمان و با تکیه بر برخی تفاسیر تلمودی روایات توراتی، خود را استثنایی و مقدس و غیر خود را ملوث، نجس و غیرقابل ترحم فرض کرده است.

این هستی‌شناسی یهودیانه حاخام‌ها، دست‌مایه رویکردهای صهیونیستی به انسان و به یهودیان در طول تاریخ بوده است.

«دائرةالمعارف یهود، یهودیت و صهیونیسم» در تعریف و توصیف بیگانگان از منظر یهود می‌نویسد:

بیگانگان، معادل واژه عبری «گوییم» است و مفرد آن «گوی» و به معنای ملت و قوم است. این کلمه در ابتدا درباره یهودی و غیریهودی به کار می‌رفت؛ ولی بعدها فقط درباره غیریهودیان به کار رفت و به همین دلیل، معادل بیگانگان برای آن قرار داده شد. این کلمه بار سرزنش‌آمیز یافته است و معنای بیگانه، غریب و غیر خودی دارد. این اغیار و بیگانگان،

در جاتی دارند که پایین‌ترین آنها مشرکان و بت‌پرستانند (عوبدی کوخاویم یا مزالوت به معنای ستاره‌پرستان) و بالاترین آنها مسلمانان و مسیحیانی‌اند که بت‌پرستی را رها کرده‌اند. حدّ وسط این دو گروه را «گیریم»، یعنی همسایگان یا کسانی که در همسایگی ساکن شده‌اند (مانند سامری‌ها) تشکیل می‌دهند...

در «سفر اشعیا»^۱ آمده است:

ای قوم من! بیگانگان شما را خدمت خواهند کرد. ایشان گله‌هایتان را خواهند چرانید و زمین‌هایتان را شخم خواهند زد و از باغ‌هایتان نگهداری خواهند کرد. شما کاهنان خداوند و خدمتگزاران خدای ما نامیده خواهید شد. گنج‌های قوم‌ها را تصاحب خواهید کرد و ثروت آنان از آن شما خواهد شد.

و در «سفر میکا»^۲ آمده است:

ای مردم «اورشلیم»! به پا خیزید و این خرمن را بکوبید. من به شما شاخ‌های آهنین و سم‌های برنجین خواهم داد تا قوم‌های بسیاری را پایمال کنید.

حاکم‌های یهودی در شدت بخشیدن به این نگرش جدایی‌طلبانه از خلال شریعت شفاهی [تلمود] که بیانگر افزایش تسلط لایه حلول‌گرایی در یهودیت است، نقش به‌سزایی داشتند. آنها با استناد به «سفر تثنیه»^۳ ازدواج با اقوام هفت‌گانه و مشرک‌کنعانی را ممنوع کردند و حتی چارچوب این تحریم را به گونه‌ای گسترش دادند که بدون استثنا همه

۱. «کتاب مقدس»، سفر اشعیا، ۶۱: ۵-۶.

۲. همان، سفر میکا، ۴: ۱۳.

۳. همان، سفر تثنیه، ۷: ۲-۴.

بیگانگان را از پایین‌ترین تا بالاترین سطوح در برگرفت. دامنه این تحریم چنان توسعه یافت که حتی خوردن غذای شرعی با بیگانگان را ممنوع نمود و غذایی را که غیریهودی طبق مقررات خوراک شرعی یهودی پخته بود، حرام دانست. از سوی دیگر، ازدواج مختلط، یعنی ازدواج با بیگانگان در شریعت یهود به رسمیت شناخته نمی‌شود و به بیگانگان، به عنوان افرادی که ذاتاً دروغ‌گو هستند، نگریسته می‌شود و به همین دلیل، شهادت آنها در دادگاه‌های شرعی یهود قابل قبول نیست و یهودی نمی‌تواند در اعیاد آنها شرکت کند؛ مگر آنکه شرکت نکردن برایش مشکل‌آفرین شود. قلمرو مفهومی برخی کلمات، از قبیل «برادرت» و «مرد» نیز که همه انسان‌ها را در برمی‌گرفت، چنان تنگ شد که دیگر فقط شامل یهودیان می‌شود و به عنوان مثال، اگر گفته شود که از برادرت سرقت نکن، منظور برادر یهودی است.

این طرد و از خودرانی در برخی از بخش‌های تلمود، به دشمنی آشکار با بیگانگان تبدیل شد؛ به گونه‌ای که در بعضی از قسمت‌های ضد و نقیض آن دستور کشتن بیگانگان صادر شده است؛ حتی اگر آن شخص با اخلاق‌ترین مردم باشد.^۱

در «عهد عتیق»، سفر خروج آمده است:

خداوند از میان کوه، خطاب به موسی فرمود: دستورات مرا به «بنی اسرائیل» بده و به ایشان بگو: شما دیدید که من با مصری‌ها چه کردم و چطور مانند عقابی که بچه‌هایش را روی بال‌ها می‌برد، شما را برداشته، پیش خود آورم. حال اگر مطیع من باشید و عهد مرا نگه دارید، از میان

۱. المسیری، عبدالوهاب، «دائرة المعارف یهود، یهودیت و صهیونیسم»، ج ۵، ص ۲۵۹.

همه اقوام، شما قوم خاص من خواهید بود. هر چند سراسر جهان مال من است؛ اما شما برای من ملتی مقدس خواهید بود و چون کاهنان، مرا خدمت خواهید کرد.^۱

صرف نظر از میزان دست کاری صورت گرفته در متن «کتاب مقدس» طی هزاره‌ها، می‌بینیم که در فقرات متن حاضر، خداوند عطا و بخشش خود به «بنی اسرائیل» را مشروط دو امر مهم اطاعت از خداوند متعال و حراست از عهد کرده است. به اذعان همین کتاب و سخنان انبیای بنی اسرائیل، روی گردانی از همین دو امر، باعث رانده شدن این قوم از درگاه خداوند و آستان انبیاء و ابتلای سرگردانی تا به وقت ظهور منجی موعود شد. در «سفر تثنیه»، همین مضمون به نحو دیگری وارد شده است:

قربان‌گاه‌های کافران را بشکنید، ستون‌هایی را که می‌پرستند، خرد کنید و مجسمه‌های شرم آور را تگه‌تگه نموده، بت‌هایشان را بسوزانید؛ چون شما قوم مقدسی هستید که به خداوند، خدایتان اختصاص یافته‌اید. او از بین تمام مردم روی زمین، شما را انتخاب کرده است تا برگزیدگان او باشید... تمامی قوم‌هایی را که خداوند، خدایتان به دست شما گرفتار می‌سازد، نابود کنید. به ایشان رحم نکنید... از این گذشته، خداوند، خدایتان زنبورهای سرخ و درشتی خواهد فرستاد تا آن عده از دشمنانتان را نیز که خود را پنهان کرده‌اند، نابود سازد.^۲

برداشت‌های افراطی، حلول گرایانه و یک جانبه یهود، موجد شکل‌گیری رویکرد صهیونیستی به عالم و آدم شده و باعث بوده تا تفاوت و تبعیض در همه لایه‌های حیات سیاسی، اجتماعی و حقوقی یهودیان، به وقت مواجهه

۱. «عهد عتیق»، سفر خروج، ۱۹: ۳-۶.

۲. «عهد عتیق»، سفر تثنیه، ۷: ۵-۲۰.

با غیریهودیان ریشه بدواند.

زیرا معتقد است که روح یهودیان از عالم قدسی آمده و ارواح بیگانگان از چاه‌های شیطانی بیرون آمده است؛ بیگانگان نیک‌خو و پاک‌سرشت نیز ارواحی یهودی دارند که راه خود را گم کرده‌اند و در جسمی غیریهودی وارد شده‌اند. هم‌زمان با این تصور، آداب و شعائر یهودی نیز افزایش یافت تا دایرهٔ حلول‌گرایی و قداستی که یهودی در آن به سر می‌برد، محکم شود و شکاف میانی یهودیان و دیگرانی که در خارج از این دایره قرار دارند، ژرف‌تر گردد.

در واقع، این تقسیم حلول‌گرایانهٔ مردم به یهودی مقدس و غیریهودی نامقدس، نوعی سطحی‌انگاری شدید است؛ چرا که یهودی را فراتر از تاریخ و زمان قرار می‌دهد و این سبب می‌شود که یهود به آسانی، هر چیزی را توطئه‌ای علیه خویش یا ابزاری در خدمت خویش بدانند.

همچنین موضوع بیگانگان را به موضوعی تبدیل می‌کند که از قضیهٔ یهودی در ادبیات نازیستی یا قضیهٔ سیاه‌پوست در ادبیات نژادپرستانهٔ سفیدپوستان بسیار انتزاعی‌تر است؛ زیرا نه تنها یک یا چند اقلیت، بلکه همهٔ انسان‌ها در هر زمان و مکانی را در بر می‌گیرد و بدین ترتیب، تمامی انسان‌ها ناپاک و شرور می‌شوند که نمی‌توان با آنها رابطه داشت و باید میان خود و آنان دیوارهای بلند جدایی کشید.^۱

دکتر اسرائیل شاهاک،^۲ استاد دانشگاه عبرانی «بیت‌المقدس» و رئیس

۱. المسیری، عبدالوهاب، «دائرةالمعارف یهود، یهودیت و صهیونیسم»، ج ۵، ص ۲۶۰.
 ۲. اسرائیل شاهاک Israel Shahak (۱۹۳۳-۲۰۰۱ م.) پروفیسور اسرائیلی لهستانی‌الاصل و از بازماندگان هلوکاست بود که به تدریس شیمی در دانشگاه عبری «اورشلیم» اشتغال داشت. او به عنوان یک متفکر لیبرال و طرفدار حقوق بشر شناخته می‌شد. بین سال‌های ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۰ م. او رئیس لیگ اسرائیلی حقوق بشر و از منتقدان جدی دولت اسرائیل بود... شاهاک اولین بار پس از سخنان دیوید بن گوریون (David Ben-Gurion) نسبت به جهت‌گیری‌های اسرائیل نگران شد.

جامعه حقوق بشر اسرائیل، منشأ اصلی اندیشه قوم برتر را در متون دینی و به خصوص قوانین «تلمود» می‌داند. کتاب «تاریخ یهود، آئین یهود، سابقه سه هزار ساله» این محقق به زبان فارسی نیز ترجمه و منتشر شده است. وی درباره آنچه باعث شد تا وی فعالیت‌های سیاسی خود را شروع کند، می‌نویسد:

فعالیت‌های سیاسی من در سال ۱۹۶۵-۱۹۶۶م. با یک اعتراض آغاز گردید. من در «اورشلیم» به چشم خود دیدم که یک یهودی مذهب افراطی، اجازه نداد که در روز شنبه، از تلفن او برای نجات همسایه غیریهودی او که در خیابان مجروح شده بود، استفاده و آمبولانس خبر کنند. من به جای آنکه این خبر را به روزنامه‌ها بدهم نظر دادگاه حاخامی اورشلیم را برای این گفت‌وگو خواستار شدم. از اعضای این دادگاه که اعضای آن از حاخام‌های منصوب دولت اسرائیلند، پرسیدم که آیا این شیوه رفتار با تفسیر آنان از مذهب یهود سازگار است؟

به من پاسخ دادند که یهودی مزبور رفتاری صحیح و حتی مؤمنانه داشته و مرا به یکی از قوانین «تلمود» که در قرن ما گردآوری شده است، ارجاع دادند. این ماجرا را به روزنامه عبری زبان «هاآرتص» خبر دادم. خبرنگار طنین‌انداز شد و جنجال و رسوایی به پا کرد و پیامدهای آن تا آنجا که به من مربوط است، بیشتر منفی بود تا مثبت.

نه مقامات حاخامی اسرائیلی و نه مقامات دیاسپورا یهودیانی که

وقتی دیوید بن گوریون گفت که در جنگ «سونز» در سال ۱۹۵۶م.، اسرائیل برای پادشاهی داوود و سلیمان جنگ می‌کرد، او فعالیت سیاسی علیه یهودیت کلاسیک را آغاز کرد... بعد از جنگ شش روزه در ۱۹۶۷م. شاهاک لیگ اسرائیلی برای حقوق بشر را تشکیل داد. این سازمان از یهودیان و عرب‌هایی تشکیل شده بود که نسبت به سیاست‌های اسرائیل ضد فلسطینیان معترض بودند. (ویکی‌پدیا، دانش‌نامه آزاد، ذیل واژه اسرائیل شاهاک.)

در غیر کشور اسرائیل زندگی می‌کنند]، هیچ کدام در این حکم تجدید نظر نکردند: یک یهودی نباید شنبه را به خاطر نجات یک بیگانه [غیریهودی] نقض نماید. از این رو، با بهره‌گیری از معلوماتی که در جوانی به دست آورده بودم، به بررسی قوانین «تلمود» درباره روابط یهودیان و غیریهودیان پرداختم و بر من آشکار شد که نه صهیونیسم و نه سیاست دولت اسرائیل از آغاز کار و نه رفتارهایی که حامیان اسرائیل در دیگر نقاط جهان در پیش گرفته‌اند، بدون در نظر گرفتن نفوذ عمیق این قوانین و جهان‌بینی‌هایی که ایجاد و بیان می‌کنند، قابل درک نیستند.^۱

با این دریافت، اسرائیل شاهاک با مطالعه در منابع و مصادر یهود، به مصادیق گوناگونی از قوانین و مقررات وضع شده درباره غیریهودیان پی برده و در آثار خود به آنها اشاره کرد؛ از جمله آنکه آورده است:

قتل و کشتار:

در قوانین دولت اسرائیل که بر قوانین تلمودی و بیان ابن‌میمون^۲ از آن استوار است، حکم قتل یک یهودی با حکم قتل یک غیریهودی متفاوت است. اگر کسی یک یهودی را به قتل برساند، گناه بزرگی را انجام داده است و باید مجازات شود. اگر یک یهودی به طور غیرمستقیم باعث قتل یهودی دیگری شود، مجازات دنیوی ندارد و فقط نزد خداوند گناهکار

۱. شاهاک، اسرائیل، «تاریخ یهود، مذهب یهود»، ترجمه دکتر مجید شریف، تهران، انتشارات چاپخش، ۱۳۷۶، صص ۳۰-۳۲.

۲. ابن‌میمون، موسی بن میمون اسرائیل قرطبی (۵۳۰-۵۶۰ ه.ق. / ۱۱۳۵-۱۲۰۴ م.) عالم و فیلسوف و طبیب یهودی که در فقه و شرایع یهود چنان مقام والایی داشت که یهودیان درباره او گفته‌اند: از موسی عليه السلام تا موسی (ابن‌میمون) کسی مانند موسی برنخاسته است. (ویکی‌فقه، دانش‌نامه حوزوی)

است؛ اما اگر مقتول غیریهودی باشد، اگر یک یهودی به طور مستقیم او را کشته باشد، تنها نزد خداوند گناهکار است و مجازات دنیوی ندارد و اگر به طور غیرمستقیم او را بکشد، حتی گناهی هم مرتکب نشده است؛ برای مثال، اگر یک غیریهودی در گودالی افتاده باشد، فرد یهودی می‌تواند نردبان او را بردارد. اگر یک قاتل غیریهودی باشد، باید اعدام شود، چه مقتول یهودی باشد و چه غیریهودی؛ اما اگر مقتول غیریهودی باشد و قاتل به یهودیت بگردد، اعدام نمی‌شود.

نجات جان:

نجات جان یک یهودی از مهم‌ترین وظایف شرعی است؛ اما نجات جان یک غیریهودی ممنوع است. قاعده کلی «تلمود» این است که غیریهودیان نه از چاه بیرون آورده می‌شوند و نه به داخل هل داده می‌شوند. ابن میمون می‌گوید: ما نباید موجب مرگ کسانی شویم که با آنان در جنگ نیستیم؛ اما اگر آنان در معرض جنگ قرار داشته باشند، نجاتشان ممنوع است. یک پزشک یهودی حق ندارد یک غیریهودی را مداوا کند و اگر مجبور به چنین کاری باشد، حتماً در ازای کار خود مزد دریافت کند.

جرایم جنسی:

ارتکاب زنا در یهودیت حرام است؛ اما بنا به تعالیم تلمودی، فرق است بین زنای یک مرد یهودی با یک زن یهودی و زنای وی با یک زن غیریهودی. بنا بر این کتاب، غیریهودیان همه بدکاره‌اند و حتی تجاوز به عنف یک مرد یهودی با یک زن غیریهودی شوهردار نیز حکم زنا را ندارد و مجازاتی در پی ندارد و حتی در بسیاری از موارد، زن غیریهودی

مجازات می‌شود.

تبعیض در مسائل مالی:

هدیه دادن به غیریهودی جایز نیست. گرفتن بهره پول از یهودی حرام است؛ اما از غیریهودی واجب است. اگر یک یهودی مالی را پیدا کند و احتمال دهد که صاحب آن یک یهودی است، باید برای یافتن صاحب آن تلاش کند، اما اگر صاحب آن، غیریهودی باشد، می‌تواند آن را تصاحب کند.

فریب دادن یک یهودی در معامله گناه کبیره است؛ اما درباره غیریهودیان شرکت مستقیم در چنین معامله‌هایی روا است. کلاهبرداری از یهودیان ممنوع است؛ اما این اصطلاح در مورد غیریهودیان کاربرد ندارد. حتی سرقت که مطلقاً حرام است، در شرایطی نسبت به اموال غیریهودیان جایز است.^۱

اسرائیل شاهاک را نمی‌توان مرتد آئین موسوی دانست، بلکه او را مرتد و منتقد آئین یهودیت صهیونیستی باید شناخت. وی و دیگر محققانی که به مطالعه متون مذهبی موجود و مقبول نزد یهودیان مشغول آمده و درباره بسیاری از مضامین مندرج در آنها تأمل کرده‌اند، ناگزیر به این اصل رسیده‌اند که سرمنشأ اعمال اکثریت یهودیان و به نحو خاص، صهیونیست‌ها را نه در رویکردهای سیاسی و اجتماعی آنها، بلکه در لابه‌لای متون و لاهوت محرف تلمودی باید جست‌وجو کرد.

وقتی دروازه تحریف و تهمت، در میان قومی چنان گشاده می‌گردد که

۱. شاهاک، اسرائیل، «تاریخ یهود، مذهب یهود»، صص ۱۹۰-۲۲۴.

نسبت بت‌سازی و بت‌پرستی به پیامبری، چون هارون (علیه السلام) داده می‌شود، وضع مابقی اشخاص معلوم است.

هارون گفت: گوشواره‌های طلا را که در گوش‌های زنان و دختران و پسران شماست، پیش من بیاورید. بنابراین قوم گوشواره‌های خود را به هارون دادند، هارون نیز گوشواره‌های طلا را گرفت و آنها را ذوب کرده و در قالبی که ساخته بود، ریخت و مجسمه‌ای به شکل گوساله ساخت. قوم اسرائیل وقتی گوساله را دیدند، فریاد برآوردند: ای بنی اسرائیل! این همان خدایی است که شما را از «مصر» بیرون آورد.

هارون با دیدن این صحنه یک قربانگاه نیز جلوی آن گوساله ساخت و گفت: فردا برای خداوند جشن می‌گیریم.^۱

قومی که نوشیدن شراب و باده‌گساری را برای انبیای بزرگواری، چون حضرت نوح (علیه السلام) جایز و ایشان را در مستی، بی‌خودتر از هر زمان می‌شناسد!

نوح به کار کشاورزی مشغول شد و تاکستانی غرس نمود. روزی که شراب زیاد نوشیده بود، در حالت مستی در خیمه‌اش برهنه خوابید...^۲

از استعداد لازم برای انحراف از آموزه‌های حقیقی و سیر در درک اسفل خودکامی نیز برخوردار گشته است.

اگرچه «تلمود»^۳ تنها تفسیری از «عهد عتیق» بود که از سال‌های اسارت بابلی سربرآورد؛ اما به تدریج، مقامی والاتر و بالاتر در عمل و نظر یهودیانه یافت.

۱. «سفر خروج»، باب ۳۲: ۲-۵.

۲. «عهد عتیق»، سفر پیدایش، باب ۹: ۲۰-۲۲.

پس از ظهور مسیحیت، اسطوره شریعت شفاهی بر ذهن و وجدان یهودی کاملاً چیره شد. ابتدا به تلمود به عنوان دومین کتاب (پس از «تورات») می‌نگریستند؛ اما پس از مدتی، تلمود، تورات شفاهی لقب گرفت؛ یعنی هم‌پایه تورات موسی گشت و دیگر هیچ یهودی‌ای یارای مخالفت با آن را نداشت. به تدریج، قداست تلمود چنان افزون گشت که از تورات هم مقدس‌تر شد؛ چنانچه یکی از حاخام‌ها گفته است:

ای فرزندم! بر رعایت سخنان نویسندگان [یعنی حاخامی‌هایی که تلمود را نوشته‌اند، حریص‌تر باش تا بر رعایت تورات؛ زیرا احکام تورات تنها اوامر و نواهی را در بر دارد؛ در صورتی که اگر کسی یک مورد از احکام نویسندگان را نادیده بگیرد، عقوبت الهی را برای خویش خریده است. باز در این مورد چنین گفته شده است: آن‌کس که تلمود را فرو گذاشت و به تورات مشغول شد، رهایی ندارد؛ زیرا سخنان دانشمندان تلمود بهتر از چیزی است که در شریعت موسی آمده است و برتر از گفته‌های پیامبران است.^۱

از اینجا است که عرض می‌کنم: یهودیت تلمودی جاری، آئین برساخته شده حاخامی و بدل آئین توراتی موسی کلیم الله (علیه السلام) است. ابزاری که اشرار یهود از آن برای سلطه‌جویی و تمامیت‌خواهی بر جمیع بازمانده‌های یهود و هم‌غیریهودیان بهره جستند؛ البته به نام آموزه‌های مذهبی و موسوی. گرایش خودبرتربینی تلمودی آکنده از دستورهایی علیه غیریهودیان است؛ (مخصوصاً سفر عفوده زارا یا بت‌پرستی) که معتقد است تنها یهودیان به بهشت می‌روند. اینکه خداوند غیریهودیان را به شکل انسان

۱. المسیری، عبدالوهاب، «دائرةالمعارف یهود، یهودیت و صهیونیسم»، ج ۵، ص ۱۴۲.

آفرید، تنها بدین سبب بود که آنان لایق خدمتگزاری یهودیان باشند که همه جهان هستی به خاطر آنان آفریده شده است و این درست نیست که موجودی در شکل و شمایل حیوانی خویش در خدمت امیر و پادشاه باشد. در محاکم قضایی شهادت غیریهودی - جز در موارد اندک - پذیرفته نیست و اگر به شخصی آزاری برسد، آنچه که بسیار مهم است، این است که دقیقاً مشخص شود که آیا این فرد یهودی است یا غیریهودی؟ این تبعیض حتی به معاملات بازرگانی نیز سرایت کرده است. در مسائل طهارت، به طور کلی غیریهودی‌ها نجس شمرده می‌شوند...

در «تلمود» آمده است که فروختن چیزی که در حال فاسد شدن است، به یهودی درست نیست؛ اما فروختن آن به غیریهودی اشکال ندارد. همچنین بر پزشک یهودی حرام است که مریض غیریهودی را معالجه و مداوا کند. (جز برای دفع آزار بیگانگان)^۱

تردید نباید کرد که آموزه‌های «تورات» حقیقی و شریعت موسوی، به دلیل نسبتی که به وحی الهی و دیانت حقیقی رسولان عالی مقام پیدا می‌کند، در ظاهر و باطن، مخالف و در تعارض جدی با آموزه‌های تلمودی بوده و پیروان حضرت موسی علیه السلام جز طریقت عدالت، عفت، توحید، ترک معاصی و ظلم و بت‌پرستی را نمی‌پذیرند. نگارنده نیز از روی انصاف، به یهودیانی که همچنان بر مرام حضرت موسی علیه السلام کلیم الله مؤمن و عاقلند، احترام می‌گذارد.

دستوپیا، شهری برای بیگانگان

اسرائیل شاهاک، شرمنده و معترف به عمل قسمت اعظم یهودیان

۱. المسیری، عبدالوهاب، «دائرة المعارف یهود، یهودیت و صهیونیسم»، ج ۵، صص ۱۴۳-۱۴۴.

هم عصر خود، گواه صادقی است برای همه آنچه که امروزه صهیونیسم بین‌المللی، در «فلسطین» اشغالی و سایر نقاط جهان مرتکب می‌شود.^۱

روی سخنم با خوانندگانی است که مثل من یهودی هستند. من بی‌نهایت ناراحت هستم، وقتی می‌بینم قسمت اعظم ملت یهود در یک حالت ترک مسلک و ارتداد به سر می‌برند و به جای پرستش خدا و تحقق بخشیدن به روح عدالت و به جای در نظر گرفتن کلمات «چیزی را که خود از آن نفرت داری، بر دیگران روا مدار»، این اکثریت نه تنها برعکس آن رفتار می‌کنند؛ بلکه در وحشی‌ترین نظام قبیله‌ای و پرستش قدرت، پناهگاهی می‌جویند؛ اما نمی‌دانند که بر سر شاخه نشسته و بُن می‌برند...

من آنچه بخواهم می‌کنم، چون می‌دانم که وظیفه‌ام گفتن حقیقت است و در راه عدالتی که بر همه جهان حکم فرما باشد، مبارزه می‌کنم؛ اما ظاهراً به نظر اکثریت برادران یهودی‌ام که به جای خدا، دولت مادی اسرائیل را پرستش می‌کنند، همان‌طور که اجداد ما گاو طلایی را می‌پرستیدند، این ملاحظه، مسئله چندان مهمی نیست. لذا به آنها خواهم گفت: به خاطر ریا و انگاره دوگانه شما و به خاطر روش حمایت از نژادپرستی و ستم، به زودی بدبختی دیگری دامگیر شما خواهد شد.^۲

متأسفانه عملکرد یهودیت صهیونیستی در داخل و خارج سرزمین‌های اشغالی درباره غیریهودیان، اعم از مسلمانان، مسیحیان و سایر ساکنان زمین پهناور خداوند متعال، حکایت از صحت قول اسرائیل شاهاک و جهان‌بینی حاکم بر اکثریت یهود می‌کند. مگر جز این است که امروزه سهم بزرگ و

۱. در نگارش این صفحات به مقاله «قوم یهود، از برگزیدگی تا نژادپرستی» اثر خامه جناب عبدالرحیم سلیمانی، منتشر شده در نشریه «هفت آسمان»، شماره ۲۲، سال ۱۳۸۳ نظر داشته‌ام. برای ایشان آرزوی مزید توفیقات دارم.

۲. شاهاک، اسرائیل، «تاریخ یهود، مذهب یهود»، ص ۳۲.

غیرقابل انکاری از اقتصاد، سیاست و فرهنگ جهان مدرن غربی و به نحو خاص، «ایالات متحده آمریکا» و حتی سازمان‌های بین‌المللی در اختیار یهود و تحت زعامت یهود (فراماسونری جهانی) اداره می‌شود و احکام آنها و تمایلات تمامیت‌خواهانه ایشان در همه صحنه‌ها و ساحت‌های مادی و فرهنگی اعمال می‌شود؟

از این منظر می‌توان آینده انسان و ادیان را در دولتی که بیگانگان با حقیقت دیانت و انسانیت، قصد برکشیدن ارکان آن را دارند و طی همه قرون گذشته، تمهیدات لازم را برایش فراهم آورده‌اند، به نظاره نشست. امیدوارم خواننده محترم از فحوای صفحات و مستندات این رساله، این منظور نگارنده را دریافته باشد که:

اولاً، به دور از همه غوغای زندگی جاری، جریانی به قصد معماری تاریخ آینده، راهبری مناسبات و معاملات کلان ساکنان جهان را از مسیر دولت‌های استکباری و امپریالیستی و همراهی سازمان‌های جهانی عهده‌دار است؛

ثانیاً، این معماران، استراتژی‌ها و سیاست‌های اجرائی‌اشان هیچ نسبتی به حقیقت انسان و دیانت حقیقی و الهی آسمانی ندارد؛

ثالثاً در افق دوردست این حکومت که در ابعاد جهانی در حال شکل‌گیری است، تقابل با دولت جهانی حضرت مصلح کل، موعود امم قرار می‌گیرد و آن گروه از این تقابل و رویارویی آخرالزمانی آگاهی کامل دارند؛ اما در این گمان به سر می‌برند که از اراده، اختیار و امکان لازم برای این تقابل و فائق آمدن بر اراده خداوندی برخوردارند؛

رابعاً، الهیات و هستی‌شناسی غیرالهی، این سوگیری و عمل را حمایت می‌کند. دریافتی که ریشه در آموزه‌های کهن و باستان کاهنان معبد جادو

(«مصر» و «بابل» باستانی) دارد؛

خامساً، حوزه فرهنگی و تمدنی مدرن، خلاصه و ماحصل سوگیری و تلاش همان جریانی است که تشکیل امت واحده شیطانی را مراد داشته و امید می‌ورزد که در آخرین مرحله، به دولت جهانی دست پیدا کند.

ارائه تصویری از وضع انسان و ادیان، (خارج از آنچه دستوپیانویسان به مدد قوه تخیل خود نگاشته‌اند) در دولت جهانی بیگانگان و نامحرمان با حقیقت الهی انسان و ادیان سخت نیست. وضعیت غیریهودیان ساکن «فلسطین» اشغالی در جامعه یهودی اسرائیلی، معرف وضعیت و شرایطی است که جمیع ساکنان زمین، پس از تأسیس دولت جهانی و برقراری به اصطلاح نظم نوین جهانی تجربه خواهند کرد.

«متروپلیس» مصداق قابل اشاره‌ای است درباره این نظم نوین ماسونی. اسرائیل شاهاک، خود یک یهودی اسرائیلی بود که به عنوان شهروند دولت یهودی زندگی کرد و در دانشگاه «بیت المقدس» به مقام استادی رسید و ریاست جامعه حقوق بشر اسرائیل را نیز عهده‌دار بود. وی با نگارش مقالات و ارائه گزارش‌هایی افشاگرانه طی سال‌های ۱۹۷۴-۱۹۷۵ م. سعی خود را مصروف آن ساخت تا نشان دهد که همه تار و پود نظام صهیونیستی بر بنیاد نژادپرستی استوار شده و این رویکرد همه ساحات حیات فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و حتی بهداشت و مسکن روزمره حاکمیت یهودی را در خود گرفته است و هیچ غیریهودی‌ای مصون از این رویکرد و تبعات عملی آن در زندگی روزمره نیست. او عمداً به برقراری نوعی امپراتوری اشاره می‌کند و می‌نویسد:

در این سرزمین، مانند هر امپراتوری دیگری در سرتاسر تاریخ و در هر نقطه‌ای از زمین، دورده انسان وجود دارد: شهروندان خود امپراتوری و

شهروندان مستعمرات، نظیر «جولان» کرانه غربی، «غزه» و «سینا» که در مجموع در رده دوم قرار دارند. برای همه شهروندان اصلی امپراتوری اسرائیل امتیازات شخصی در نظر گرفته شده‌اند که ساکنان مستعمرات گوناگون از آن برخوردار نیستند... من قصد دارم با ساده‌ترین واژه‌ها به توصیف بلایایی بپردازم که می‌توان بر سر اهالی مستعمرات امپراتوری اسرائیل نازل کرد یا بلایایی که هر روز و هر ماه بر سر آنها نازل می‌شود. شهروندان «امپراتوری اسرائیل» را نمی‌توان بدون حکم یک قاضی غیرنظامی در بازداشت نگه داشت؛ ولی اهالی مستعمرات به حکم یک افسر ارتش، بدون آنکه متهم را حتی یکبار دیده باشد، بازداشت می‌کنند. حکم برای مدت‌ها معتبر است و خود به خود تمدید می‌شود. انسان‌ها را شش ماه، یک سال یا حتی طولانی‌تر در بازداشت نگه می‌دارند؛ در حالی که می‌دانیم شرایط بازداشتگاه بسیار بدتر از یک زندان معمولی است.

نعیم الشعب، یکی از اهالی «بیت المقدس» شرقی، ۳۸ ماه در بازداشت اداری ماند تا اینکه بالأخره تسلیم شد و بنا بر خواست شخصی و آزادانه‌اش! با اخراج از کشور موافقت کرد.

دولت اسرائیل در «بیت المقدس» سرگرم احداث ساختمان‌های گول‌پیکری است؛ ولی برای چه کسی؟ نه. پاسخ به آن به این سادگی نیست! این ساختمان‌ها برای شهروندان این کشور نیست، برای همه آنها نیست؛ بلکه تنها و تنها برای یهودیان ساخته شده است. یعنی یک انسان اهل بیت المقدس هرگز شایستگی سکونت در یکی از این آپارتمان‌ها را نخواهد داشت؛ اگر به عنوان مثال یا بر حسب اتفاق به عیسی مسیح (علیه السلام) یا محمد پیامبر ﷺ معتقد بوده و بر اساس اعتقادات آنها عمل کند،

یعنی خود را مؤمنی به دین مسیح یا محمد ﷺ معرفی کند. حق سکونت شخص در اکثر خانه‌های نوساخته بستگی به نژاد او خواهد داشت. اگر قادر به اثبات آن باشد که مادرش، مادر بزرگش، جدّه‌اش و مادر جدّه‌اش همگی یهودی بوده‌اند، به عنوان یهودی به رسمیت شناخته خواهد شد و آپارتمانی نصیبش خواهد گردید؛ ولی اگر در این زنجیره، حلقه ضعیفی باشد، از این حق محروم خواهد بود... در یک کلام: او حق حیات نخواهد داشت.

زمینی که به غیر یهودیان متعلق باشد، نامطهر [نجس]، یعنی گرفتار یا ملی نشده است. در اسرائیل واژه «ملی» به معنای اسرائیلی نیست؛ بلکه مقصود از آن یهودی است. با خرید یا سلب مالکیت هر قطعه زمین متعلق به غیر یهودیان، این قطعه از خاک تطهیر می‌شود.

اگر شهرک یا مهاجرنشین جدیدی احداث گردد (البته بر روی زمین‌هایی که تطهیر شده‌اند = از غیر یهودیان مصادره شده و یهودی شده‌اند) کلیه ساکنان آن به خانه‌هایی ساخته و آماده دست خواهند یافت که دارای آب و برق و غیره‌اند؛ در حالی که هنوز هم بسیاری از روستاهای قدیمی غیر یهودی آب و برق دولتی ندارند و حتی مواردی هست که کابل‌های برق یک مهاجرنشین جدید یهودی از جوار یکی از دهکده‌های قدیمی عربی (یا به زبان رسمی دولتی، غیر یهودی) می‌گذرد؛ ولی داشتن حق سهمیه از برق آن برای دهکده ممنوع است و ساکنان این دسته از روستاها، شب‌ها در دل تاریکی می‌نشینند...

حق داشتن سرپناه:

بیشترین زمین‌های اسرائیلی به «بنیاد ملی یهود» (ب.م.ی) تعلق دارند

یا از جانب آن سرپرستی می‌شوند. این یکی از نهادهای تشکیلات جنبش صهیونیستی است که خود، کم و بیش به استفاده از سیاست‌های نژادپرستانه اذعان دارد. این بنیاد اقامت یا تأسیس محل کسب و گاهی اشتغال غیریهودیان را بر روی زمین‌های خود ممنوع کرده است. تنها به دلیل آنکه یهودی نیستند... با استفاده از این شیوه در اسرائیل شهرهای کاملی بنا شده‌اند که به اصطلاح، «از لوٹ وجود اعراب پاکند» و همه آنها قانونی است. البته بهتر است گفته شود که این شهرها از «لوٹ وجود غیریهودیان (گوییم) پاکند».

یک نفر دزد، راهزن یا قاتل یهود حق دارد، پس از به سر آمدن دوران محکومیتش به «کارمیل» [شهری که برای غیریهودیان، حریم ممنوعه است] نقل مکان کند. یک گوی^۱ (غیریهودی) یک دروز، یک چرکس، یک نفر بدو یا یک فرد مسیحی که در ارتش هم خدمت کرده باشد و در حین خدمت زخمی شده باشد و اکنون معلول باشد، از حق سکونت در «کارمیل» برخوردار نیست؛ زیرا از بد حادثه از مادر «نامناسبی» [غیریهودی] زاده شده است.

حق کار کردن

وزارت کشاورزی و اداره مهاجرنشینان «آژانس جویش»^۲ اخیراً تبلیغات وسیعی را آغاز کرده‌اند تا بیماری و آگیرداری اجاره زمین و باغ به کشاورزان و بدوهای عرب را در «جلیله غربی» ریشه کن سازند. مدیر مسئول بخش جلیله در آژانس جویش، آهارون ناخمانی^۳ گفت که اداره‌اش بخش‌نامه‌ای

1. Goy.

2. Jewish Agency.

3. Aharon Nahmani.

به همه مهاجرنشین‌ها فرستاده است که در آن، از واگذاری زمین‌ها و باغ‌های ملی شده، به منظور محصول برداری به وسیله کشاورزان اجاره دار فصلی هشدار داده است این عمل مغایر قانون و مقررات ادارات و جنبش مهاجرنشینی است...

توجه کنید! چون من یک یهودی هستم، اجازه دارم باغ‌هایی را به منظور محصول برداری اجاره کنم؛ ولی همین عمل برای یک عرب ممنوع است؛ تنها به دلیل آنکه عرب است.

حق برابری:

وزارت مسکن اسرائیل دارای دو بخش است. بخش پراهمیت‌تر همان‌گونه که در «رفیه» می‌بینیم، از سیاست نژادپرستانه‌ای پیروی می‌کند که هدف آن، رفاه، ولی تنها برای یهودیان است. علاوه بر آن در این وزارت‌خانه بخش دیگری وجود دارد، به نام «بخش مسکن برای اقلیت‌ها». این بخش به حق، شایسته چنین نامی است؛ زیرا تنها با غیریهودیان سر و کار دارد... در زمانی که وزارت خانه‌سازی مشغول احداث مجتمع‌های آپارتمانی ویژه یهودیان است، بخش مسکن اقلیت‌ها درست در خلاف این جهت می‌کوشد. کار این اداره کاهش دادن تعداد مسلمانان است... دولت اسرائیل حتی در ظاهر نیز علاقه‌ای به تهیه مسکن برای یک انسان، به دلیل این واقعیت که یک موجود انسانی است یا برای یک خانواده فقیر و پرعائله، به دلیل آنکه مسکن یکی از احتیاجات انسانی است، نشان نمی‌دهد. این دولت به دلیل اهداف صهیونیستی‌اش، نظیر یهودی کردن «جلیله»، هم‌زمان از دو سیاست متضاد استفاده می‌کند:

از یک سو کمک هرچه بیشتر به یهودیان و از سوی دیگر، تبعیض و

سرکوب دربارهٔ غیریهودیان.

در زمینهٔ بهداشت نیز به همین شیوه عمل می‌شود.^۱

آنچه به عنوان شاهد مثال ذکر شد، تنها مصادیقی از خاستگاه، اندیشه و عمل مؤمنان به الهیات تلمودی است که در گسترهٔ کوچک و محدود «فلسطین» اشغالی، دولت یهودی اسرائیلی دربارهٔ غیریهودیان اعمال می‌شود. همین رویه در جغرافیای وسیع‌تری از طریق دولت‌های آمریکایی و اروپایی و سازمان‌های جهانی تحت امر مجامع مخفی فراماسونری جهانی یهودی دربارهٔ مسلمانان و مستضعفان جهان، اعمال می‌شود.

از بعد از جنگ جهانی اول و دوم، به تدریج و به طور رسمی، بر میزان حضور و عمل مجامع مخفی ماسونی و ایلومیناتی در جغرافیای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ساکنان جهان افزوده و چنان‌که عرض کردم، از اختیارات اقوام و ملل کاسته و بر اختیارات آن مجامع و سازمان‌ها افزوده شد. به همین دلیل است که به نظر نگارنده، سازمان‌های جهانی، نمایندگان تام‌الاختیار مجامع مخفی برای پیش‌برد مرحله‌ای پروژه «متروپلیس جهانی»، تحت عنوان فریبندهٔ نظم نوین جهانی‌اند.

۱. شاهاک، اسرائیل، «صهیونیسم، نژادپرستی عریان»، ترجمهٔ اصغر تفنگ‌ساز، اصفهان، پرسش، چاپ اول، ۱۳۶۷، صص ۱۹۵-۲۲۱.

فصل دوم:

دولت کریمه اتوپیا نیست!

کمال طلبی؛ ذاتی وجود بشر

کمال طلبی ذاتی وجود بشر است و جمیع خلق خدا، بسته به وسعت وجودشان، بلوغ جسمی و روحی‌اشان و سرانجام میزان علم و معرفتشان نزد خود تعریفی از کمال دارند. از این رو، «کمال» از مقولات مشکک و دارای مراتبی بی‌شمار است.

سیر و سفر دراز فرزندان آدمی بر عرصهٔ خاک، تلاش‌ها و مجاهدت‌ها و آمد و شد فرهنگ‌ها و تمدن‌ها در وجهی، ناظر بر وجود همین طلب و تمنا در وجود بشر است؛ و گرنه در گذار قرن‌ها و هزاره‌ها، هیچ تغییر و تبدیلی در ساحت ملکی و هیچ تحوّل و تنزلی در ساحت معنوی و روحی انسان اتّفاق نمی‌افتاد و آدمی همواره و همچون حیوانات ثابت می‌ماند و البته این همه از اقتضائات روح مجرد و هویت حقیقی انسان است. بدین سبب بوده که آدمی، در دو سو تلاش داشته، چنانچه امکانی و مجالی برایش فراهم آمده، آنچه را مطلوب می‌شناخته، بر عرصهٔ زمین برکشیده و به منصفهٔ ظهور رسانده و هرگاه مغلول‌الید و ناتوان از بنا کردن مطلوب بوده، به مدد قوهٔ خیال، آن را در قالب آثار ذوقی و هنری به یادگار گذاشته است. آثار فاخر فرهنگی و هنری، حاصل این وجه از حیات بوده است و البته فرزندان همهٔ

نسل‌ها در همه اعصار به این امید زیستند و سال و ماه را سپری ساختند که مراتبی از جهان مطلوب را در عالم خارج و عینی ایجاد و از ثمراتش بهره‌مند شوند. خواه مطلوب ساحت بدن و جسم باشد و خواه مطلوب ساحت عالی نفسانی و روحانی.

اهل معرفت از این معنا غافل نیستند که عالم ملکی با همه عرض و طول و امکانش، از ظرفیت و استعداد کامل و تمام برای به ظهور رساندن نهایت کمال و تمامیت کمال مطلوب طبع جان آدمی برخوردار نیست؛ زیرا اساساً جان مجرد از ماده در آرزوی پر کشیدن به مراتبی والاتر از ملک و ملک، پا بر سر هفت گردون گذارده و از آن می‌گذرد؛ به عبارتی، همواره خود را بریده از نیستان وجود و مرغ بهشتی گرفتار آمده در قفس تنگ عالم ملکی می‌بیند و بر آن است تا از خاک به افلاک و از آنجا به جایی رسد که در وهم نمی‌آید.

طراحان و نویسندگان مدینه فاضله از میان فلاسفه و حکما و اتوپیانویسان از میان روشنفکران مبتلای ایدئولوژی عصر مدرن، هر کدام بسته به دریافت خویش از عالم و آدم، مدینه‌ای را مطلوب شناخته و بر صفحه کاغذ، تصویری و طرحی از آن عرضه کرده‌اند؛ چنان‌که تمدن‌ها، خود حاصل تلاش آفریدگاران‌شان بودند برای جامعه بشری تا شاید در آن، حیاتی کامل، سالم و با فضیلت حاصل شود. متفکران نام‌آوری در شرق و غرب عالم، همچون افلاطون در غرب و فارابی در شرق، طراحانی برای مداین فاضله بودند و نایل آمدن به سعادت^۱ را نیز در گروی تحقق آن می‌شناختند.

۱. فارابی، ابونصر محمد، «اندیشه‌های اهل مدینه فاضله»، ترجمه جعفر سجادی، تهران، انتشارات طهوری، صص ۲۲۷-۲۲۸.

مدینه فاضله افلاطون، قدیمی‌ترین و مشهورترین نمونه کمال و تعالی انسان نزد فلاسفه یونانی است که در کتاب «جمهوری» تصویر شده است و در عالم اسلام نیز، فارابی در کتاب «آرای اهل مدینه فاضله» درباره شهر آرمانی اسلامی به بحث پرداخته است.

آن دو بزرگ‌مرد، حکمائی بودند که گمان می‌بردند بایستی جامعه را چنان تربیت کرد که همچون افلاطون و فارابی و امثال ایشان از میانشان سربرآورد و جز این جامعه را مدینه جاهله و فاسقه و ضاله تعریف می‌کردند. خواجه نصیر، ابوعلی سینا و آگوستین نیز مدل‌ها و نمونه‌هایی برای رساندن بشر به خیر افضل و نیک‌سرانجامی ارائه کرده‌اند. صفت «فاضله» برای مدینه، از آرمان حکیمان برای جامعه مطلوب حکایت می‌کند.

نکته قابل توجه و تأمل آنکه، همواره اندکی از اوصاف مدینه حکما بر عرصه خاک محقق شده و مابقی، لابه‌لای متون و کتب مانده‌اند و به عکس، تا ذهن و زبان سوابق یاری می‌دهد، در این جهان، ویران‌شهرها برکشیده شده و ابنای آدمی را در خود فرو برده و از خیر افضل و سعادت و نیک‌سرانجامی محروم ساخته‌اند.

در میان شاعران اهل حکمت هم مردانی بودند که در کلام شاعرانه، تصویری از شهرهای نیکو و آرمانی ارائه کردند؛ از جمله عبدالرحمن جامی، «خردنامه اسکندری» و نظامی گنجوی، «اسکندرنامه» را خلق کردند و هریک روایاتی از شهری زیبا و آرمانی را فراروی ایرانیان قرار دادند.

خالقان هر یک از مدینه‌های فاضله و شهرهای آرمانی، ضرورتاً به سه رکن اساسی: مردم، قانون و حاکم نظر داشته‌اند. تردیدی نیست که ساکنان شهر مردمانند و شهر برای مردمان برکشیده می‌شود و انتظام و پاسداشت

شهر و ساکنانش نیز بسته به حاکم و قوانینی است که توسط حاکم برای ترتیب و تنظیم مناسبات و معاملات مراعات می‌شود تا شهر دارای حیثیت فاضله و آرمانی و مردم برخوردار از سلامت و امنیت و ایمن گردند و در آن، به سعادت، کمال و نیک‌بختی برسند.

افلاطون، جمهوری آرمانی خود را به زمامداران فیلسوف و فرزانه می‌سپارد تا ضامن سعادت جامعه بشری باشند. جناب فارابی نیز سر در پی فرمانروایان حکیم و فرزانه می‌گذارد؛ رئیسی راهنما و علی‌الاطلاق، در رأس هرم امارت و ملک‌داری.

آگوستین،^۱ فیلسوف و متکلم مسیحی و خالق مدینه فاضله «شهر خدا» در شکل دادن به الهیات قرون وسطایی اروپای مسیحی، نقش بسزایی داشت و به اقتضای موقعیت مذهبی، در آرزوی برکشیدن مدینه‌ای بر پایه‌های آموزه‌های دینی مسیحیت و کتاب مقدس بود. بدین سبب، در شهر خدای آگوستین، هر انسانی با هر زبان و نژاد و قومیت، حول اعتقاد به خدایی واحد و بر محور احکام و قوانین مشترک برخاسته از آئین مسیحیت زندگی می‌کند.^۲

فرمانروای شهر خدا، «مسیح»^۳ و کلیسای کاتولیک، نمونه سرآمد شهر آرمانی تلقی می‌شود^۴ و تحقق خارجی آن، مشروط به ظهور دوم حضرت مسیح (علیه السلام) است. هر یک از معماران این شهرها و سرزمین‌های افضل و برتر، خصایص و صفاتی را برای فرمانروایان و رؤسای شهر مطلوب بیان کرده‌اند.

۱. Augustin.

۲. مجتهدی، کریم، «فلسفه در قرون وسطا»، مجموعه مقالات، تهران، انتشارات امیرکبیر، ص ۵۶.

۳. اماتور، آرماند، «آگوستین»، ترجمه سید علی حقی، قم، مؤسسه کیهان، کیهان اندیشه، شماره ۳۴، ص ۱۴۰.

۴. ایلخانی، محمد، «تاریخ فلسفه در قرون وسطی و رنسانس» تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها، ۱۳۸۹، ص ۱۱۷.

هیچ یک از دو مدینه فاضله حکما و اتوپای شبه‌سوسیالیستی روشنفکران عصر جدید، امکان تحقق خارجی و عینی نیافتند. از مدینه فاضله افلاطون تا «۱۹۸۴» جورج اورول. همه، از آنچه نیست و مجال واقع شدن در زمین نیافته‌اند، سخن می‌گویند و اساساً به دلایلی، فاقد استعداد لازم برای صورت واقعی یافتن هستند. این امر آیا به عدم اقبال ذاتی مردم بازگشت می‌کند یا فقدان شناخت طراحان از طلب ذاتی و حقیقی انسان؟ به عبارت دیگر، این انسان‌ها هستند که خود را و طلب حقیقی خود را در این طرح‌ها ندیده و لاجرم از آن کناره گرفته و بی‌اعتنا شده‌اند یا دوری طراحان از همه آنچه که مربوط به حقیقت عالم و آدم است، باعث شده که طرح‌هایشان مجال واقع شدن پیدا نکنند؟

تاریخ جدید غرب و اتوپیا!

اتوپیانویسی از عوارض عصر حاضر و تاریخ جدید غربی بوده و به قول جناب دکتر رضا داوری اردکانی^۱ از شئون لازم تمدن غربی است. رؤیای بازگشت به بهشت موعود در عصری که همه حث تفکر و نظر آدمی معطوف به زمین است و در غفلت تمام از حقایق مستور و راز هستی به سر می‌برد؛ بی‌اندیشه از مرگ و پیراسته از مرگ‌اندیشی و معادباوری ادیان توحیدی. از همین رو میان آسمان معنوی قدسی و اتوپیای خیالی تصویر شده نویسنده‌گان و طراحانش نسبتی نیست.

نادیده‌انگاشتن ساحات حقیقی وجود انسان و منحصر دانستن او در ساحات حواسّ مادی و هواجس نفسانی و بریدن آدمی از علم و دریافت و حیانی، از اقتضائات مدینه‌های فاضله فیلسوفان متقدم و اتوپیانویسان متأخر است. نه فیلسوف تکیه‌گاه و مرجع نظر خویش را کلام و حیانی قرار داده و نه اتوپیانویس. این دو، یکی جویای حقیقت هستی به مدد مجاهدت عقلانی است و دیگری با زهد از عقبی، خود را حجت موجه و مرجع تشخیص می‌شناسد.

۱. کتاب «اتوپی و عصر تجدّد».

وجه مشترک هر دو نیز فقدان تعریفی از سیر اکمالی و البته ضروری انسان است.

نویسنده اتوپیای عصر جدید، سیر از ظاهر به ظاهر می‌کند و با اصالت دادن به هواجس و حیوانیت انسان، سخنی از حق و باطل و ضرورت سیر از باطل به سوی حق به میان نمی‌آورد.

حق مسلم و حجت موجه اتوپیانویس (حسب تفکر اومانیستی) انسان بریده از کلام قدسی و حیانی است.

تا به عصر حاضر، هیچ‌یک از مدینه‌های فاضله فلاسفه و اتوپیای شبه‌سوسیالیستی روشنفکران در عالم واقع و خارجی محقق نشده‌اند. گویی هر دو اسباب تشفی خاطر فیلسوفان و روشنفکران بوده‌اند، از دردی و رنجی که در خود احساس داشته‌اند.

دانش و تجربه انسانی برای دستیابی به سعادت و نتیجه آن، گرفتاری در هزار توی کشمکش‌ها و ناملايمات، امروزه به بحران‌ها و بن‌بست‌های فراگیر در ابعاد جهانی انجامیده است.

از این‌همه عبارات که ساحات مختلف غفلت و انانیت را در خود پوشیده داشته است، به عنوان خودبنیادی یاد می‌شود؛ امری که در اراده معطوف به قدرت، به تمامی در عصر حاضر و در نزد انسان معاصر جلوه کرده است. چه وقت بشر به خود آمده و از فحوای وجود روی به آسمان خواهد گفت:

ای همیشه حاجت ما را پناه

بار دیگر ما غلط کردیم راه

خدا داناست!

دولت کریمه وعده داده شده ادیان توحیدی که با ظهور حضرت صاحب‌الزمان عجله الله فرجه تحقق خواهد یافت، مدینه فاضله و اتوپیا نیست؛ زیرا

این دولت در اساس و بنیاد برکشیده شده اراده معطوف به قدرت انسانی که رجوع حیث تفکرش به خود نفسانی اش است، نیست؛ به عکس، به اذن الله برکشیده می شود؛ آن هم توسط شخص شخیصی که در عبارت اراده معطوف به حق قابل تعریف است. مظهر تام و اتم عبودیت و از این رو، همه حمایت آسمانی را با خود دارد. به قول حافظ شیرازی

روی خوب است و کمال هنر و دامن پاک

لاجرم همت پاکان دو عالم با اوست

ناپایداری فرهنگها و تمدنهای دستساز آدمیان و زمامداریهای کوتاه مدت پادشاهان و امپراتوران، حاصل جولان مردمی است که در فراز و نشیبهای حیات مردمان برای زمانی بالا آمده و دیگر بار فروکش کرده اند. جولانی که تنها نوعی ادعای نفسانی از آنها حمایت کرده است.

نظم پیشنهادی فلاسفه پردازانده مدینه فاضله و روشنفکران ایدئولوژی پرداز اتوپیا، نظمی زمینی و حاصل رؤیای ذهنی است که در غیبت طرحی آسمان و نجات بخشی الهی اتفاق می افتد؛ در زمان فانی و مکان فانی و بی نسبت با زمان و مکان باقی.

دولت مهدوی در ادامه نظم کیهانی بی نظیری اتفاق می افتد که همه آشفته گی و به هم ریختگی حاصل آمده از دخالت اهریمن و ابلیس را از صفحه زمین می زداید.

ابلیس در فریفتن آدمی همه توان خود را مصروف گسست رابطه انسان و آسمان داشت تا اتفاق و اتحاد انسان با مبدأ فیض حضرت لایزلی از بین رفته و در اشتغال تمام عیار به زمان و مکان فانی، آشفته گی همه ساحات درونی و بیرونی فرزندان آدمی را از خود انباشته کند؛ به همین سبب هر چه آدمی از آسمان و آسمانیان دور و دورتر شد، از مراتب توحیدی و

نسبت‌های قلبی الهی نیز نازل گشته و سرتا پا زمینی و ناسوتی شد. دولت مهدوی با اتصال و نسبت با حضرت ولی‌الله الاعظم علیه السلام، به عنوان خلیفه‌الله علی الاطلاق اتفاق می‌افتد. در ادعیه می‌خوانیم:

«کجاست اتصال‌دهنده بین زمین و آسمان؟»^۱

گسست از حبل‌الله المتین و باعث اتصال عالم غیب و شهود، فرزندان آدمی را از رشته نگهداری‌کننده گسست و به خود وانهاد و حیران و پریشان مبتلای شیطان ساخت. واقعه شریف ظهور به آن می‌ماند که به ناگهان برای گرفتار در چاه ظلمانی و ضلالت، ریسمانی فرو افتاده و او را به صحن روشن زمین بالا بیاورد.

وجه تمایز اصلی دولت مهدوی با جمیع مدینه‌های فاضله و اتوپیاها، فراهم آمدن رشته ارتباط با عالم نورانی ماورائی است. به عبارت دیگر، این امر باعث برگشت به عمیق‌ترین ساحت مغفول از ساحات وجودی آدمی است. بندگان خدا، با بازگشت به جایگاه حقیقی خود در سلسله مراتب الهی و توحیدی، به دیدار حقیقت خود نائل می‌شوند. هویت حقیقی فراموش‌شده‌ای که غیبت و غفلت از آن، انسان را به بیگانه‌ای درمانده در کهکشان فراخ هستی تبدیل کرده است.

از مجرای ولایت ولی‌خدا، انسان به معدن حقایق مستور متصل شده و با نسبت یافتن بدان، به نورانیتی فراتر از تصور دست می‌یابد. گویی از چاه ظلمانی به روشنایی روز رسیده باشند.

تقرب روحی و نوری بی‌نظیری که از مجرای اتصال به آنکه به اذن‌الله، «أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ وَالسَّمَاءُ» است، اتفاق می‌افتد، پرده‌های عارض شده بر صفحات چشم و قلب انسان را مرتفع می‌سازد.

۱. «أَيْنَ السَّبَبِ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ...» (فرازی از دعای شریف ندبه)

آنچه که در جمیع اتوپیاها خود را می‌نماید، عملگرایی ایدئولوژیک روشنفکرانه و آکنده از هیجان و خلجانی است که با اصالت دادن به دنیا و بهشت زمینی برکشیده شده به دست انسان، او را از آنچه در فراخنای آسمان است، محروم می‌دارد.

در پیوستگی با ولی‌الله و با هم‌عهدی با ایشان، جمیع مناسبات و معاملات فردی و جمعی دیگرگون می‌شود. از شخصی‌ترین روابط انسانی، مانند زناشویی تا کلان‌ترین مناسبات سیاسی در امر حکمرانی.

دعوت ادیان توحیدی، به ویژه در تفکر ولایی شیعی، دعوت به توحید و طیّ مراتب توحیدی است؛ اتحاد در معنی یکی شدن و جلب و جذب همه صفات کمالی که به نحو تامّ و اتمّ در وجود عالی حضرت ولی‌الله ﷺ، امام معصوم، حاضر و متجلی است. این طیّ طریق تا رسیدن به عالی‌ترین مراتب توحیدی از طریق ولیّ علی‌الاطلاق و برگزیده و مجتبابی معصوم و متصل به حضرت حق اتفاق می‌افتد.

بدین سبب است که در جامعه مهدوی، وفاداری و مودت با ولیّ معصوم و منصوب حضرت حق، همه موانع طیّ مراتب عالی توحیدی را مرتفع می‌سازد و تحقق وحدت دل‌ها با ولیّ خدا، هم‌راستایی با نظم الهی و کیهانی را سبب شده و انسان، هم‌نوا با منظومه بی‌نظیر هستی، به سوی حضرت حق برگشت می‌کند.

متأسفانه طیّ همه هزاره‌ها، مردم در فرهنگ‌ها و تمدن‌های غیر الهی و در اتحاد با عاملان تفرّق و تشّتت از حقیقت خود دور شده، گرفتار و پریشان شده‌اند.

طلب کمال؛ طلب جان

در بخش‌های قبلی سعی بر این بود تا اولاً بیان شود تمایل به کمالات، چه در عالم ظاهر و چه در عالم باطن، موجب بوده تا آدمی با پرهیز از ایستایی و رکود، سعی در تغییر و تبدیل جهان پیرامون خود داشته و هر زمان با معماری و بازسازی جهان پیرامونی و ایجاد تغییرات، صورتی دیگر از حیات را در حوزه فرهنگی و تمدنی برای خود فراهم آورده باشد.

سهمی از این تمایلات و تمنیات که اساساً برخاسته از مافی‌الضمیر و باطن وجود آدمی است، در هیئت طرح‌هایی برای مدینه‌های فاضله و اتوپیا جلوه‌گر شده است. اولی از سوی فلاسفه و دومی از سوی روشنفکران ایدئولوژی‌پرداز. هر دو گروه نیز طالب نظمی بودند؛ مطابق آنچه که در صفحات ذهن تجسم کرده بودند و آن را مطلوب بشر فرض می‌کردند. آن‌همه حاصل رؤیای ذهنی فیلسوفان و اتوپیا سازان بودند. متکی بر تعاریفی که از عالم و آدم داشتند و شأن و جایگاهی که در منظومه هستی مورد نظر خود برای انسان شناسایی کرده بودند.

بررسی میزان انطباق نظم پیشنهادی و مطلوب این دو گروه با منظومه کیهانی لایتناهی که جمیع ماسوی‌الله را در خود پوشیده می‌دارد، جای

تأمل و مطالعه جدی دارد و البته پنهان نیست که انسان تنهای جزوی و فردی از افراد بی‌شمار استقرار یافته در این منظومه شناخته می‌شود که به دلیل داشتن قوه عقل و اختیار، فراتر از جامدات و گیاهان و حیوانات و میلیون‌ها و میلیاردها موجود دیگر منتشر در هستی، قادر به دست‌کاری در طبیعت نیز هست و این توانایی نیز می‌تواند موجد بروز بحران و آشفتگی در نظم جاری و بروز مشکلات و ناهنجاری حاصل از دست‌کاری‌ها برای خود وی در مرحله اول و سایر موجودات منتشر در پهنه آسمان و زمین در مرحله دوم باشد.

هر دو دسته از طرح‌های ارائه شده در خود، جهان‌بینی و هستی‌شناسی ویژه‌ای را پنهان دارند و دریافتی از انسان، از جامعه و خالق هستی. با این‌همه، اتکای هر دو دسته - مدینه فاضله و اتوپیا - به دریافت‌های صرفاً شخصی و انسانی گرفتار در حصر عالم امکان و فقدان اشراف بر جمیع ساحات وجودی عالم و آدم، آنها را مبتلای: نقص، عدم جامعیت، تغییر، عدم اتکا به قسط و عدل، تعمیم‌ناپذیری و سرانجام حصر در حیات دنیوی ساخته و شاید به همین سبب است که طرح‌های ارائه شده، امکان تحقق در جهان خارجی نداشته یا تنها در ناحیه و زمانی محدود ظاهر گشته و سپس روی به خاموشی و فراموشی گذرده است و البته ناهم‌خوانی با ناموس هستی و نظم کیهانی فرا بشری، موجبات بروز بن‌بست‌ها و بحران‌ها در مناسبات فردی و جمعی بشر هم شده و در بسیاری از مواقع، موجب بروز بحران‌ها در عرصه حیات طبیعی سایر موجودات نیز می‌شوند.

وقتی به قسط و عدالت مورد نظر در دولت مهدوی اشاره می‌شود، منظور ملاحظه جایگاه هر یک از موجودات خرد و کلان در جایگاه حقیقی خودش است؛ به گونه‌ای که موجب بروز آشفتگی و در هم ریختگی سایر موجودات

ساکن در یک مدینه و شهر و جهانی که برکشیده شده، نشوند. پر واضح است که آدمی، مستقل از سایر موجودات ساکن عالم امکان، حداقل موجودات دیدنی و آشکار، مانند حیوانات و نباتات و سایرین در عالم به سر نمی‌برد و هر حرکت و تصمیم او سایرین را متأثر و وادار به عکس‌العمل مثبت یا منفی می‌سازد.

تقلیل جمیع مخلوقات به اشیائی قابل تصرف و فاقد جان، به عبارتی، تعمیم نگاه مکانیکی و شیئیت بخشی صرف به موجودات بی‌جان و با جان، دریافتی نابخردانه است که تنها در میان ساکنان تاریخ جدید غربی - عصر مدرن - قابل شناسایی است و سهم بزرگی از بحران‌ها در محیط زیست و... حاصل همین دریافت سطحی از هستی است.

لیبرال سرمایه‌داری، پس از سوسیالیسم، آخرین اتوپیای پیشنهادی و البته محقق شده تاریخ معاصر است که به دلیل جمیع ضعف‌های برشمرده شده سابق‌الذکر در سرایشی بحران و بن‌بست، روی به تباهی نهاده و زنگ تلاشی و فروپاشی‌اش به گوش بسیاری از متفکران و اندیشمندان غرب و شرق عالم رسیده است.

در صبحگاه آفرینش، ابلیس سنگ بنای انتقام‌گیری از خداوند را بر اغوای گل سرسبد آفرینش گذاشت و اعلام داشت:

«فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ»^۱

خداوندا! به عزتت سوگند که همگی را از راه به در خواهم برد.»

این جداسازی، گسست رابطه انسان با خالق هستی و معطوف داشتن توجه و نسبت فرزندان آدمی به خاستگاه اهریمنی بود؛ زاویه‌ای که با گذر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقدیم به ساحت مقدّس بانوی دو سرا
حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

آسمانی و برخورداری مالی:

«كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظٍ ۚ
رَأَىٰ أَسْمَانًا فَكُنًّا ۚ
كُنًّا وَّاعْتَدًّا ۚ
رَأَىٰ السَّمَاءَ كَمَا رَأَىٰ السَّمَاءَ يَوْمَ تَكُونُ الْسَّمَاوَاتُ كَالرِّيَاقِ ۚ
وَالْأَرْضُ كَالسُّطْحِ ۚ»

حقاً که انسان سرکشی می‌کند، همین که خود را بی‌نیاز پندارد.»

- احساس علو و برتری در خود؛ چنان که عموم سلاطین، خلفا، صاحبان جاه و مال بدان مبتلا شدند و بی‌ایمانی درباره مرگ، معاد و قیامت:

«وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصُّرَاطِ لَنَّاكِبُونَ ۚ
وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلَّجُوا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ۚ»

و به راستی کسانی که به آخرت ایمان ندارند، از راه [درست] سخت منحرفند و اگر ایشان را ببخشاییم و آنچه از صدمه بر آنان [وارد آمده] است برطرف کنیم، در طغیان خود کورده‌لانه اصرار می‌ورزند.»

عواقب عصیان و طغیانگری بسیار است و این واقعه، یعنی آفت‌ها و ابتلائات سوء حاصل آمده از طغیانگری، طبق سنت الهی اتفاق می‌افتد و سهم بزرگی از آنها، حاصل عکس‌العمل طبیعی منظومه برکشیده شده خداوند است.

آنچه فرعون، اقوام ثمود و عاد و لوط و پس از آن سایر طغیانگران تجربه کردند و پس از این نیز تجربه می‌کنند، جز آنچه که از قول «قرآن» بیان شده، نیست:

«أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ ۚ إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ ۚ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ ۚ وَثَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ ۚ وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ ۚ الَّذِينَ طَفَّوْا فِي الْبِلَادِ ۚ فَاكْتُرُوا فِيهَا الْفُسَادَ ۚ فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ ۚ»

۱. سوره علق، آیات ۶-۷.

۲. سوره مؤمنون، آیات ۷۴-۷۵.

إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ^۱

آیا ندیدی پروردگادت با قوم «عاد» چه کرد؟ بسا آن ارم با عظمت؛ همان شهری که مانندش در شهرها آفریده نشده بود، قوم ثمود که صخره‌های عظیم را از (کنار) دره می‌بریدند (و از آن خانه و کاخ می‌ساختند) و فرعون که قدرتمند و شکنجه‌گر بود. همان اقوامی که در شهرها طغیان کردند و فساد فراوان در آنها به بار آوردند. به همین سبب خداوند تازیانه عذاب را بر آنان فرو ریخت و به یقین پروردگار تو در کمینگاه است.»

آفریده‌های خداوند بی‌شمارند؛ در حالی که بسیاری از آن‌همه، از چشم آدمیان پوشیده است. این تنها ملائک و اجنه نیستند که از چشم‌های ما پنهان مانده‌اند. سنت‌ها و قوانین ثابت، به سان نیروی جاذبه جاری در عالم فیزیکی واقعی‌اند، عمل‌کننده‌اند، ثابتند و بدون ملاحظه رنگ پوست و نژاد و دارایی و فقر مردمان، در امور آنان، مؤثر واقع شده و عمل می‌کنند.

«وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ^۲

و (هرگونه) مصیبتی بر شما برسد، به سبب دستاورد خود شماست و [خدا] از بسیاری درمی‌گذرد.»

و خداوند در آیه مبارکه «سوره روم» می‌فرماید:

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ^۳

به سبب آنچه دست‌های مردم فراهم آورده، فساد در خشکی و دریا نمودار شده است تا [سزای] بعضی از آنچه را که کرده‌اند، به آنان بچشانند.

۱. سوره فجر، آیات ۶-۱۴.

۲. سوره شورا، آیه ۳۰.

۳. سوره روم، آیه ۴۱.

باشد که بازگردند.»

به عبارتی، سهمی از عکس‌العمل و بروز سنت‌ها، عاملی است برای متذکر شدن آدمی و برگشت او از راه خطا. استغناجویی طراحان دو صورت تمدن‌سازی از حجت‌های الهی و اکتفای آنان به پندارهای انسانی، حسب فرمایشات قرآنی، در خود و با خود، نطفه بحران، بن‌بست و نابودی را پوشیده دارد؛ چنان‌که جمیع دولت‌های برکشیده و تجربه‌شده انسانی، طی قرن‌ها و هزاره‌ها، محکوم به ناپایداری و فنا بودند.

ابلیس، مؤسس دولت باطل

روایات علوی در معرفی و برشمردن آمد و شد امیران و حاکمان، با توجه به بنیادهای نظری و فکری بانیان، به دو صورت اشاره دارند:

«برای حق دولتی است و برای باطل نیز جولانی است.»^۱

جناب سلیم بن قیس هلالی از قول سلمان فارسی نقل می‌کند که رسول خدا ﷺ به علی بن ابی طالب (علیه السلام) فرمودند:

«مؤمن حق ندارد خود را ذلیل کند.»

گفته شد: یا رسول الله! چگونه مؤمن خود را ذلیل می‌کند؟

فرمودند:

«خود را در معرض بلایی قرار می‌دهد که طاقت آن را ندارد و نمی‌تواند در

مقابل آن استقامت کند.»^۲

۱. «لِلْحَقِّ دَوْلَةٌ. لِلْبَاطِلِ جَوْلَةٌ.» (لیثی واسطی، علی بن محمد، «عیون الحکم و المواعظ»، قم، چاپ

اول، ۱۳۷۶ ه. ش.، ص ۴۰۳.)

۲. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَيْسَ لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يُذِلَّ نَفْسَهُ.» قُلْتُ: وَمَا إِذْلَالُهُ لِنَفْسِهِ؟ قَالَ ﷺ: «يَتَعَرَّضُ مِنَ الْبَلَاءِ لِمَا لَا يَقْوَى عَلَيْهِ وَلَا يَقْرَأُ بِهِ.» (هلالی، سلیم بن قیس، «کتاب سلیم بن قیس الهلالی»،

امیرالمؤمنین (علیه السلام) این کلام رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را تفسیر و تبیین کرده و فرمودند:

«رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرمود: تقیه از دین خداست و هر کس تقیه نکند، دین ندارد. به خدا قسم! اگر تقیه نبود در دولت ابلیس، خداوند عبادت نمی شد!»

مردی پرسید: دولت ابلیس چیست؟

فرمودند:

«هرگاه امور مردم را امام ضلالت به دست بگیرد، آن دولت ابلیس بر آدم است و هرگاه امام هدایت آن را در اختیار بگیرد، آن دولت آدم بر ابلیس است.»

سپس امیرالمؤمنین (علیه السلام) آهسته به عمار و محمد بن ابی بکر فرمودند:

«از زمانی که پیامبرتان رحلت نموده است، به خاطر ترک من و پیروی از غیر من، در دولت ابلیس بوده اید.»^۱

اهریمن با آگاهی از آمادگی ناپرهیزگاران برای اغوا شدن، آنان را مبتلای قبول مقام امارت و امامت ضلالت ساخت؛ واقعه‌ای که به دلیل شأن امارت و حکمرانی، در خود، ضلالت گروه بی‌شماری از بندگان خداوند را در پی داشت. امام علی (علیه السلام) پادزهر اغوای شیطان را تقیه، به معنی خودداری و پرهیز از خود را جلو انداختن و اعلام قبول امارت و پادشاهی معرفی می‌کنند؛ امری که اگر اتفاق می‌افتاد و مردم پرهیزکارانه در زمین مشی

قم، الهادی، چاپ اول، ۱۴۰۵ ه. ق.، ج ۲، صص ۸۹۵-۸۹۶)

۱. «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ التَّقِيَّةَ مِنْ دِينِ اللَّهِ، وَلَا دِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ. وَاللَّهُ لَوْ لَا التَّقِيَّةَ مَا عَبَدَ اللَّهُ فِي الْأَرْضِ فِي دَوْلَةِ إِبْلِيسَ.» فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: «وَمَا دَوْلَةُ إِبْلِيسَ؟ قَالَ: «إِذَا وَلِيَ النَّاسَ إِمَامٌ ضَلَّالَةٌ فَهِيَ دَوْلَةُ إِبْلِيسَ عَلَى آدَمَ، وَإِذَا وَلِيَهُمْ إِمَامٌ هُدَى فَهِيَ دَوْلَةُ آدَمَ عَلَى إِبْلِيسَ.» ثُمَّ هَمَسَ إِلَى عَمَّارٍ وَمُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ هَمْسَةً وَأَنَا أَسْمَعُ، فَقَالَ: «مَا زِلْتُمْ مِنْذُ قَبْضِ نَبِيِّكُمْ فِي دَوْلَةِ إِبْلِيسَ بِتَرْكِكُمْ إِيَّايَ وَاتِّبَاعِكُمْ غَيْرِي.» (هلالی، سلیم بن قیس، «کتاب سلیم بن قیس الهلالی»، ج ۲، ص ۸۹۶.

می‌کردند، در طول تاریخ این همه دولت‌های ابلیس و حوزه‌های فرهنگی و تمدنی آکنده از ضلالت برکشیده نمی‌شد. مراد اصلی ابلیس از برافراشتن علم امامت ضلالت، ممانعت از پرستیده شدن خداوند و گمراهی خلق روزگار بود.

حال مؤمن در جَولت باطل

بنابراین دو جریان حکمرانی و امارت در طول تاریخ بلند حضور انسان در گستره زمین رخ نمود: «دولت حق» و «جولت باطل». جولت را جَوْلان، جیلان، گرد برآمدن و بالابرامدن خاک معنی کرده‌اند.^۱ به عبارتی، در معنی گرد و خاک کردن در میدان آمده است. خود نمودن جاهلانهای مانع از دیدار صحنه میدان و حقایق می‌شود. سواری که به قصد عرض اندام و هم‌آوردطلبی در میدان گرد و خاک می‌کند، در حال جولان دادن است. آنکه با ناپرهیزکاری خود را از حصار خویشستن‌داری و تقیه بیرون می‌اندازد، خود را و دیگرانی چون خود را به هلاکت انداخته است. جناب مولوی، توصیف شاعرانه زیبایی دارد و مدعی جولان زن را لاف زنی می‌خواند که خود را به هلاکت می‌افکند:

گر بپوشی تو سلاح رستمان
رفت جانت چون نباشی مرد آن
جان سپر کن تیغ بگذار ای پسر
هر که بی سر بود ازین شه برد سر
آن سلاح حیل و مکر تو هست
هم ز تو زایید و هم جان تو خست

۱. دهخدا، علی‌اکبر، «لغت‌نامه»، ذیل واژه.

چون نکردی هیچ سودی زین حیل
ترک حیلت کن که پیش آید دول
چون مبارک نیست بر تو این علوم
خویشتن گولی کن و بگذر ز شوم
چون ملایک گو که «لا علم لنا»
یا الهی غیر ما علمتنا^۱

به عبارت مولانا، لاف زن جولان کننده، حيله می زند؛ در حالی که فاقد علم لازم برای میدان داری بوده و شایسته آن است که اعلام نادانی کند، دامن برچیند تا رستمی تنومند به حق، میدان داری کند.

جناب مولوی در دفتر پنجم در نقل حکایت عیاضی در وصف میدان داری مردان مرد می فرماید:

این جهاد اکبرست آن اصغرست
هر دو کار رستمست و حیدرست
کار آن کس نیست کور عقل و هوش
پرد از تن چون بجنبد دنب موش
آن چنان کس را ببايد چون زنان
دور بودن از مصاف و از سنان^۲

کاش کسانی که قبل از جمع کردن معانی ظاهری و باطنی، پای در میدان نهاده و جولان می دهند، در خود، نظر می کردند و به حقیقت می دانستند، در حالی ادعای میدان داری می کنند که از جنبش دنب موشی به وحشت می افتند، آن وقت، اسباب و عملة ظلمه نمی شدند و با وسوسه

۱. مولوی، «مثنوی معنوی»، دفتر دوم، بخش ۹۱ - قصه تیراندازی و ترسیدن او از سواری کی در پیشه می رفت.

۲. همان، دفتر پنجم، بخش ۱۶۲: حکایت عیاضی.

ابلیس، خود و دیگران را به هلاکت نمی‌افکندند.

از ابوالصبح روایت شده است که گفت: نزد امام صادق (علیه السلام) بودم که مردی شکایت کرد و گفت: فرزندان و برادرانم مرا عاق نموده‌اند و دوستانم بر من جفا کرده‌اند.

حضرت صادق (علیه السلام) فرمودند:

«همانا برای حق دولتی است و (نیز) برای باطل دولتی و هر یک از آن دو خوار و ذلیل دیگری می‌باشد و در حقیقت، کمترین چیزی که مؤمن در دولت باطل نصیبش می‌شود، این است که فرزندان و برادرانش او را عاق می‌کنند، دوستانش بر او جفا می‌کنند و مؤمنی نیست که در دولت باطل، به مال و منالی برسد؛ مگر آنکه مبتلا شود (به آفت و مشکلی) در جسمش، مالش و اهل و عیالش تا آنکه خداوند متعال او را از آنچه که در دولت باطل به آن دچار شده است، خلاصی دهد و به اندازه قسمتش در دولت حق مأجور گشته و پاداش گیرد. پس صبور و شکیباً باشید و به یکدیگر بشارت دهید.»^۱

امام (علیه السلام) اعلام می‌دارد، خداوند در دولت باطل برای مؤمن، سهمی از برخورداریه‌ها قرار نداده است؛ جز آنکه در مقابل هر برخورداریه، به رنج و تعب خواهد افتساده. پس باید که مؤمنان صبوری کنند و یکدیگر را به فرارسیدن فصل دولت حق بشارت دهند؛ وعده‌ای که حق است و در تحقق آن تردیدی نیست.

۱. عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فَشَكَاَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ: عَقَّنِي وُلْدِي وَإِخْوَتِي وَجَفَانِي إِخْوَانِي. فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) «إِنَّ لِلْحَقِّ دَوْلَةً وَ لِلْبَاطِلِ دَوْلَةً وَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا ذَلِيلٌ فِي دَوْلَةِ صَاحِبِهِ وَ إِنْ أَدْنَى مَا يُصِيبُ الْمُؤْمِنَ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ أَنْ يَعْقَهُ وُلْدُهُ وَ إِخْوَتُهُ وَ يَجْفُرَهُ إِخْوَانُهُ وَ مَا مِنْ مُؤْمِنٍ يُصِيبُ رَفَاهِيَّةً فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ إِلَّا ابْتُلِيَ فِي بَدَنِهِ أَوْ مَالِهِ أَوْ أَهْلِهِ حَتَّى يُخْلِصَهُ اللَّهُ تَعَالَى مِنَ السَّعَةِ الَّتِي كَانَ أَصَابَهَا فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ لِيُؤَخَّرَ بِهِ حَظَّهُ فِي دَوْلَةِ الْحَقِّ فَاصْبِرُوا وَ ائْسِرُوا.» (كوفي اهوازی، حسین بن سعید، «المؤمن»، قم، مؤسسه امام مهدی (عج)، ۱۴۰۴ ه.ق، ص ۲۳).

امام مهدی علیه السلام، مؤسس دولت حق و آخرین دولت

هر دولتی صاحبی و مرجعی دارد و چرخش دولتها و زمامداریها در میان مردم، از سنتهای ثابت خداوند متعال است؛ چنان که فرموده:

«وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ»^۱

این روزگار را با (اختلاف احوال) میان مردم می‌گردانیم تا خداوند مقام اهل ایمان را معلوم کند و از شما مؤمنان (آن را که ثابت است) گواه دیگران گیرد و خداوند ستمکاران را دوست ندارد.»

به عبارتی، چرخش دولتها، ابتلاء، امتحان و «سنت سنجش مدعی» است تا در میانه کوران آمد و شد دولتها و حکومتها، صفوف جدا شوند و ثابت‌قدمان اهل ایمان معلوم گردند؛ چنان که خداوند دیارالبشری را از ابتلاء و امتحان معاف نساخته است؛ حتی انبیاء عظام را.

در تفسیر این آیه شریفه، امام صادق علیه السلام فرمودند:

«از زمان خلقت آدم همیشه دولتی از خدا و دولتی از شیطان بوده. پس در

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۴۰.

این زمان دولت حق کجاست؟ صاحب دولت حق، قائم آل محمد است.^۱ تأسیس دولت حق، واسسپس تجربه همه دولت‌های مدعیان قرار گرفته است. دو عامل وجود مدعی و رخصت و اجازه خداوندی باعث به تأخیر افتادن این دولت شده است. منحصر شدن دولت حق در دست مردی از خاندان رسالت و امامت، ناظر بر آلودگی و شائبه جمیع دولت‌های برآمده و چرخیده در دست مردم از روز نخست خلقت تا روز ظهور است. اختلاط حق و باطل، کمترین تصور از دولت‌های همه قرون و هزاره‌هاست؛ چنان که امام باقر علیه السلام فرمودند:

«دولت ما، آخرین دولت است و هیچ خاندان دارای حکومتی باقی نمی‌ماند؛ مگر اینکه قبل از ما به حکومت می‌رسد تا وقتی سیره و شیوه حکومت ما را دیدند، نگویند: اگر ما به حکومت می‌رسیدیم، به همین شیوه اینان عمل می‌کردیم و این فرموده خداوند عز و جل است که: «عاقبت از آن متقین است»^۲

این روایت منحصر بودن تأسیس دولت حق در خاندان وحی را اعلام می‌دارد و شرط لازم این امر را اتصال بی‌واسطه به حضرت حق معرفی و راز ناتوانی دیگران را در برپایی دولت عدل و حق، به عدم ارتباط و نسبت مدعیان به حقیقت عدل اعلام می‌کند؛

۱. عن زرارة عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله «وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ» قال عليه السلام: «ما زال مذ خلق الله آدم دولة لله و دولة لإبليس، فأين دولة الله أما هو إلا قائم واحد.» (عتاشی، محمد بن مسعود، «تفسیر العتاشی»، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۰ هـ.ق، ج ۱، ص ۱۹۹).

۲. عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: «دَوْلَتَنَا آخِرُ الدَّوَلِ وَ لَنْ يَبْقَى أَهْلُ بَيْتِ لَهُمْ دَوْلَةٌ إِلَّا مُلْكُوا قَبْلَنَا لَنْلَا يَقُولُوا إِذَا رَأَوْا سَيْرَتَنَا إِذَا مُلْكْنَا سِرْتَنَا مِثْلَ سِيرَةِ هَؤُلَاءِ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ.» (طوسی، محمد بن الحسن، «الغیبه»، کتاب الغیبه للحجة، قم، دار المعارف الإسلامیه، چاپ اول، ۱۴۱۱ هـ.ق، صص ۴۷۲-۴۷۳).

دیگر اینکه، آیه مبارکه «الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»^۱ دولت حق را پایان بخش جریان آمد و شد دولت‌ها در عرصه زمین می‌شناسد.

امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر آیه

«جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ»^۲

حق آمد و باطل نابود شد.»

فرمودند:

«هنگامی که حضرت قائم علیه السلام به پا خیزد، دولت باطل نابود می‌شود.»^۳

به عبارتی، کلام معصوم علیه السلام ماندگاری دولت حق را تا همیشه و تا به وقت فرارسیدن قیامت اعلام می‌دارد؛ زیرا همه مدعیان تا پیش از آن، خود را نماینده و جولان داده‌اند و با مرگ بنیان‌گذار دولت باطل، یعنی شیطان، دیگر همه مجال جولان اغیار از بین رفته است.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

«دولت او، آخرین دولت و بهترین دولت‌هاست.»^۴

در روایتی دیگر، امام فرمودند:

«بعد از دولت قائم علیه السلام برای احدی دولتی مقدر نشده است.»^۵

ایستاده و قائم بودن حضرت در جمع اهل بیت علیهم السلام، چنان که در صبحگاه آفرینش، حضرت آدم علیه السلام در اولین چشم‌گشودن، این خاندان وحی و

۱. سوره اعراف، آیه ۱۲۸؛ سوره هود، آیه ۴۹؛ سوره قصص، آیه ۸۳؛ سوره طه، آیه ۱۳۲.

۲. سوره اسراء، آیه ۸۱.

۳. قَالَ عليه السلام: «إِذَا قَامَ الْقَائِمُ عليه السلام ذَهَبَتْ دَوْلَةُ الْبَاطِلِ.» (کلینی، محمد بن یعقوب، «کافی»، ج ۸، ص ۲۸۷، ح ۴۳۲).

۴. «دَوْلَتُهُ آخِرُ الدَّوَلِ وَ خَيْرُ الدَّوَلِ.» (سلیمان، کامل، «یوم الخلاص فی ظل القائم المهدي علیه السلام»، ج ۱، ص ۳۴۳).

۵. «لَيْسَ بَعْدَ دَوْلَةِ الْقَائِمِ عليه السلام لِأَحَدٍ دَوْلَةٌ...» (مفید، محمد بن محمد، «الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد»، ج ۲، ص ۳۸۷).

ایشان را بر بلندای عرش نگریست، معطوف به مقام و مأموریت ایشان است در برافراشتن پرچم محمدی و بنیان‌گذاری دولت احمدی در آخرالزمان و به ثمر رساندن حکمت خلقت هستی در امر جعل خلیفه الله در عرصه هستی.

امیرمؤمنان (علیه السلام) در توصیف ایشان فرمودند:

«صاحب پرچم محمدی و دولت احمدی، با شمشیر قیام می‌کند. با راستگویی و استواری در گفتار به پیش می‌تازد و زمین را آماده می‌سازد و احکام الهی و سنت‌های نبوی را زنده می‌نماید.»^۱

صاحب پرچم محمدی و بنیان‌گذار دولت احمدی، حضرت خلیفه الله و ولی الله الاعظم (علیه السلام) ظهور می‌کند؛ با سلطنتی که شکوه و عظمت آن از سلطنت سلیمان نبی (علیه السلام) بزرگتر و پادشاهی اش از پادشاهی او وسیع‌تر است. «همانا به حقیقت، ملک ما از ملک سلیمان بزرگتر و پادشاهی و سلطنت ما از سلطنت و پادشاهی او عظیم‌تر است.»^۲

بازگشت محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) در جامه محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله)

درباره دو شخصیت عالی مقام از جمع انبیاء و اوصیاء و در توصیف ایشان، عبارت و خطاب آسمانی «رحمة للعالمین» وارد شده است.

۱. «یظهر [عند ذلك] صاحب الراية المحمدية و الدولة الاحمدية القائم بالسيف الحال الصادق في المقال يمهد الأرض و يحيى السنة و الفرض...» (یسزدی حایری، علی، «إلزام الناصب في إثبات الحجة الغائب (علیه السلام) بیروت، مؤسسه الاعلمی، چاپ اول، ۱۴۲۲ هـ.ق.، ج ۲، ص ۱۹۷؛ قندوزی، سلیمان بن ابراهیم، «ینابیع المودة لذوی القربی»، قم، منظمة الاوقاف و الشؤون الخيرية، دارالاسوة للطباعة و النشر، ج ۳، ص ۲۰۸).

۲. امیرمؤمنان علی بن ابی طالب (علیه السلام) خطاب به جابر بن عبدالله انصاری فرمودند: «إِنَّ مُلْكَنَا أَكْبَرُ مِنْ مُلْكِ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ وَ سُلْطَانَنَا أَكْبَرُ مِنْ سُلْطَانِهِ...» (استرآبادی، علی، «تأویل آیات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة»، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۹ هـ.ق.، ص ۱۶۹).

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»^۱

و ما تو را گسیل نداشتیم؛ مگر آنکه رحمتی هستی برای همه جماعات بشری.»

آیه مبارکه، انحصار قومی و قبیله‌ای و انحصار زمانی و مکانی را از مأموریت و رسالت حضرت ختمی مرتبت برداشته است. پیامبران بسیار، اوصافشان بی‌شمار و مأموریتشان به اقتضای شرایط تاریخی، زمانی و مکانی متفاوت بوده است و اگر چه هر یک تکویناً باعث و ناشر رحمت خداوند متعال بر امت‌ها بودند، اما تنها محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله مظهر تام و اتم و مثل اعلائی اسم رحمت خوانده شده است. وصف پیامبر اعظم، تشریفی و اعتباری نیست؛ بلکه حکایت از حقیقت وجودی آن برگزیده خداوندی می‌کند.

آن حضرت در افشای این حقیقت وجودی خود و آئینشان فرمودند:

«من از حیث ارزش و جایگاه، از همه انبیاء، برتر و از نظر عظمت و بزرگی، از همه آنان فراگیرتر و از نظر منزلت، از همه آنها آشکاتر و از نظر آئین، پاکیزه‌ترین هستم.»^۲

در توصیف آن حضرت، امیرمؤمنان علیه السلام فرمودند:

[خداوند متعال] پیامبر صلی الله علیه و آله را از درخت تنومند پیامبران، از سرچشمه نور هدایت، از جایگاه بلند و بی‌همانند، از سرزمین بطحا، از چراغ‌های افروخته در تاریکی‌ها و از سرچشمه‌های حکمت برگزید. پیامبر صلی الله علیه و آله برای درمان بیماران، طبیبی سیار است، مرهم‌های شفابخش او آماده و

۱. سوره انبیاء، آیه ۱۰۷.

۲. «أنا أفضل النبین قدرا و أعمهم خطرا و أوضحهم خبرا و أعلاهم مستقرا و أكرمهم أمة و أجزلهم رحمة و أحفظهم ذمة و أزکاهم ملة» (ابومعاش، سعید، «علی امیرالمؤمنین علیه السلام نفس الرسول الامین صلی الله علیه و آله»، بیروت، الامیره، چاپ اول، ۱۴۲۶ هـ.ق.، ج ۱، ص ۷۱).

ابزار داغ کردن زخم‌ها را گذاخته، برای شفای قلب‌های کور و گوش‌های ناشنوا و زبان‌های لال آماده و با داروهای خود در پی یافتن غفلت زدگان و سرگشتگان وادی ضلالت است...»^۱

این توصیفات، شرح و بسط آیه مبارکه «رحمة للعالمین» خداوند متعال در «قرآن» و درباره آن حضرت است.

خستگی‌ناپذیری در بخشش، شفابخشی و مرهم‌گذاری، داد و دهش حکمت، علم و دانایی و برطرف کردن همه تاریکی‌ها از صفحات زمین و ساحات جان آدمی، ذاتی وجود آن پیامبر رحمت و برگزیده بوده و مختص این امر است. ایشان با کتاب و دینی کامل در آخرالزمان، مبعوث و مقرب‌ترین مخلوق از اولین و آخرین، به ذات حضرت باری تعالی بوده که تا مقام «قَابَ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنَى»^۲ پیش رفته است.

اولین برگ از دفتر سترگ دین خاتم، ایشان و آخرین برگ آن، آخرین وصی ایشان، هم نام ایشان، هم کنیه ایشان، مهدی فاطمه علیها السلام، مؤسس دولت حق و موصوف به صفت رحمة للعالمین است.

رسول ختمی مرتبت در توصیف حضرت مهدی علیه السلام فرمودند:

«مهدی از فرزندان من است. اسمش، اسم من است و کنیه‌اش، کنیه من. شبیه‌ترین مردم به من است از لحاظ خلق و خلق. او غیبتی دارد و حیرتی که مردم امت من در آن، به گمراهی می‌افتند. سپس مانند خورشید فروزان می‌آید و زمین را پسر از عدل و داد می‌کند؛ همچنان‌که از ظلم و جور پر

۱. «اخْتَارَهُ مِنْ شَجَرَةِ الْأَنْبِيَاءِ وَ مُشَكَاةِ الضِّيَاءِ وَ ذُوَابَةِ الْعُلَيَاءِ وَ سُرَّةِ الْبَطْحَاءِ وَ مَصَابِيحِ الظُّلْمَةِ وَ يَتَابِعِ الْحِكْمَةَ. طَبِيبٌ دَوَّارٌ بَطْبُهُ قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ وَ أَحْمَى مَوَاسِمَهُ يَضَعُ ذَلِكَ حَيْثُ الْحَاجَّةُ إِلَيْهِ مِنْ قُلُوبِ عُنَى وَ آذَانِ صُمٍّ وَ أَلْسِنَةِ بُلْغَمٍ مُتَّبِعٌ بِدَوَائِهِ مَوَاضِعَ الْغَفْلَةِ وَ مَوَاطِنَ الْحَيْرَةِ.» («نهج البلاغه» (صبحی صالح)، خطبه ۱۰۸).

۲. «به اندازه کمان یا نزدیک‌تر.» (سوره نجم، آیه ۹).

شده باشد»^۱

و نیز از ایشان نقل شده است که فرمودند:

«قائم از فرزندان من است. او هم نام من است، کنیه او، کنیه من است. شمایل او، شمایل من است. سنت او، سنت من است. مردم را به ملت و شریعت من می خواند. مردم را به کتاب خدا دعوت می کند. هر کس او را اطاعت کند، مرا اطاعت کرده است و هر کس او را عصیان کند، مرا عصیان کرده است و هر کس او را در غیبتش انکار کند، مرا انکار کرده است و هر کس او را تصدیق کند، مرا تصدیق کرده است»^۲

گویی این محمد صلی الله علیه و آله است، حضرت رحمة للعالمین که دیگر بار در جامه فرزندش مهدی عجی و در آخر الزمان ظهور می کند.

«السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَلَمُ الْمَنْصُوبُ وَالْعِلْمُ الْمَضْبُوبُ وَالْفَوْثُ وَالرَّحْمَةُ الْوَاسِعَةُ»^۳

سلام بر تو! ای پرچم برافراشته و علم قرار داده شده و فریاد رس و رحمت واسعه...»

جز این نیست که:

«مهدی بخشنده مال است، با مسکینان مهربان و رحیم و بر کارگزارانش

۱. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «الْمَهْدِيُّ مِنْ وُلْدِي اسْمُهُ اسْمِي وَ كُنْيَتُهُ كُنْيَتِي أَشْبَهُ النَّاسَ بِي خُلُقًا وَ خُلُقًا تَكُونُ بِهِ غَيْبَةً وَ خَيْرَةٌ تَضِلُّ فِيهَا الْأُمَّمُ ثُمَّ يَقْبَلُ كَالشَّهَابِ الثَّاقِبِ يَمْلُؤُهَا عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مَلَأْتُ جَوْرًا وَ ظُلْمًا.» (ابن بابویه، محمد بن علی، «کمال الدین و تمام النعمه»، تهران، چاپ دوم، ۱۳۹۵ ه.ق.، ج ۱، ص ۲۸۶)

۲. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «الْقَائِمُ مِنْ وُلْدِي اسْمُهُ اسْمِي وَ كُنْيَتُهُ كُنْيَتِي وَ شِمَائِلُهُ شِمَائِلِي وَ سُنَّتُهُ سُنَّتِي يُقِيمُ النَّاسَ عَلَى مِلَّتِي وَ شَرِيعَتِي وَ يَدْعُوهُمْ إِلَى كِتَابِ رَبِّي عَزَّ وَ جَلَّ مَنْ أَطَاعَهُ فَقَدْ أَطَاعَنِي وَ مَنْ عَصَاهُ فَقَدْ عَصَانِي وَ مَنْ أَنْكَرَهُ فِي غَيْبَتِهِ فَقَدْ أَنْكَرَنِي وَ مَنْ كَذَبَهُ فَقَدْ كَذَبَنِي وَ مَنْ صَدَّقَهُ فَقَدْ صَدَّقَنِي.» (ابن بابویه، محمد بن علی، «کمال الدین و تمام النعمه»، ج ۲، ص ۴۱۱)

۳. فرازی از «زیارت آل یاسین».

سختگیر»^۱

و به وصف «حدیث لوح» اهدا شده به فاطمه زهرا علیها السلام در وقت تولد امام

حسین علیه السلام

«و این رشته را به وجود پسر او، «محمد» که رحمت برای جهانیان است،

کامل می‌کنم...»^۲

۱. عَنْ لَيْثِ بْنِ طَاوُسٍ قَالَ: «الْمَهْدِيُّ جَوَادٌ بِالْمَالِ رَحِيمٌ بِالْمَسَاكِينِ شَدِيدٌ عَلَى الْعَمَّالِ.» (طبری آملی، «بشارة المصطفى لشعبة المرتضى»، نجف، المكتبة الحيدرية، چاپ دوم، ۱۳۸۳ ه.ق، ص ۲۰۷.)
۲. «... وَأَكْمِلُ ذَلِكَ بِابْنِهِ مُحَمَّدٍ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ...» (کلینی، محمد بن یعقوب، «الکافی»، ج ۱، ص ۵۲۸.)

تأسیس مدینه و کمال انسان

کمال در اصطلاح، به معنای به فعلیت رسیدن تمامی استعدادهای نهفته در یک موجود است. هر موجودی، اعم از جنّ و انس، حیوان و نبات، با نائل آمدن به مقام ثمرگی، یعنی ظهور همه استعدادها و امکانات نهفته در نهادش، کمال مناسب خود را تجربه می‌کند.

سقط، در معنی کال و ناقص از شاخه درخت و رحم مادر جدا شدن است که همه امکان باروری و تکثیر شدن را از موجودات سلب می‌نماید. بنابراین طلب کمال و رسیدن به عالی‌ترین مرتبه از ظهور و بروز استعدادهای نهفته، تکویناً طلب همه موجودات ساکن عالم امکان است.

تولد هر موجود و پای گذاردنش بر فرش زمین، نقطه آغازین سیر و سفر و صیوریتی است که تا تجربه کمال جسم و جان، حسب استعداد وجودی (هر موجود) ادامه می‌یابد؛ صیوریت، به معنی شدن، گردیدن و از حالتی به حالت دیگر درآمدن است.

آنکه اراده راهبری و هدایت فرزندان آدمی را در سر می‌پرورد، ضرورتاً باید متوجه و آگاه به همه استعدادها و ساحات وجودی جمیع موجوداتی باشد که آنها را در ظرف مدینه‌ای در کنار هم قرار می‌دهد و در بافتی در

هم‌تنیده و در تعامل با هم، روی به نقطه مطلوب مفروض، سیر اکمالی می‌دهد. بنابراین، اشراف معمار استاد و کارآمد بر جمیع مصالح، کارایی و کاربرد آنها، علم به نحوه مرتبط ساختن و اتصال جمیع اجزای منتشر، وی را در برکشیدن بنایی رفیع، کارا، زیبا و متناسب با اهداف تعریف شده یاری می‌دهد.

چگونه ممکن است این‌همه در بنای یک ساختمان مادی، شرط ضروری باشد؛ اما در بنای ساختمان وجودی آدمیان و رساندن آنها در جمیع مناسبات فردی و جمعی، دنیوی و اخروی به مراتب کمالی، شرط ضروری نباشد؟

غفلت و نادیده انگاشتن هر بخش از ساحات وجودی موجوداتی که در یک مدینه کنار هم قرار داده می‌شوند، ضرورتاً به سقط شدن و کال و نارسا ماندن موجودات می‌انجامد. بدین سبب است که شرط اولیه برای تأسیس مدینه طیبه، وجود معماری عالی‌مقام و مشرف به جمیع اجزا و ساحات وجودی موجودات، به نحو عام و انسان، به نحو خاص است. به قول شاعر:

ذات نایافته از هستی بخش
 چون تواند که بود هستی بخش
 خشک ابری که بود ز آب تهی
 ناید از وی صفت آب دهی
 ناید از ممکن تنها چون کار
 حاجت افتاد به واجب ناچار
 او به خود هست و جهان هست بدو
 نیست دان هر چه نه پیوست بدو
 جنبش از وی رسد این سلسله را

روی در وی بود این قافله را^۱

از این رو، برای برکشیدن «مدینه کامل»، وجود «انسان کامل» لازم می‌آید تا مجال تربیت و به مقام ثمرگی و کمال رساندن انسان‌ها و سایر موجودات عالم امکان فراهم شود.

اجازه می‌خواهم عرض کنم، جمیع مدینه‌های طراح‌ی و پیشنهاد شده، به دلیل بحران معرفتی طراحان در شناخت حقیقت وجودی عالم و آدم و ابتلاء به حیرانی در معرفت حضرت حق، معرفت انسان و جهان، محکوم به پذیرش نقصان‌اند.

اختلاف ارائه تعریف درباره هر یک از اضلاع سه‌گانه مذکور، از سوی مدعیان معماری مدینه فاضله و اتوپیا، پرده از بحران معرفتی موجود و البته مؤثر در هر پیشنهاد برمی‌دارد.

هابز،^۲ انسان را گرگ انسان^۳ و هگل،^۴ انسان‌شناسی را شاخه‌ای از جانورشناسی،^۵ داروین،^۶ انسان را خویشاوند حیوان و منطق‌دانان مسلمان، انسان را حیوان ناطق می‌خوانند.^۷

طراح مدینه با کدامین تعریف از انسان، جایگاه آدمی را در منظومه هستی، معلوم و برای سیر دادن او بر جاده هستی ارائه نسخه می‌کند؟ بازگشت به خالق عالم و آدم، تمسک به انسان کامل، به عنوان مرتبی

۱. جامی، «هفت‌اورنگ»، سبحة‌الابرار، بخش ۱۹، عقد چهارم در استدلال به ظهور آثار وجود آفریدگار سبحانه ما اعز شأنه و ما اجلی برهانه.

2. Thomas Hobbes.

۳. حلبی، علی اصغر، «انسان در اسلام و مکاتب غربی»، تهران، اساطیر، چاپ اول، ۱۳۷۴، ص ۱۰۵.

4. Georg Wilhelm Friedrich Hegel.

۵. لاندمان، مایکل، «انسان‌شناسی فلسفی»، ترجمه و نگارش رامپور صدر نبوی، مشهد، چاپخانه طوس، چاپ اول، ۱۳۵۰، ص ۱۹۵.

6. Charles Darwin.

۷. مطهری، مرتضی، «مجموعه آثار»، ج ۳۷، صص ۳۱-۳۲.

انسان و معمار مدینه، مهم‌ترین و بارزترین وجه ممیز دولت کریمه مهدوی با همه مدینه‌های فاضله و اتوپیا‌های پیشنهاد شده است.

انسان کامل، مؤسس دولت کریمه و مدینه طیبه

تأسیس دولت کریمه و مدینه طیبه بر زمین، منظور خلقت آدم و عالم بوده است؛ و گرنه نمی‌فرمود:

«إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً^۱»

من در زمین، جانشینی قرار می‌دهم.

خلیفه حضرت حق، به اعتبار آنکه درباره‌اش فرمود: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»^۲ عالم به اسماء الهی و لاجرم، صاحب احاطه بر جمیع موجودات ساکن عالم امکان، کلیددار، امانت‌دار و جانشین حضرت خداوندی است در زمین.

این مقام خلیفگی و امانت‌داری و ریاست بر ماسوی‌الله، مستلزم آن است که خلیفه واجد صفات حضرت حق به نحو کامل باشد.

چنین شخصیت عالی مقامی که متحقق به صفات حق است، انسان کامل نامیده می‌شود و همو حسب جایگاه تا پایان عمر روزگار، ضامن پایداری جهان است و از این رو برای حفظ، دوام و ماندگاری جهان، در همه ادوار تاریخ حیات بشر بر زمین، حضور این انسان کامل لازم می‌آید؛ چه در جلو دیدگان بشر حاضر باشد و چه نباشد. از این رو، با رفتن هر انسان کامل، انسان کامل دیگری جانشین او گشته تا به آخرین دوره که آخرین وصی رسول ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله، آخرین انسان کامل حی و حاضر، زمامدار

۱. سوره بقره، آیه ۳۰.

۲. همان، آیه ۳۱.

امور خلق عالم، به اذن الله شده و این مقام برای ایشان، الی الابد جاری است..

اندر آ در سایه آن عاقلی
کش نداند برد از ره ناقلی
ظل او اندر زمین چون کوه قاف
روح او سیمرخ بس عالی طواف
گر بگویم تا قیامت نعت او
هیچ آن را مقطع و غایت مجو
در بشر روپوش کردست آفتاب
فهم کن والله اعلم بالصواب^۱

جناب محی الدین ابن عربی در «فصوص الحکم» در فص اول، ذیل عنوان «فص حکمة الهیة فی کلمة آدمیة»، انسان کامل را به محلّ نقش مهر کمال خلقت خداوند تشبیه کرده و می گوید:

پادشاهی که خزانه خود را با نهادن نقش انگشتی اش ختم کرده و محفوظ می دارد، با خلق انسان کامل، عالم را محفوظ ساخت.^۲
سرسلسله مراتب انسان کامل، وجود حضرت رسول مکرّم اسلام ﷺ و آخرین آن، حضرت مهدی عج است که به وقت ظهور، پرچم دولت کریمه و مدینه طیبه را برافراشته می دارد.

از نظر مسیحیان، عیسی مسیح علیه السلام تنها مصداق انسان کامل در جهان بوده است. مسیحیان وضع اولیه انسان را به صورت و شبیه خدا بیان می کنند؛ چرا که روح خدا در او دمیده شده و خصوصیاتش، مانند عقل، وجدان و اراده را داراست.

چنین انسانی به نظر آنها، به دلیل داشتن صفات الهی از همه جانداران برتر

۱. مولوی، «مثنوی معنوی»، دفتر اول، بخش ۱۴۰: وصیت کردن رسول ﷺ مر علی را.
۲. ابن عربی، محی الدین، «فصوص الحکم»، با تعلیقات ابوالعلا عفیفی، تهران، الزهراء، ۱۳۶۶.

است و قدوسیت دارد... طبق اعتقاد مسیحیان، عیسی (علیه السلام) تنها انسانی است که با دارا بودن خصوصیات، مانند عصمت، محبت و نجات بخشی نسبت به دیگران و مقام شفاعت به چنین جایگاهی دست پیدا کرده است.^۱

مفهوم شناسی انسان کامل

انسان کامل را که از او با القابی، چون کون جامع، قطب عالم، خلیفه، امام، اکسیر اعظم، دانا، مهدی، پیشوا، هادی و ... تعبیر می شود، انسانی دانسته اند که متخلق به اخلاق الهی، علت غایی خلقت، سبب ایجاد و بقای عالم، متحقق به اسم جامع الله، واسطه میان حق و خلق، خلیفه بلامنازع خدا که علم او شریعت و حقیقت قطعیت یافته^۲ و مظهر اتم اسمای حسنی الهی و آئینه تمام نمای خداوند است.^۳ چنین انسانی را که دارای اقوال نیک، افعال نیک و اخلاق نیک است، راهنمای خلائق در ظاهر و باطن دانسته اند. کسی که صفات و اخلاق الهی در او جمع شده و آشنا به آفات روحی انسان ها و راه های شفای آن است و با هویت ذاتی متعالی الهی وحدت ذاتی پیدا کرده و در نهایت، زبده و خلاصه موجودات است و دیگران طفیل وجود او هستند.^۴

این چنین شخص شریف و عالی جنابی، مؤسس دولت کریمه مهدوی و

۱. تیسن، «الهیات مسیحی»، قم، صص ۱۴۷-۱۵۱؛ استات، جان، «مبانی مسیحیت»، ترجمه روبرت آسیریان، تهران، حیات ابدی، ص ۵۵.

۲. «ویکی شیعه»، دانش نامه مجازی مکتب اهل بیت (علیهم السلام)، ذیل انسان کامل، به نقل از مایل هروی، «انسان کامل»، ص ۳۷۳.

۳. همان؛ به نقل از مطهری، مرتضی، «انسان کامل»، ص ۴-۵.

۴. همان؛ به نقل از ابن عربی، محی الدین، «الفتوحات المکیه»، قاهره، هیئة المصریه العامه للکتاب، ۱۴۰۵ هـ.ق.، ج ۱۳، ص ۱۲۹؛ نسفی، عزیزالدین، «الانسان الكامل»، مقدمه هانری کربن، مترجم ضیاء الدین دهشیری، تهران، نشر طهوری، ۱۳۸۶، صص ۳۵۷ و ۲۶۹.

برپا دارندهٔ مدینهٔ طیبهٔ علوی خواهد بود. به عبارت دیگر، دولت برکشیده شده توسط آن امام معصوم، به نحوی، ظهور بیرونی هم ایشان و تنزل یافتهٔ مقام وی بر پهنهٔ زمین خواهد بود. بدین سبب، آن دولت و مدینه، عاری و پیراسته از عموم عوارضی است که انسان متعارف و ناقص واجد آن است.

انسان تعریف شده در منظومهٔ دولت مهدوی

همهٔ ماجرای برکشیدن مدینهٔ فاضله، اتوپیا و سرانجام دولت کریمهٔ مهدوی انسان کامل، معطوف به عرضهٔ تعریف از انسان و تبیین جایگاه او در منظومهٔ هستی است. هر تعریف که از انسان اعلام شود - حسب جهان بینی‌ها و هستی‌شناسی‌ها - به تبع آن، جهانی، مدینه‌ای، سیر و سفری و مقصدی در دوردست برای او اتفاق خواهد افتاد. از اینجا است که عرض می‌کنم:

باطن هر حوزهٔ فرهنگی و تمدنی در ازمنهٔ گذشته و حال و آینده در تعریف آن حوزه و معرفت‌شناسی خاص آن از انسان است. حوزه‌های فرهنگی و تمدنی در عرصهٔ زمین، توسط انسان و برای سکناي انسان برکشیده و توسط هم آنان تغییر و تبدیل می‌پذیرد و تمدن و وحوش، محصول اندیشه و عمل و وحوش و جایگاه و مامن آنان است؛ چنان که تمدن تکنولوژیک، محصول اندیشه و عمل تکنیکی انسان و نگاه تکنیکی او به عالم و آدم است و لا جرم، موطن انسان‌هایی است که از همین پنجره به انسان می‌نگرند.

در منظومهٔ دولت کریمهٔ مهدوی،

انسان برگزیده، اشرف و افضل از جمیع موجودات ساکن عالم امکان و واجد

استعداد صیوریت و شدن است؛^۱ در معنی توانایی در طی مراتب ظاهری و باطنی برای کسب عالی‌ترین مراتب تا جذب و جلب مقام خلیفه‌اللهی بر زمین؛ حامل علم و آگاهی فطری^۲ که با فراهم آمدن شرایط لازم، به برگ و بار نشسته، به مقام ثمرگی می‌رسد؛ خداجوی طالبی که خمیرمایه‌اش نه از گل، بلکه از دل و جان و نور است^۳ و با داشتن علم و آگاهی درباره خود، از جمیع موجودات متمایز گشته^۴ و شناسنده حسن و قبح اعمال و اقوال است^۵ در گریز از پلیدی‌ها و ظلمات و سیر از اسفل درکات تا عالی‌ترین مدارج اعلا علیین؛^۶ او واجد وجدان اخلاقی^۷ و کرامت و آزادی انسانی است^۸ و استحقاق کسب جمیع نعمت‌های ارضی و سماوی را داراست و همه آفریده‌ها و نعمت‌ها برای او خلق شده و مسخر او می‌گردد؛^۹ او در پی دست یافتن به مراتب متعالی توحیدی، بر آستان خداوندی سر می‌ساید و برای همین منظور بر عرصه خاک پای نهاده است.^{۱۰}

۱. سوره بقره، آیه ۳۰: «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً قَالُوْا اَمْ تَجْعَلُ فِیْهَا مَنْ یُّفْسِدُ فِیْهَا وَ یَسْفِكُ الدِّمَآءَ وَ یَنۡحِنُ سَبۡحًا بِحَمۡدِکَ وَ تَقۡدُسُ لَکَ قَالَ اِنِّیْۤ اَعۡلَمُ مَا لَا تَعۡلَمُوْنَ»
۲. سوره بقره، آیات ۳۱-۳۲: «وَ عَلَّمَ اٰدَمَ الْاَسۡمَآءَ کُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَی الْمَلٰٓئِكَةِ فَقَالَ اَنْبِئُوْنِیۤ بِاَسۡمَآءِ هٰٓؤُلَآءِ اِنْ كُنۡتُمْ صَادِقِیۡنَ قَالُوْا سُبۡحٰنَکَ لَا عَلَمَ لَنَا اِلَّا مَا عَلَّمۡتَنَا اِنَّکَ اَنْتَ الْعَلِیۡمُ الْحَکِیۡمُ»
۳. سوره روم، آیه ۳۰: «فَاَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّیۡنِ حَنِیۡفًا فِطَرَتِ اللّٰهِ الَّتِیۤ اَفۡطَرَتِ النَّاسَ عَلَیْهَا لَا تَبۡدِیۡلَ لِخَلۡقِ اللّٰهِ ذٰلِکَ الدِّیۡنُ الْقَیۡمُ وَ لٰکِنَّ اَکۡثَرَ النَّاسِ لَا یَعۡلَمُوْنَ»
۴. سوره قیامت، آیات ۱۴-۱۵: «بَلِ الْاِنۡسَآنُ عَلَیۤ اِنۡفِیۡهِۤ اَبۡصِرَۃٌ وَ لَوْ اَلۡقَىۤ مَعٰذِرَہٗ»
۵. سوره شمس، آیه ۷-۸: «وَ نَفۡسٍ وَ مَا سَوَّآہَا فَاَلۡهَمَّہَا فُجُوْرَہَا وَ تَقۡوَاہَا»
۶. سوره فجر، آیات ۲۸-۳۰: «اِرۡجِعۡنِیۤ اِلَی رَبِّکَ رَاضِیۃً مَّرۡضِیۃً فَاذۡخُلۡنِیۤ فِیۤ عِبَادِیۤ وَ اذۡخُلۡنِیۤ جَنَّتِیۤ»
۷. سوره قیامت، آیات ۱-۲: «لَا اَقۡسَمُ بِیَّوۡمِ الْقِیٰمَۃِ، وَ لَا اَقۡسَمُ بِالنَّفۡسِ اللّٰوٰمَۃِ»
۸. سوره اسراء، آیه ۷۰: «وَ لَقَدْ کَرَّمۡنَا بَنِیۤ اٰدَمَ وَ حَمَلۡنَاہُمۡ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقۡنَاہُمۡ مِّنَ الطَّیِّبٰتِ وَ فَضَّلۡنَاہُمۡ عَلَی کَثِیۡرٍ مِّمَّنۡ خَلَقۡنَا تَفۡضِیۡلًا»
۹. سوره جائیه، آیه ۱۳: «وَ سَخَّرَ لَکُمۡ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِی الْاَرْضِ جَمِیۡعًا مِّنۡہُ اِنَّ فِی ذٰلِکَ لَاٰیٰتٍ لِّقَوۡمٍ یَّتَفَكَّرُوۡنَ»
۱۰. سوره توبه، آیه ۷۰: «اَلَمْ یَاۡتِہُمۡ نَبَا الَّذِیۡنَ مِنْ قَبۡلِہُمۡ قَوۡمِ نُوۡحٍ وَ عَادَ وَ ثَمُوۡدَ وَ قَوۡمِ اِبۡرٰہِیۡمَ وَ اَصۡحَابِ مَدَیۡنَ وَ الْمُؤَتَفٰکَاتِ اَتَّہُمۡ رُسُلُہُمۡ بِالۡبَیِّنٰتِ فَمَا کَانَ اللّٰهُ لَیۡظَلِمَہُمۡ وَ لٰکِنۡ کَانُوۡا اَنۡفُسَہُمۡ یَظَلِمُوۡنَ» و سوره ذاریات، آیه ۵۶: «وَ مَا خَلَقۡتُ الْجِنَّ وَ الْاِنۡسَ اِلَّا لِیَعۡبُدُوۡنَ»

این استعدادهای اعطایی خداوند، انسان را در مقام قبلة کُلّ موجودات و مقصد مطلوب سیر و سفر دراز سائرین قرار داده است؛ چنان که در سلسله مراتب، هر دسته از موجودات، رو به موجود والاتر از خود، در حیثیت وجودی پیش می‌رود، به مقام ثمرگی می‌رسد و به اقیانوس بیکرانی می‌پیوندد که ماندگاری تا همیشه را برایش به ارمغان می‌آورد. به قول جناب مولانا:

مداری کاندرا آن سیر جماد است
نباتش مرکز عشق و وداد است
چو حیوان مرکز دور نبات است
مر حیوان را به انسان التفات است
بود انسان به دور عقل دائر
که حق مطلق است و نور قاهر
که حسن مطلق است و مبدأ کل
بود او قبلة کُلّ، ملجا کُلّ

استوار یافته بر رکن عدالت

دولت کریمه، برکشیده خداوند متعال به دست حضرت خلیفة الله، ولی الله الاعظم، چنان که توصیف شد، برای سکنای انسان مؤمن و مستعدی است، با همه ویژگی‌ها و استعدادهای تعریف شده، آکنده از عدالت در آخرالزمان. امیرمؤمنان علی علیه السلام که خود، مصداق اتم انسان کامل بود، فرمودند:

«[این امر] به دست ما آغاز شد و به دست ما پایان می‌یابد. خداوند به وسیله ما، انسان‌ها را در آغاز زمان، رهایی بخشید و به وسیله ما در پایان

جهان، عدالت گسترده می‌شود.»^۱

«همانا به حقیقت، ملک ما از ملک سلیمان بزرگتر و پادشاهی و سلطنت ما از سلطنت و پادشاهی او عظیم‌تر است.»^۲

حضرت خلیفه‌الله، دولت کریمه را برپایه عدالت در همه عرصه‌ها، صحنه‌ها و ساحات برمی‌کشد؛ در هنگامه‌ای که ظلم و بیداد، همه صحنه‌ها، ساحات و عرصه‌های حیات فرهنگی و مادی خلق روزگار را از خود آکنده است. مهم‌ترین استراتژی و اصلی‌ترین هدف دولت مهدوی، ظلم‌ستیزی و عدالت‌گستری است.

«زمین را آکنده از عدل و داد می‌کند؛ آن‌چنان که از ظلم و ستم پر شده باشد.»^۳

عموم مردم با شنیدن واژگان ظلم و عدل، مناسبات حقوقی مراجع قضایی، در وقت وقوع دعوا به ذهنشان متبادر می‌شود؛ اما این دو مفهوم متعالی، بیان مراتب ظلم و عدل، در میان جمیع ساحات وجودی ساکنان ماسوی‌الله، صحنه‌های حیات فردی و اجتماعی و عرصه‌های فرهنگی و مادی جن و انسان است.

از پس هزاران سال رفت و آمد فرهنگ‌ها و تمدن‌های غیرالهی و دولت‌ها

۱. عن أبي الطفيل أن رسول الله ﷺ قال: «بنا فتح الأمر و بنا يختم، و بنا استنقذ الله الناس في أول الزمان، و بنا يكون العدل في آخر الزمان...» (ابن طاووس، علی بن موسی، «التشريف بالمنن في التعريف بالفتن»، قم، مؤسسه صاحب الامر، چاپ اول، ۱۴۱۶ هـ.ق.، ص ۳۲۲).

۲. امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام خطاب به جابر بن عبدالله انصاری فرمودند: «إِنَّ مُلْكَنَا أَكْبَرُ مِنْ مُلْكِ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ وَ سُلْطَانِنَا أَكْبَرُ مِنْ سُلْطَانِهِ...» (استرآبادی، علی، «تأویل آیات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة»، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۹ هـ.ق.، ص ۱۶۹).

۳. «يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا» (این عبارت در بسیاری از روایات مهدوی در کتب شیعه و اهل سنت به چشم می‌خورد؛ برای نمونه ن. ک به: ابن ابی زینب، محمد بن ابراهیم، «الغیبة نعمانی»، ص ۱۸۹؛ ابن بابویه، محمد بن علی، «کمال‌الدین و تمام‌النعمه»، ج ۱، ص ۲۵۷؛ نیشابوری، حاکم، «مستدرک علی الصحیحین»، ج ۴، ص ۶۰۰، ح ۸۶۷۰).

و مدینه‌های برپا شده توسط امپراتوران، سلاطین و خلفا، ظلم و جابه‌جایی حق و باطل، در همهٔ ساحات و صحنه‌ها و عرصه‌های حیات موجودات اتفاق افتاده است و در معنی عدل و ظلم، بحث‌های وسیعی در میان علما، مکاتب فلسفی و شعب مختلف علوم صورت گرفته است.

خداوند متعال، عادل، حکیم و حاکم است و تمامیت هستی غیب و شهود را مبتنی بر حکمت و عدالت، خلق کرده و آن را در همهٔ عوالم و مدارات مستقر و حسب استعداد وجودی مخلوقات، آنان را بهره‌مند از نعمات خود کرده است و جز به عدالت حکم نمی‌راند.

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ؛^۱

خداوند به عدل و احسان و بخشش به نزدیکان فرمان می‌دهد.»

عدالت، وضع و استقرار هر چیز به جای خود و ظلم، خلاف آن، جابه‌جایی و تغییر هر چیز در وضعی غیر حقیقی و ظالمانه است و شامل همهٔ شئون حضور آدمی در هستی می‌شود.

غصب خلافت توسط حاکمان و سلاطین فاقد صلاحیت و حق الهی، یکی از مصادیق ظلم و ارائهٔ تعاریفی غیر حقیقی و جعل شده دربارهٔ انسان و مبدأ و غایت هستی است.

ظلم، به سیاهی، ضلالت و عدم نسبت دارد و در خود و با خود، مرگ و میرندگی نور و هدایت را به ارمغان می‌آورد.

خداوند متعال، مرتفع نمودن همهٔ عناصر ظالمانه در مناسبات و ساحات و عرصه‌های حیات بشر را به دست با کفایت امامی که به عنوان امام عدل و عدالت شناخته می‌شود و برای همین منظور نیز قائم و قیام‌کننده است،

۱. سورهٔ نحل، آیهٔ ۹۰.

می‌سپارد.

خلیفه معصوم و منصوب حضرت حق نیز، ظهور عینی و محل تجلی تام اسم «العدل» است که در اجرای مأموریت الهی خود، ظاهر و باطن دولت کریمه را مبتنی و متکی به عدالت برپا داشته و آن را در همه شئون مادی و فرهنگی مدینه طیبه و مناسبات رعایای خود مرئی می‌دارد.

«پس از آنکه زمین به سبب ستم پیشوایان گمراهی می‌میرد، خداوند متعال آن را با عدالت قائم، به هنگام ظهورش زنده می‌کند.»^۱

آمد و شد دولت‌ها و فراز و فرود تمدن‌ها و فرهنگ‌ها در عصر ائمه ظلم و ضلالت و بروز بحران‌ها و بن‌بست‌ها و مناسبات، از سویی و محقق نشدن عدالت، امنیت و برخورداری مطلوب طبع بندگان خدا اثبات می‌کند که تحقق این گم‌شده همیشه تاریخ بشر در گرو و انتظار برافراشته شدن پرچم امام عادل در کسوت خلیفه‌الله است.

راز این تزلزل و بی‌قراری دولت‌های برکشیده شده توسط مردمی که عالم، معصوم و مأذون نیستند، به همین امر برگشت می‌کند: ظلم. هستی، همین جهان مادی مشهود و ساکنان زمین، همین موجودات مشهود و قابل تجربه نیست. عوالم بسیارند، ساکنان عوالم نیز بسیارند و این همه بر هم تأثیر گذارده و موجب تغییر و تلون می‌شوند. جز این، موجود شریری، چون ابلیس و جنودش حاضر و ناظر و عاملند و مترصد اغواگری و بسط ظلم و فسق و فجور.

کدامین حاکم قادر به شناسایی جمیع این عوالم و ساکنانش و نحوه تعامل و ترتیب مناسبات عادلانه میان آنهاست؟ کدامینشان قادر بر قهر

۱. «يُخَيِّبُهَا اللَّهُ بَعْدَ الْقَائِمِ عِنْدَ ظُهُورِهِ بَعْدَ مَوْتِهَا بِجَسْرِ أُمَّةِ الضَّلَالِ.» (ابن ابی‌زینب، محمد بن ابراهیم، «الغیبه نعمانی»، ص ۲۵).

و غلبه بر ابلیس و جنودش هستند و کدامینشان قادر به هدایت فرزندان آدمی در سیر و سلوک معنوی و روحانی‌اند تا تجربهٔ فلاح و رستگاری دنیوی و اخروی؟ پاسخ معلوم است. هیچ کدام!

«هان ای مردم! به کجا می‌روید؟ و به کجا برده می‌شوید؟ خداوند اول شما را به دست ما هدایت کرد و آخر شما را به دست ما به انجام می‌رساند. اگر شما دولت زودگذر دارید، دولت پایدار از آن ماست. پس از دولت ما دیگر دولتی نخواهد بود؛ زیرا ما اهل عاقبت هستیم و خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: عاقبت از آن پرهیزکاران است.»^۱

با این تعریف که از ایشان و اجداد گرامی‌اشان، با عنوان ائمهٔ عدل یاد می‌شود، سیاست ملک‌داری حضرت نیز بر اصل توزیع عادلانهٔ امکانات و ثروت‌ها استوار می‌شود.

امام محمد باقر (علیه السلام) در پاسخ به این سؤال که حق مردم بر امام چیست، فرمودند:

«تقسیم یکسان (ثروت) میان ایشان و عدالت‌ورزی میان رعایا.»^۲

در برخی فقرات ادعیه و زیارات، خطاب به حضرت ولی عصر (علیه السلام) آمده است:

«السَّلَامُ عَلَى رَبِيعِ الْأَنْامِ وَ نَضْرَةِ الْأَيَّامِ؛^۳

سلام بر بهار آفریده‌ها و خرمی بخش روزگاران.»

۱. «أَيُّهَا النَّاسُ أَيْنَ تَذْهَبُونَ وَ أَيْنَ يُرَادُ بِكُمْ بِنَا هَدَى اللهُ أَوْلَكُمُ وَ بِنَا يَخْتِمُ آخِرَكُمُ فَإِنْ يَكُنْ لَكُمْ مُلْكٌ مُعْجَلٌ فَإِنَّ لَنَا مُلْكًا مُؤَجَّلًا وَ لَيْسَ بَعْدَ مُلْكِنَا مُلْكٌ لِأَنَّ أَهْلَ الْعَاقِبَةِ يَقُولُ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ - وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ.» (کلینی، محمد بن یعقوب، «الکافی»، ج ۱، ص ۴۷۱).

۲. «يَقْسِمُ بَيْنَهُمْ بِالسُّورِيَّةِ وَ يَغْدِلُ فِي الرَّعِيَّةِ...» (کلینی، محمد بن یعقوب، «الکافی»، ج ۱، ص ۴۰۵).

۳. مجلسی، محمد باقر، «زاد المعاد - مفتاح الجنان»، بیروت، مؤسسهٔ الأعلمی للمطبوعات، چاپ اول، ۱۴۲۳ هـ.ق.، ص ۵۴۱.

بسط ظلم، بساط بهار حقیقی را از فرش زمین پیراسته و پاییز و زمستانی سخت را بر جمیع نباتات و حیوانات، جن و انس جاری می‌سازد. از این رو بحران‌های چند وجهی در آسمان و زمین نمودار می‌شود. بسط عدالت، باعث بازپروری جان و نهاد آدمیان، پوست انداختن زمین و تجدید عهد با اسم حی و اسم عدل خداوند، یعنی حضرت ولی عصر علیه السلام می‌شود. بدین سبب، سرزندگی و نشاط - حاصل از بسط عدالت - به میان طبیعت نیز برگشت می‌کند.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

«پس بشارت باد بر زمین! به واسطه عدل [ظهور امام عادل و بسط عدالت]. آسمان، باران‌هایش را فرو می‌ریزد. درختان میوه‌های خود را آشکاتر می‌سازند. زمین گیاهان خود را بیرون می‌فرستد و برای ساکنان خود را می‌آراید.»^۱

به سبب عدالت، نه صورت خلقی و ظاهر مخلوقات، بلکه باطن و ساحت خلقی مردم نیز متحول می‌شود. گویا فساد و فسق خلقی و خلقی منتشر در زمین و ساحات حیات مادی و فرهنگی مردم، به نحو خاص معطوف ظلم است و با تشریف‌فرمایی امام، تحول در جان نیز اتفاق می‌افتد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله در وصف مردم آن روز می‌فرمایند:

«در هنگام ظهور مهدی علیه السلام، مردی از فرزندان این مرد...»

و با دست به علی بن ابی طالب علیه السلام اشاره می‌کنند،

«خداوند به وسیله او دروغ و دروغگویی را نابود می‌سازد، خوی درندگی

۱. «فَتَسْتَبِشِرُ الْأَرْضُ بِالْعَدْلِ، وَ تُغْطِي السَّمَاءُ قَطْرَهَا، وَ الشَّجَرُ ثَمَرَهَا، وَ الْأَرْضُ نَبَاتَهَا، وَ تَتَزَيَّنُ الْأَرْضُ لِأَهْلِهَا.» (حلی، حسن بن سلیمان، «مختصر البصائر»، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، چاپ اول، ۱۴۲۱ ه.ق.، ص ۴۷۳).

و ستیزه‌جویی سگی را از بین می‌برد و ذلت بردگی را از گردن آنها برمی‌دارد.^۱

احیاگری؛ صفت بارز دولت مهدوی

امام زمان علیه السلام خلیفه الهی بر زمین است و به اقتضای این مقام و در مقام مظهریت در ربوبیت، به پرورش جان‌ها و هدایت موجودات، به نحو عام و انسان‌ها، به نحو خاص می‌پردازد و هر موجود را به اقتضای استعداد و استحقاق وجودی‌اش به کمالات شایسته نائل می‌سازد.

امام عصر علیه السلام می‌فرماید:

«ما - اهل بیت - آفریده و حاصل صنعت‌گری پروردگارمان هستیم و تمام مردم صنایع مایند.»^۲

این سخن در وجهی، ناظر بر امکان وساطت آن ذوات مقدسه در خلق موجودات است؛ به اذن الله و در وجهی دیگر، ناظر بر مقام ربوبیت و پرورش ایشان است درباره سایر موجودات.

این سخن در معنی شراکت در امر خلقت نیست؛ چنان‌که مسیحیان، عیسی مسیح علیه السلام را نه مخلوق، بلکه شریک خداوند می‌شناسند؛ بلکه امام علیه السلام در مظهریت اسماء و صفات در طول اسماء الله، واجد عالی‌ترین مرتبه از صفات کمالی‌اند؛ به اذن الله و از این رو «مقلب القلوب و الابصار» و «محول الحال و الاحوال» هستند.

۱. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ: «فَعِنْدَ ذَلِكَ خُرُوجُ الْمَهْدِيِّ وَهُوَ رَجُلٌ مِنْ وَدَّ هَذَا - وَ أَسَارَ بَيْدَهُ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ - بِهِ يَمْحَقُ اللَّهُ الْكُذْبَ وَ يَذْهَبُ الزَّمَانُ الْكَلْبَ وَ بِهِ يُخْرِجُ ذَلَّ الرِّقِّ مِنْ أَعْنَاقِكُمْ.» (طوسی، محمّد بن الحسن، «الغیبه طوسی»، ص ۱۸۵).

۲. «نَحْنُ صَنَائِعُ رَبِّنَا وَ الْخَلْقُ بَعْدُ صَنَائِعُنَا...» (طوسی، محمّد بن الحسن، «الغیبه طوسی»، ص ۲۸۵؛ طبرسی، احمد بن علی، «الإحتجاج علی أهل اللجاج»، ج ۲، ص ۴۶۷).

علم کامل و اذن کامل حضرت خلیفه الله اقتضا می کند که از وضع همه ماسوی الله با خبر، بر احوالشان محیط و البته مؤثر در احوالاتشان باشند. از این روست که حضرت می فرمایند:

«علم ما به اخبار (احوال) شما احاطه دارد و چیزی از اخبار شما بر ما پوشیده نمی ماند.»^۱

نه تنها به احوال تک تک امور بندگان خدا که ذیل خلافت ایشان روزی خوانند آگاهی دارند؛ بلکه عالم را رهبری و هدایت می کنند و با انگشت اشارت، هزاران بلا را از پیش پای مؤمنان و شیعیانشان مرتفع می سازند؛ مگر نه آنکه فرمودند:

«ما در رعایت شما کوتاهی نمی کنیم و یاد شما را از خاطر نبرده ایم که اگر جز این بود، گرفتاری ها بر شما روی می آورد و دشمنانتان شما را ریشه کن می ساختند. از خدا بترسید و از ما پشتیبانی کنید.»^۲

شیعیان و محبان اهل بیت (علیهم السلام) و سایر بندگان به شرط تقوا و تسلیم در برابر اوامر و نواهی ایشان، مشمول عنایت خاص شده و به سرچشمه های اصلی برخوردار و نعمت می رسیدند.

«از خداوند بترسید و تقوا پیشه کنید و تسلیم ما شوید و کار را به ما واگذارید. بر ماست که شما را از سر چشمه سیراب برگردانیم؛ چنان که بردن شما به سرچشمه از ما بود. در پی کشف آنچه که از شما پوشیده

۱. «فَإِنَّا نَحِيطُ عِلْمًا بِأَنْبَاءِكُمْ وَ لَا يَغُزُبُ عَنَّا شَيْءٌ مِنْ أَخْبَارِكُمْ...» (قطب الدین راوندی، سعید، «الخرائج و الجرائح»، قم، چاپ اول، ۱۴۰۹ هـ.ق.، ج ۲، ص ۹۰۲؛ طبرسی، احمد بن علی،

«الإحتجاج علی أهل اللجاج»، ج ۲، ص ۴۹۷.)

۲. «إِنَّا غَيْرُ مُهْمِلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ وَ لَا نَاسِينَ لَذِكْرِكُمْ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَنَزَلَ بِكُمْ اللَّأْوَاءُ وَ اضْطَلَمْتُمْ الْأَعْدَاءُ فَاتَّقُوا اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ وَ ظَاهِرُونَا عَلَى أَنْتِبَاشِكُمْ...» (طبرسی، احمد بن علی، «الإحتجاج علی أهل اللجاج»، ج ۲، ص ۴۹۷.)

شده است، نروید. مقصد خود را با دوستی ما بر اساس راهی که روشن است، قرار دهید.»^۱

این سخن، به معنی ضرورت تنظیم همه عقربه‌ها و جهت‌گیری‌ها در جزء و کل به سوی ولی الله الاعظم علیه السلام است و از آنجا که ایشان، خود صراط الله، سبیل الله و باب الله هستند، همراهان و همراهی‌کنندگان خود را نیز به سرچشمه رحمانیت و رحیمیت حضرت حق می‌رسانند و جسم و جان ایشان را آکنده از لقمه‌های نورانی و سعادت دنیوی و اخروی می‌سازند. این امر در زمان غیبت، درباره و برای هر کس که بر این امر و فرمان، مشی کند، جاری می‌شود و در زمان ظهور نیز عمومیت می‌یابد، لذا فرموده‌اند، در عصر ظهور، نه تنها زمین همه استعداد، زاینده‌گی و گنج‌های خود را بیرون می‌ریزد، به اقتضای شرایط آن عصر، بلکه ساکنان دولت کریمه نیز به منتها الیه برخورداری می‌رسند. امام محمدباقر علیه السلام فرمودند: «همانا به حقیقت، اگر این امر (قیام) روی دهد، به هر یک از شما نیروی چهل تن داده می‌شود.»^۲

افزایش توانایی، جسم و جان و ظاهر و باطن را شامل است. «و دل‌هایتان مانند پاره‌های آهن می‌شود که اگر با آنها بر کوه‌ها بزنند، از جا کنده می‌شوند.»^۳

در حدیث دیگری از امام محمدباقر علیه السلام آمده است:

۱. «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ سَلِّمُوا لَنَا وَ رَهُوا الْأَمْرَ إِلَيْنَا فَعَلَيْنَا الْإِضْدارُ كَمَا كَانَ مِنَّا الْإِيرَادُ وَ لَا تُحَاوِلُوا كَشْفَ مَا غَطَّيْنَا عَنْكُمْ وَ لَا تَمِيلُوا عَنِ الْيَمِينِ وَ تَعْدِلُوا إِلَى الشَّمَالِ وَ اجْعَلُوا قُصْدَكُمْ إِلَيْنَا بِالْمَوَدَّةِ عَلَى السَّنَةِ الْوَأَضْحَى...» (طوسی، محمد بن الحسن، «الغیبه طوسی»، ص ۲۸۶).

۲. «إِنَّهُ لَوْ قَدْ كَانَ ذَلِكَ أُعْطِيَ الرَّجُلُ مِنْكُمْ قُوَّةَ أَرْبَعِينَ رَجُلًا...» (کلینی، محمد بن یعقوب، «الکافی»، ج ۸، ص ۲۹۴).

۳. «وَ جَعَلْتُ قُلُوبَكُمْ كَزَبْرِ الْحَدِيدِ لَوْ قُدِفَ بِهَا الْجِبَالُ لَقَلَعَتْهَا...» (کلینی، محمد بن یعقوب، «الکافی»، ج ۸، ص ۲۹۴).

«هنگامی که قائم ما قیام کند و مهدی ما ظهور کند، مردان از شیر، شجاع‌تر
و از نیزه، بران‌تر می‌شوند.»^۱

دریافت نگارنده از روایات یادشده و تحوّل در احوال مؤمنان، پس از واقعه
شریف ظهور، این است که تحت ولایت تصرفی و تکوینی امام مهدی عج،
مؤمنان مراتب توحیدی را طی کرده و واجد و صاحب مراتبی از ولایت
تکوینی و تصرفی می‌شوند.

در عصر غیبت، برخی از اولیاءالله در سیر و سلوک و طیّ مراتب معرفتی،
صاحب مدارج و مقاماتی از ولایت تکوینی - حسب اقتضا و استعداد
وجودی‌اشان به اذن الله و اذن امام معصوم علیه السلام - بودند.

از آنجا که کمالات مطلق و لایتناهی خداوند، یعنی صفات جمالی،
از قبیل علم، قدرت، حیات و اراده، به نحو تامّ و اتّسمّ در امام معصوم و
منسوب از خاندان رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله حاضر است، هرگاه بنده‌ای در
پرتو پیمودن راه اطاعت از ایشان، در مسیر کمالات معنوی گام بردارد و
طیّ طریق کند، صاحب کمالات وجودی شده و مراتبی از علم و قدرت و
اراده را به اذن الله حاصل می‌آورد.

حدیث «قرب نوافل» ناظر بر همین معناسست. این حدیث قدسی را
خداوند خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

«هیچیک از بندگانم، به من تقرّب نجوید با عملی که نزد من محبوب
تر باشد از آنچه بر او واجب کرده‌اند و به درستی که به وسیله نافلة‌ها
به من تقرّب می‌جوید تا آنجا که من دوستش می‌دارم و چون دوستش

۱. جابر عن أبي جعفر عليه السلام قال: «إن الله عزّ و جلّ يُلقِي في قلوب شيعتنا الرُّغْبَ فَإِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَ
ظَهَرَ مَهْدِينَا كَانَ الرَّجُلُ أَجْرًا مِنْ لَيْثٍ وَ أَمْضَى مِنْ سِنَانٍ.» (اربلی، علی بن عیسی، «کشف الغمّة فی
معرفة الأئمّة عليهم السلام»، ج ۲، ص ۱۳۳).

دارم، آنگاه گوش او می‌شوم که با آن می‌شنود و چشمش می‌شوم که با آن می‌بیند و زبانش می‌گردد که با آن سخن می‌گوید و دستش می‌شوم که با آن می‌گیرد. اگر بخواندم، اجابتش می‌کنم و اگر خواهشی از من کند، به او می‌دهم.»^۱

یکی از آثار کمال نفس، تصرف در جهان طبیعت است. به عبارت دیگر، جهان مادی و طبیعی، مطیع و تحت فرمان انسان قرار می‌گیرد و باعث اعمال خارق‌العاده و کرامات می‌شود.

قدرت‌نمایی و کرامات انبیاء و اولیاء از همین جنس و حاصل کمالات نفسانی ایشان است.

در حدیثی، به سند معتبر از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمودند: «همانا به حقیقت آن هنگام که قائم ما قیام کند، خداوند عزوجل شنوایی و بینایی شیعیان ما را چنان نیرو و توانایی‌ای می‌دهد که نیازی به پیک میان ایشان و قائم نیست. قائم از همان جای خود با آنان سخن می‌گوید و آنها صدایش را می‌شنوند و او را می‌بینند.»^۲

در حدیث دیگری نیز امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«مؤمن در روزگار قائم (علیه السلام) در مشرق است و برادرش را در مغرب می‌بیند

۱. عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فِي حَدِيثٍ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ قَالَ: «وَمَا يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ عَبْدٌ مِنْ عِبَادِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْهُمَا فَرَضَيْتُ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّىٰ أَحِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ إِذَا سَمِعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا إِنْ دَعَانِي أَجَبْتُهُ وَ إِنْ سَأَلَنِي أَعْطَيْتُهُ.» (کلینی، محمد بن یعقوب، «الکافی»، ج ۲، ص ۳۵۲؛ شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، «وسائل الشیعه»، قم، مؤسسه آل‌البیت (علیهم السلام)، چاپ اول، ۱۴۰۹ ه.ق.، ج ۴، ص ۷۲.)

۲. أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) يَقُولُ: «إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ مَدَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِشِيعَتِنَا فِي أَسْمَاعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ حَتَّىٰ لَا يَكُونُ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقَائِمِ بَرِيدٌ يَكَلِّمُهُمْ فَيَسْمَعُونَ وَ يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ وَ هُوَ فِي مَكَانِهِ.» (کلینی، محمد بن یعقوب، «الکافی»، ج ۸، ص ۲۴۱.)

و همین‌گونه کسی که در مغرب است، برادرش را در مشرق می‌بیند.^۱ برخلاف تصویری که برخی از روی ساده‌لوحی، افزایش این توانایی را در فناوری و تکنولوژی، مانند موبایل و ماهواره می‌شناسند، از امام علیه السلام که واجد ولایت تصرفی به نحو تام است و شیعیانش که مدارجی و مراتبی از آن ولایت را احراز کرده‌اند، بعید و قبیح است که از دستاوردهای تکنولوژیک که عموماً حاصل آمده از علم تجربی مشرکان و منکران است، استفاده کنند؛ بلکه این‌همه، نشان از ارتقای روحی مؤمنان و طی مراتب خاص ولایی ایشان است که در زمان ظهور اتفاق می‌افتد. حتی چشمان آنها ناظر و توانا در دیدار موجوداتی، چون اجنه و ملائک می‌شود و مأموران و قضات امام، حکم خود را به‌عینه، در کف دست مشاهده می‌کنند.

از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام روایت شده است که فرمودند: «هنگامی که قائم قیام کند، خداوند به فرشتگانش فرمان می‌دهد که بر مؤمنان سلام دهند و در مجلس‌هایشان با آنها بنشینند و چون هر یک از آنان نیازی پیدا کند، قائم علیه السلام یکی از فرشتگان را می‌فرستد تا او را بیاورد و آن فرشته او را با خود به نزد قائم علیه السلام می‌آورد و نیازش را برآورده می‌سازد و سپس او را باز می‌گرداند. برخی از مؤمنان، میان ابرها سیر می‌کنند و برخی از آنها با فرشتگان پرواز می‌کنند و برخی همراه فرشتگان، پیاده می‌روند و برخی از آنها از فرشتگان پیشی می‌گیرند و برخی از آنها در جایگاهی هستند که فرشتگان، محاکمه خودشان را نزد آنها می‌آورند و مؤمنان نزد خداوند، گرامی‌تر از فرشتگانند و قائم علیه السلام

۱. ابن مسکنان قال سمعت أبا عبد الله علیه السلام يقول: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ فِي زَمَانِ الْقَائِمِ وَهُوَ بِالْمَشْرِقِ لَيَرَى أَخَاهُ الَّذِي فِي الْمَغْرِبِ وَكَذَا الَّذِي فِي الْمَغْرِبِ يَرَى أَخَاهُ الَّذِي فِي الْمَشْرِقِ.» (مجلسی، محمد باقر، «بحار الأنوار»، ج ۵۲، ص ۳۹۱).

برخی از آنها را قاضی میان صد هزار فرشته می‌کند.^۱
آیا این همه جز افزایش مراتب کمالی و طیّ مدارج ولایت تکوینی و
تصرّفی است که برای مؤمنان در آن عصر اتفاق می‌افتد؟

۱. عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرُّضَائِيِّ قَالَ: «إِذَا قَامَ الْقَائِمُ، يَا مَرْءَ اللَّهِ الْمَلَائِكَةُ بِالسَّلَامِ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ، وَالْجُلُوسِ مَعَهُمْ فِي مَجَالِسِهِمْ، فَإِذَا أَرَادَ وَاحِدٌ حَاجَةً أَرْسَلَ الْقَائِمُ مِنْ بَعْضِ الْمَلَائِكَةِ أَنْ يَحْمِلَهُ، فَيَحْمِلُهُ الْمَلَكُ حَتَّى يَأْتِيَ الْقَائِمَ، فَيَقْضَى حَاجَتَهُ، ثُمَّ يَرُدُّهُ. وَ مِنْ الْمُؤْمِنِينَ مَنْ يَسِيرُ فِي السَّحَابِ، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَطِيرُ مَعَ الْمَلَائِكَةِ، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي مَعَ الْمَلَائِكَةِ مَشْيًا، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْبِقُ الْمَلَائِكَةَ، وَ مِنْهُمْ مَنْ تَتَحَاكَمُ الْمَلَائِكَةُ إِلَيْهِ؛ وَ الْمُؤْمِنُونَ أَكْرَمَ عَلَى اللَّهِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ؛ وَ مِنْهُمْ مَنْ يُصَيِّرُهُ الْقَائِمُ قَاضِيًا بَيْنَ مِائَةِ أَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ.» (طبري أملی صغیر، محمّد بن جریر، «دلائل الإمامة»، قم، بعثت، چاپ اول، ۱۴۱۳ هـ ق، ص ۴۵۴).

غایت‌انگاری و صیوریت در تفکر دینی

صیوریت به معنی گردیدن، شدن، گشتن و میل کردن به سوی کسی بوده و این واژه در فرهنگ فارسی، در معنی از حالتی به حالت دیگر درآمدن هم آمده است.^۱

در نظام خلقت، هیچ موجودی عبث و بیهوده خلق نشده؛ چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید:

«أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ؟»^۲

آیا پنداشته‌اید که شما را بیهوده آفریده‌ایم و اینکه شما به سوی ما بازگردانده نمی‌شوید؟»

عَبَث، انجام کاری بی‌فایده و هر آنچه هدفی درست نداشته باشد، معنی می‌شود.

شخصی از حضرت امام صادق (علیه السلام) می‌پرسد: چرا خداوند دست به آفرینش زده است؟

فرمودند:

۱. دهخدا، علی، «لغت‌نامه»؛ ذیل واژه.

۲. سوره مؤمنون، آیه ۱۱۵.

«خداوند مخلوقات را بیهوده نیافریده و آنها را بیهوده رها نکرده است؛ بلکه برای اظهار قدرتش آنها را آفریده است و آنها را به اطاعتش تکلیف نموده تا به سبب آن، به خشنودی او دست یابند و آنها را نیافرده تا از آنان سودی ببرد یا به واسطه آنها دفع ضرر نماید؛ بلکه آفریده است تا به آنان نفعی برسد و به بهشت جاوید برساند.»^۱

در روایت دیگری مسعدة بن زیاد از حضرت صادق علیه السلام پرسید: ما برای شگفتی آفریده شدیم؟

فرمودند: «نه.»

گفت: برای فنا آفریده شدیم؟

فرمودند

«نه. برای بقا. چگونه بهشتی که از بین نمی‌رود و آتشی که خاموش

نمی‌شود، فنا می‌یابد؛ اما بگو: ما از خانه‌ای به خانه دیگر می‌رویم.»

و بار سوم فرمودند: «خداوند هر چیزی را برای چیزی آفریده است.»^۲

واضح می‌نماید که بازگشت به سوی خداوند متعال «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»^۳ و تجربه بهشت برین که عین طهارت و کمال مادی و معنوی است، بدون کسب کمالات لازم در طول حیات بر عرصه زمین متعذر و

۱. جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عِمَارَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَأَلْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ ع فَقُلْتُ لَهُ لِمَ خَلَقَ اللَّهُ الْخَلْقَ؟ فَقَالَ عليه السلام: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَخْلُقْ خَلْقَهُ عَبَثًا وَ لَمْ يَشْرِكْهُمْ سُوءِي بَلْ خَلَقَهُمْ لِإِظْهَارِ قُدْرَتِهِ وَ لِيُكَلِّفَهُمْ طَاعَتَهُ فَيَسْتَوْجِبُوا بِذَلِكَ رِضْوَانَهُ وَ مَا خَلَقَهُمْ لِيَجْلِبَ مِنْهُمْ مَنْفَعَةٌ وَ لَا لِيُدْفَعَ بِهِمْ مَضْرَرَةٌ بَلْ خَلَقَهُمْ لِيَنْفَعَهُمْ وَ يُوَصِّلَهُمْ إِلَى نَعِيمِ الْأَبَدِ.» (ابن بابويه، محمد بن علي، «علل الشرائع»، ج ۱، ص ۹)

۲. عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ زِيَادٍ قَالَ: قَالَ رَجُلٌ لَجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنَّا خُلِقْنَا لِلْعَجَبِ؟ قَالَ عليه السلام: «وَمَا ذَاكَ اللَّهُ أَنْتَ؟» قَالَ: خُلِقْنَا لِلْفَنَاءِ؟ فَقَالَ عليه السلام: «مَهْ يَا ابْنَ أَخٍ خُلِقْنَا لِلْبَقَاءِ وَ كَيْفَ تَفْنَى جَنَّةٌ لَا تَبِيدُ وَ نَارٌ لَا تَخْمَدُ وَ لَكِنْ قُلْ إِنَّمَا نَتَحَرَّكُ مِنْ دَارٍ إِلَى دَارٍ.» (ابن بابويه، محمد بن علي، «علل الشرائع»، ج ۱، ص ۱۱)

۳. سورة بقره، آیه ۱۵۶.

غیر ممکن است؛ از این رو هر موجود عاقل و مختار (جنّ و انس) ناگزیر به جلب آن کمالات و ارتقای از مقامات پست به مقامات و مدارج عالی است. این ارتقاء و ارتفاع، پیش از آنکه ناظر بر ترقی و تغییر در صورت ظاهری حیات آدمی باشد، ناظر بر دیگرگونی و تحول در عالم درونی و باطنی است. غایت (غایة) را پایان، نهایت، سرانجام و پایان کار تعریف کرده‌اند.^۱

آخرت‌نگری و معاداندیشی یکی از کلیدی‌ترین مفاهیم در تفکر دینی و جهان‌بینی الهی است. در این دیدگاه، مرگ پایان راه نیست؛ بلکه آغاز زندگی اصیل است و آدمی از لحظه‌ای که پوست ترکانده و پا در وادی مرگاندیشی و مرگ‌آگاهی می‌گذارد، حیات انسانی و حقیقی را آغاز می‌کند. به عبارتی، در این حوزه نظری، انسان برای مرگ آفریده شده است و البته، مرگ به معنی فنا و نیستی نیست.

مرگاندیشی، صاعقه‌ای غفلت‌شکن است که باعث می‌شود آدمی با خروج از پوسته دنیا به مغز آن، یعنی حیات ماندگار و ابدی رهنمون شود. آنان که غرقه زندگی این جهانی (عالم فانی) شده‌اند، مرگ و موت را مترادف با فوت و نیست شدن انگاشته و از آن می‌گریزند؛ در حالی که در مکتب ادیان توحیدی، آدمی می‌آموزد که از اولین لحظه تولد، پا در جاده مرگ گذارده و هر لحظه در حال مردن و کوچ کردن به سوی سرای باقی است. عالم باقی در برابر عالم فانی، همه بودن و ماندگاری همیشگی و بی‌مرگی ابدی را در خود دارد.

جناب مولانا در دفتر ششم از «مثنوی»، این معنا را به خوبی باز کرده و می‌فرماید:

۱. دهخدا، علی اکبر، «لغت‌نامه».

راست گفتست آن سپهدار بشر
 که هر آنک کرد از دنیا گذر
 نیستش درد و دریغ و غبن موت
 بلکه هستش صد دریغ از بهر قوت
 که چرا قبله نکردم مرگ را
 مخزن هر دولت و هر برگ را
 قبله کردم من همه عمر از حَوْل^۱
 آن خیالاتی که گم شد در اجل
 حسرت آن مردگان از مرگ نیست
 زانست کاندرا نقش‌ها کردیم ایست

ایستایی در حوزه فرهنگ و معارف توحیدی معنا ندارد. جمله موجودات ساکن عالم ماسوی‌الله (عالم امکان)، متناسب با وسعت وجودی‌اشان در حال سیر و سفر دراز تا به آخر، یعنی فنا فی‌الله هستند. آنچه در این حوزه از آن به عنوان غایت یاد می‌شود، حرکت هدفمند موجودات به سوی مقصدی معین و تعریف شده است.

وقتی از غایت و مقصد سخن به میان می‌آید، این مطلب در خودش، همه معنی حرکت، سیر و سرانجام نقطه پایانی و رسیدن را مستتر دارد. موضوع مرگ، معاد، بهشت و دوزخ، ارسال رسل و حتی مهدویت و موعودگرایی نیز که از پایان، شدن و تجربه حیات طیبه و اسپس حیات این‌جهانی و کثیف سخن می‌گویند، در نسبت با غایت‌اندیشی قابل شناسایی هستند؛ چنان‌که فرمایند:

«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ

۱. حَوْل یعنی کج‌بینی.

لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ^۱

او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین درست فرستاد تا آن را بر هر چه دین است، پیروز گرداند؛ هر چند مشرکان خوش نداشته باشند.» از این آیه و سایر آیات مشابه یافت می‌شود که همه در حال سیر و سفر به سوی غایتی روشنند؛ بلکه به‌رغم خواست مشرکان و منکران، در فصلی خاص از حیات بر عرصه زمین، دین حق به تمامی ظاهر شده و جهانی آکنده از پاکی فراروی بشر قرار خواهد داد.

این امر، حقیقتی مقدر شده و سنتی ثابت ولایت‌غیر است که زمین، پس از دست به دست گشتن‌ها، سرانجام به دست صالحان خواهد افتاد.

«وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»^۲

و در حقیقت در زبور، پس از «تورات» نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد.»

خداوند کریم از این استقرار و قرار زمین در دست صالحان و میراث‌بران مستضعف، به عنوان «اراده خاص» خود یاد کرده و فرموده است؛

«وَأَنْتُمْ أَنْ تَمُنُّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أُتْمَةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»^۳

و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین، فرو دست شده بودند، منت نهیم

و آنان را پیشوایان [مردم] گردانیم و ایشان را وارث [زمین] کنیم.»

این امر با فطرت کمال‌طلبی و جان بی‌قرار آدمی، نسبت تمام دارد. به عبارتی، آدمی بر این مدار و مرام آفریده شده و همواره خارج از ظرف زمانی

۱. سوره توبه، آیه ۳۳.

۲. سوره انبیاء، آیه ۱۰۵.

۳. سوره قصص، آیه ۵.

و مکانی، سر در پی رفتن و جست و جو گذاشته و همواره طالب مرگ و حیات‌های پی در پی است تا آن زمان که لباس حیات مادی این جهانی از تن کنده و لباس حیات جاودانه پوشد.

وظیفه انبیای الهی و کتب آسمانی، بازدارندگی، کنترل و هدایت این موجود است تا مبادا در طی فراز و نشیب حیات این جهانی، غرقه هواجس تفسانی و وساوس شیطانی شده و مقصد و غایت را گم کند و همه دارایی خدادادی‌اش را از کف بدهد،

کلام و حیانی خداوند متعال از این تحوّل و دگرگونی شدن، به عنوان «صیوریت» یاد کرده است.

اگر میل به حرکت و دگرگونی ذاتی نهاده شده در فطرت را از انسان سلب کنند، در ایستابی و انفعال تمام، جان خواهد داد.

آمد و شد فرهنگ‌ها و تمدن‌ها، باطن همه جنگ‌ها و جدال‌ها، روح همه آثار هنری، ذوقی و شاعرانه و جان همه عبادت عابدان و زاهدان و سیر و سلوک عارفان به همین امر ذاتی، بازگشت می‌کند.

به عبارتی، آدمی، دانسته و ندانسته، در اثر میل باطنی، سر در پی وضع بهتر و کمال والاتر دارد و گاه در اثر جهل و نادانی یا وساوس شیطانی، مسیر را اشتباه گرفته و به بیراهه می‌رود.

آنکه سیر الی الله می‌کند، به لقای خداوند رحمان الرحیم می‌رسد و آنکه در حرکتی معکوس، به حق پشت می‌کند، در مسیری معکوس، به ملاقات «اشد المعاقبین»^۱ می‌رسد.

به هر روی، صیوریت، تغییری تدریجی است که موجودی، تحت مراقبت و ارشاد ربّانی آن را تجربه و مرتبه به مرتبه بر کشیده می‌شود. برای

۱. جوادی آملی، عبدالله، «صورت و سیرت انسان در قرآن»، نشر اسوه، ص ۱۰۰.

صیوریت، معنی انتقال یافتن از حالتی به حالت دیگر را نیز ذکر کرده‌اند:
«التَّنْقِلُ مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ»^۱

در واژه صیوریت همه معنی تحوّل و دگرگونی نهفته است.

در دعای تحویل سال، مؤمنان از آستان خداوند متعال طلب تحوّل احوال خود کرده و متقاضی تبدیل حال بد به حال حسنه می‌شوند و می‌گویند:

«يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ وَالْأَبْصَارِ يَا مُدَبِّرَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ يَا مُحَوِّلَ الْحَوَالِ وَالْأَخْوَالِ حَوِّلْ حَالَنَا إِلَى أَحْسَنِ الْحَالِ؛

ای دگرگون‌کننده قلب‌ها و چشم‌ها! ای گرداننده و تنظیم‌کننده روزها و شب‌ها! ای تغییر دهنده حال انسان و طبیعت! حال ما را به بهترین حال دگرگون فرما!»

مؤمنان، خداوند را متحوّل‌کننده سال، طبیعت و حالات انسان می‌شناسند و امر تحوّل را شأن خداوند متعال و مخصوص ایشان می‌شناسند. از این رو، تحویل حال بد خود را به حال حسن، از او می‌طلبند.

حال احسن برای جنّ و انس، دست‌یابی به مراتب عالی کمالی، حسب وسعت وجودی است.

جمع موجودات، ناگفته و تکویناً طالب و متقاضی این تحوّل و طیّ مراتب تا عالی‌ترین آن هستند و خداوند نیز طریق شدن، تحوّل و صیوریت را هموار ساخته و اسباب آن را فراهم آورده است.

موجودات اسفل و بی‌اراده، همچون نباتات و حیوانات، این صیوریت را از مسیر جذب و هضم در موجودات عالی‌تر از خود تجربه می‌کنند. بیش از آنکه، سقط شده و پایمال شوند.

۱. راغب اصفهانی، حسین بن محمّد، «مفردات الفاظ قرآن»، ص ۴۹۹.

نباتات، مرتبه عالی تر را در هضم شدن در کالبد موجود عالی تر از خود، یعنی حیوانات تجربه می کنند و حیوانات آن را در جذب و هضم در کالبد انسانی.

به عبارتی، چنان که رسیدن به مقام نباتی آرزوی جمادات و نیل به مقام حیوانی، آرزوی نباتات است، تجربه مقام آدمی و بشری مطالبه و آرزوی همه حیوانات است (تکویناً) و همان نیز کعبه مقصود آنان است و آدمی با طی همه مراتب و در صیوریتی تمام، آنگاه که در مقام عالی انسانی جذب و هضم می شود، سیر خود را تمام کرده و کمال خود را حسب وسعت وجودی، به تجربه می نشیند.

بی دلیل نیست که مقام انسان کامل، حضرت ولی الله الأعظم علیه السلام، قطب و قبله عالم امکان معرفی شده است. در حقیقت، انسان کامل گم شده انسان ناقص و طالب کمال است و این کمال طلبی، نه به کالبد حیوانی؛ بلکه به روح متعالی مستقر در کالبد آدمی مربوط است.

به قول جناب مولانا در «مثنوی»، سیر و سفر انسان در درجه اسفل جمادی شروع شده و تا لقاءالله و فنا فی الله استمرار می یابد.

از جمادی مردم و نامی شدم
وز نما مردم به حیوان برزدم
مردم از حیوانی و آدم شدم
پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم
حمله دیگر بمیرم از بشر
تا بر آرم از ملایک پر و سر
وز ملک هم بایدم جستن ز جو
کل شیء هالک الا وجهه
بار دیگر از ملک قربان شوم

آنچ اندر وهم ناید آن شوم
پس عدم کردم چون ارغنون
گویدم که انا الیه راجعون

بدا به حال آدمی که در سیری معکوس، به جای طی مدارج و صیوریت
والا، در درکات سیر کرده و از مقام انسانی چنان نزول کند که در وصفش
گفته شود:

«وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ
لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ
هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ»^۱

و در حقیقت، بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده‌ایم. [چرا
که] دل‌هایی دارند که با آن [حقایق] را دریافت نمی‌کنند و چشمانی دارند
که با آنها نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که با آنها نمی‌شنوند. آنان همانند
چهارپایان، بلکه گمراه‌ترند. [آری] آنها همان غافلانند.»

۱. سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

تجربه مقام ثمرگی؛ مقام معرفت برای انسان

مقام ثمرگی، مقام ظهور و به فعلیت رسیدن همه استعدادهای نهفته در موجود است.

در پاسخ به این سؤال که چرا از امام زمان عج باید گفت و گو کرد؟ یا آنکه چرا این همه در میان ملل و نحل و در طول تاریخ حیات بشر بر زمین، از موعود منتظر سخن به میان آمده است؟ از وجوه مختلف فرهنگی، اجتماعی و روان‌شناختی می‌توان ورود کرد و به تبیین و تفسیر این واقعه پرداخت؛ اما نکته مهم در طرح این سؤال و پاسخ‌ها، ارجاع آن به سرشت و فطرت نوع بشر است. به عبارت دیگر، از آنجا که انتظار، به نحو عام، قرین حیات و بودن انسان است و انتظار تجربه کمال از مسیر انسان کامل، ذاتی وجود اوست، در تبیین این موضوع، ما مواجه با امری الهی هستیم که به خاستگاه روح تعالی طلب برگشت می‌کند؛ عطیة الهی مجرد و نازل شده از حضرت خداوندی بر فرش زمین و در کالبد جسمانی انسان.

در صورت ظاهری حیات، فرزند آدمی، منتظر پای بر زمین می‌گذارد؛ منتظر زندگی می‌کند و در حالتی از انتظار هم روی به عالم باقی می‌گذارد؛ حتی اگر هیچ درجه‌ای از آگاهی و علم درباره معنا و مفهوم انتظار نداشته

باشد. این مطالبه جان اوست که به سوی ساعتی دیگر و روزی دیگرگون
فرا می خواندش.

همواره و در طول تاریخ، فیلسوفان و متکلمان و سایر متفکران، در
جستجوی حقیقتی از انسان، متوجه و متذکر نفس و روح مجرد از ماده
شده و انسان را قائم بدان شناخته‌اند؛ امری قدسی که موجد صفات متعالی
و میل ذاتی انسان به زیبایی، پرستش، کمال و... است.

اشاره آیه کریمه

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ»^۱

همانا ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم...

و

«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ»^۲

به راستی انسان را در نیکوترین اعتدال آفریدیم.

متوجه کرامت و استعداد ذاتی انسان است؛ همان که او را از سایر
موجودات ساکن عالم امکان مستثنا ساخته و دانه رشد یابنده و بارور شونده
مقام خلیفه‌اللهی را در خانه جانش، به ودیعه گذارده است.

خداوند متعال در «قرآن کریم» فرموده است:

«أَخْرَجَكُم مِّن بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا»^۳

خداوند شما را از شکم مادر خارج ساخت؛ در حالی که هیچ چیز

نمی دانستید.

به عبارتی، اعلام می فرماید که:

۱. سوره اسراء، آیه ۷.

۲. سوره تین، آیه ۹۵.

۳. سوره نحل، آیه ۱۶.

ای انسان! تو در مرتبه استعداد محض از مادر زاده می شوی و حسب آن همه استعداد و قوه ذاتی، به راه می افتی تا جمله استعدادت به فعلیت برسد.

کرامت اعطایی خداوند به انسان، چه از حیث ساختمان جسمانی انسان باشد یا از لحاظ ساختمان وجودی، امکان و استعدادی را به وی بخشیده که او را سرآمد سایر موجودات ساخته است.

تکریم انسان به واسطه دارا بودن عقل، برتر از بسیاری دیگر از استعدادها و نعمتها، انسان را در تشخیص صلاح از فساد، حق از باطل، خیر از شر و سرانجام حسن از قبح یاری می دهد تا در جاده بلند زندگی، همه پله های سعادت را طی کرده و به مدارج عالی کمالی برسد. از همین مسیر، سیر اکمالی ظاهری و باطنی حاصل آمده و آدمی واجد کمال و جمال مقام خلیفة اللہی می گردد.

امام محمد باقر علیه السلام در بیان این تکریم و اعزاز فرزندان آدمی می فرماید: «خداوند روح کافر را تکریم نکرده است؛ لیکن روح مؤمن را همواره گرامی می دارد.»^۱

پر واضح است که این کرامت و عزتمندی، متوجه مقام انسانیت و حقیقت انسان است؛ و گرنه عالم ملکی و مصالح موجود در عالم ماده، به هر درجه از ارزش هم که برسند، مشمول خطاب کرامت و عزت خداوندگار هستی نمی شوند؛ چنان که موتور محرک و باعث به حرکت درآمدن استعدادهای آدمی و شکوفا شدن آنها نیز بیش از آنکه محصول مصالح مادی متشکله

۱. قال: «إنَّ الله لا یکرّم روح الکافر، و لکن کرّم أرواح المؤمنین.» (قمی مشبهدی، محمّد بن محمّد رضا، «تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب»، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات، چاپ اول، ۱۳۶۸ ه. ش.، ج ۷، ص ۴۵۱).

جسم انسانی باشد، محصول نفس و ذات کمال طلب ایستایی ناپذیر آدمی است.

عالی ترین سند این مدعا، آیه مبارکه «سوره حجر» است؛ آنجا که به نحوی خاص و استثنایی درباره این گل سرسبد آفرینش فرموده است:

«فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ»^۱

هنگامی که کار آن را به پایان رساندم و از روح خود در آن دمیدم، همگی برای او سجده کنید.»

مرحوم امام خمینی رحمته الله علیه در توصیف انسان فرموده است:

انسان یک موجودی است که خدای تبارک و تعالی تا حالا او را خلق کرده است برای اینکه همه جهاتی که در عالم است، در انسان هست. منتها به طور قوه هست. به طور استعداد است و این استعدادها باید فعلیت پیدا کند. تحقق پیدا کند. پس وجود انسان عصاره تمام عالم و تمام موجودات است...^۲

این ظرفیت بی حد و حصر، چنان رغبت و طلبی را بر جان آدمی مستولی ساخته است که به هر جهت و هر امری که روی کند، نهایت و عالی ترین مرتبه آن را طلب می کند. از اینجاست که کمال طلبی، به منزله طلب جان و ذاتی وجود آدمی شناخته می شود. سایر موجودات در دایره بسته و محدود، محصور شده، حسب حب ذات و الهام غریزی سیر و سفر می کنند؛ اما انسان در پرتو عقل و اختیار و طلب جان، روی به کمالات آورده و بر آن جاده، سیر و سفر پرمخاطره خود را ادامه می دهد؛ به شرط آنکه زخارف

۱. سوره حجر، آیه ۲۹؛ سوره ص، آیه ۷۹.

۲. موسوی خمینی، روح الله، «انسان شناسی در اندیشه امام خمینی رحمته الله علیه»، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمته الله علیه، ۱۳۸۶، ۵۹/۱۲/۷.

دنیا و نفس سرکش - با دلالتگی شیطان - رهنمی عقل و دل نکرده باشد. برای این سیر، حدّ یقفی قابل شناسایی نیست؛ چه آنکه در صبحگاه آفرینش، خالق این انسان، خطاب به حاضران و ساکنان عالم ملکوت فرمود:

«إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً؛^۱

همانا من اراده کرده‌ام که بر زمین جعل خلیفه کنم.»

جعل، قرار دادن همه استعدادهای شدن همه موجودات، به نحو عام و در انسان، به نحو خاص است. امری که ملائک قادر به فهم آن نبودند. تحقق عینی و خارجی این خلیفه، واسپس خلق انسان، هبوط انسان و سیر و سفر دراز او در زمین اتفاق می‌افتاد و نه فی‌البداهه در همان لحظه تولّد در آستان خداوند متعال.

خلاف نظر گروهی از فلاسفه که انسان را حیوان ناطق تعریف کرده‌اند، یعنی تنها قدرت نطق را فصل متمایز انسان و حیوان می‌شناسند (جانوری که سخن می‌گوید و به عبارت دیگر ادراک کلیات می‌کند)، حکمای اسلامی با تکیه بر کلام و حیانی (قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام) انسان را حی متألّه تعریف کرده‌اند. این تعریف، به نحو خاص در آثار حکیم فرزانه، جوادی آملی تبیین شده است:

از آنجا که قرآن، مشرک و کافر را انسان واقعی نمی‌داند، غیر از حیات گیاهی و حیوانی و انسانی مصطلح که در تحدید انسان به «حیوان ناطق» آمده، فصل الفصول دیگری هم لازم است تا فردی از دیدگاه قرآن، «انسان» به شمار آید و طبق قرآن، حدّ نهایی انسان حی متألّه است.

جنس انسان بر اساس این تعریف، حی است که جامع حیات گیاهی،

۱. سوره بقره، آیه ۳۰.

حیوانی و انسانی مصطلح دارای نطق است و می‌توان گفت که معادل حیوان ناطق است.^۱

تفاوت حی با حیوان در بقا و نابودی اوست؛ یعنی روح انسان که «جنبه اصلی» او را تأمین می‌کند، زنده‌ای است، مانند فرشتگان که هرگز نمی‌میرد و از مدار وجود بیرون نمی‌رود؛ گرچه بدن آدمی که «جنبه فرعی» او را تشکیل می‌دهد، از میان می‌رود و همین ویژگی، فرق انسان با فرشتگان است.^۲

فصل این تعریف که فصل اخیر حدّ انسان است، تأله است. یعنی خداخواهی، مسبوق به خداشناسی و ذوب شدن در الهیت او.^۳

این نظریه ناظر بر حقیقت وجودی انسان است؛ چنان که خداوند در «آیه ۲۹» از «سوره حجر» بدان اشاره فرموده است:

«وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي...»

و از روح خود در آن دمیدم...»

این حقیقت وجودی، دروازه‌ای بر انسان گشوده که او را تا عالی‌ترین مراتب معرفتی و توحیدی پیش می‌برد و مستعدّ درک و تجربه عالی‌ترین مراتب از صفات کمالی می‌سازد.

تمایل و کشش رسیدن به فردا، ساده‌ترین پاسخ به میل فطری انتظار است که مصادیق گوناگون آن در جمیع انسان‌ها قابل شناسایی است. کشش و تمنای فارغ‌التحصیل شدن، خانه‌دار شدن، شاغل شدن، فائق

۱. جوادی آملی، عبدالله، «تفسیر انسان به انسان»، تنظیم و تحقیق محمدحسین الهی زاده، قم، اسراء، ص ۱۵۰.

۲. جوادی آملی، عبدالله، «حیات حقیقی انسان در قرآن کریم»، تنظیم و تحقیق غلامعلی امین، قم اسراء، چاپ سوم، صص ۱۵-۱۶.

۳. جوادی آملی، عبدالله، «تفسیر انسان به انسان»، ص ۱۵۰.

آمدن بر موانع سر راه پیروزی و موفقیت و... دستیابی به هر یک از آرزوها و پیش از آن، در خانه سر و دل آدمی، مطلوبی دیگر قد کشیده و فردایی دیگرگون او را فرامی‌خواند. یکی از پس دیگری تا بی‌نهایت.

میل ماندگاری تا همیشه

برای هر موجودی، نقطه کمالی ویژه‌ای مقدر و تعریف شده است که به شرط فراهم آمدن شرایط لازم بدان می‌رسد.

این نقطه کمالی، برای ساکنان همه عوالم جمادی، نباتی، حیوانی و انسانی ثابت و قابل شناسایی است. قبله جمادات، حد کمالی آنها و منتها الیه کمالش، حیات نباتی است؛ چنان که کمال نبات، قبله و منتها الیه کمالی‌اش، حیات حیوانی است، روی حیوان، قبله و سیر کمالی‌اش به حیات بشری ختم می‌شود؛ انسان متعارف.

برای هر گروه، در هر ساحتی، نقطه‌ای کمالی تعریف شده که با فراهم آمدن شرایط، در آن مستقر شده و مقام ثمرگی خود را تجربه می‌کنند. در واقع، نباتات در عالم نباتی، کمال خود را تجربه می‌کند و سیر اکمالی‌اش با هضم و جذب در کالبد موجود حیوانی ادامه می‌دهد. و حیوانات نیز آنگاه که به مقام ثمرگی خود رسیدند، همه استعداد نهفته در درون را شکوفا شده می‌بینند و قادر به ایفای نقش خاص در پهنه هستی می‌شوند.

هیچ موجودی به عبث و بیهوده آفریده نشده و جهل ما درباره مأموریت و نقش نباتات و حیوانات در پهنه هستی، دلیل بر فاقد نقش بودن عموم موجودات در پهنه هستی نیست.

و اما برای انسان متعارف، قبله، انسان کامل است. تجربه انسان کامل میل

جان و گم‌شده آدمی است و آدمی بی‌آنکه بداند، در جانش، میل وصال به انسان کامل دارد. موجودات فاقد شعور، تکویناً به سوی قبله رو به روی خود می‌روند و به عبارتی، تحت تصرف و تسخیر قبله رو به روی خود در می‌آیند و در نهایت، جمله موجودات در تسخیر انسان وارد می‌آیند؛ چنان که خداوند متعال فرموده است:

«وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مِنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»^۱

و آنچه را در آسمان‌ها و آنچه را در زمین است، به سود شما رام کرد؛ همه از اوست. قطعاً در این [امر] برای مردمی که می‌اندیشند، نشانه‌هایی است.»

خداوند بندگان را دعوت به ملاحظه و توجه به این آیت فرموده است:

«أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً»^۲

آیا ندیدید خداوند آنچه را در آسمان‌ها و زمین است، مسخر فرمان شما کرد و نعمت‌های ظاهر و باطن خود را بر شما تمام کرده است؟»

راز پنهان این همه آمد و شد، به میل و نیاز فطری ماندگاری تا همیشه، بازگشت می‌کند؛ تلاشی برای پس زدن مرگ و نیستی.

انسان، چون قطره‌ای که بر پهنه دریا می‌افتد و با این پیوستگی و پیوند، ماندگاری را از آن خود می‌سازد، در ساحت انسان کامل به آرامش و ماندگاری می‌رسد.

روح مجرد برخاسته از نیستان وجود، چون مرغی پر و بال زد و آدمی را

۱. سوره جاثیه، آیه ۱۳.

۲. سوره لقمان، آیه ۲۰.

به سوی خانهٔ همیشگی و ماندگاری همیشگی فراخواند. این میل به ماندگاری در انسان در مراتب پایین، در ازدواج و زاد و ولد، خلق آثار هنری، مقابله با بیماری و ضعف و فتور و حتی نوشتن یادگاری بر تنهٔ درخت و دیوار خود را می‌نماید.

گویی همه می‌خواهند قبل از تجربهٔ مرگ ناگزیر، چیزی، نامی و نشانی از خود به جا گذاشته باشند.

به هر انسان در هر کجای عالم، در هر موقعیت مکانی و زمانی و در هر حیثیت اجتماعی که مراجعه کنی، در می‌یابی که در آنها، میل و جاذبهٔ ماندگاری تا همیشه و پس زدن همهٔ آنچه که او را و نام او را از پهنهٔ خاک می‌زداید، آشکار است.

برای انسان، متصل به انسان کامل شدن، عالی‌ترین تمنای نهفته در جانش است.

انسان و مقام ثمرگی

دانهٔ وجودی انسان و روح کمال طلب آن، تحت عمل صالح و آب ایمان به برگ و بار نشست و به مقام ثمرگی می‌رسد. مقام ثمرگی، مقام آخرین مرحله از کمال هر موجود مخلوق است.

نباتات و حیوانات با پشت سر گذاردن مراتب رشد، ثمره می‌شوند؛ در زیباترین صورتی که خداوند استعداد لازم را در دانهٔ وجودی ایشان، به ودیعه گذارده است.

چنانچه نبات و حیوانی، به هر دلیل از سیر بازمانده و تلف شود، ساقط‌شده و سقط‌شده خوانده می‌شود؛ یعنی کال و نارس مانده، فاقد رنگ و بو و طعم و سایر صفات مندرج در دانهٔ اولیه. در مقابل، آنگاه که هر نبات

و حیوان در مرتبه عالی کمال ظاهری، هضم در کالبد موجود والاتر شود، از مسیر موجود والاتر سیر و سفرش تداوم می‌یابد؛ چنان که عرض شد، جمادات در نباتات ظهور می‌یابند، نباتات در حیوانات و جمیع جمادات و نباتات و حیوانات در انسان و پس از هضم و جذب در کالبد انسانی، مسیر اكمال و مقام عالی‌تر را به تجربه می‌نشینند.

خطاب

«أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ^۱»

آنان همانند چارپایانند؛ بلکه دون‌تر و پایین‌تر»

خطاب خداوند به جماعتی است که به‌رغم داشتن صورت ظاهری انسانی، سقط شده و در مقام جانوران سقوط کرده‌اند و از سیر و سفر کمالی و دستیابی به مقام ثمرگی بازمانده‌اند.

مقام ثمرگی برای انسان، دستیابی به صفات کمالی است؛ همان که به واسطه روح الهی و اکرام ربانی او را از جمیع موجودات ساکن ماسوی‌الله و عالم امکان متمایز ساخته است.

بدین سبب است که عرض می‌شود، تنومندی جسم و تزئین اعضا و جوارح، مبین دستیابی به این مقام والای انسانی نیست.

به زبان «قرآن»:

«وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثْ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا^۲»

لیکن او را به زمین (تن) فروماند و پیرو هوای نفس گردید و در این صورت، مثل و حکایت حال او به سگی ماند که اگر بر او حمله کنی یا او

۱. سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۷۶.

را به حال خود واگذاری به عوعو زبان کشد. این است مثل مردمی که آیات ما را بعد از علم به آن، تکذیب کردند.»
دانه وجودی در اثر شریعت و عمل صالح، به تدریج پوست می‌ترکاند. حجاب‌های عالم ملکی را پس می‌زند و سفر خود را تا دست‌یابی به کمالات روحانی ادامه می‌دهد.

انس و نسیان

صاحب «مرصاد العباد»، جناب نجم‌الدین رازی، معروف به نجم‌الدین دایه، در حکمت نام‌گذاری و خواندن انسان به لفظ انسان می‌نویسد:
نام انسان مشتق از انس بود که اول از حضرت [پیشگاه خداوندی] یافته بود. گفته‌اند: انسان را انسان خواندند برای آنکه انس گیرنده است.
حق تعالی چون از زمان ماضی انسان [آن زمان که هنوز بر صحن زمین هبوط نکرده بود] خبر می‌دهد، او را به نام انسان می‌خواند... یعنی در حظایر قدس بود و بدین عالم نپیوسته بود... یعنی در عالم ارواح و چون بدین عالم پیوست و آن انس را فراموش کرد، نامی دیگرش مناسب فراموش‌کاری بر نهاد و چون خطاب کند بیشتر بدین نامش خواند: «یا ایها الناس!» یعنی ای فراموش‌کار!... و گفته‌اند: ناس را ناس نام‌گذاری کرده‌اند، به خاطر آنکه فراموش می‌کند.^۱

در وجهی، این گل سرسبد آفرینش، یعنی انسان، اهل انس و جویای انس است و از وجهی دیگر، مستعد ابتلاء به نسیان.

به زبان ذوقی و شاعرانه، گویی پرنده‌ای است که با دو بال انس و نسیان

۱. رازی، نجم‌الدین، «مرصاد العباد»، به اهتمام محمد امین ریاحی، تهران، شرکت انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۶۵، ص ۱۰۲.

پرواز و مراتب را طی می‌کند. از همان شیرخوارگی در برهه‌ای به سبب انس به عالم جنینی (در رحم مادر)، در وقت تولد زار می‌زند و بی‌تابی می‌کند و در برهه‌ای دیگر، با انس گرفتن به سینه مادر، از آن عالم پیشین می‌برد و آن‌همه را به دست نسیان و فراموشی می‌سپارد.

در دو سالگی و به وقت بریده شدن از سینه مادر، جزع و فزع می‌کند تا آنکه در اثر تکرار و ممارست زیستن در مرحله جدید و خوردن خوراک‌های مطبوع و با وضعی جدید مأنوس می‌شود.

این انس و نسیان پی در پی، انسان را رهنمون می‌شود تا با تجربه انس و نسیان‌های گوناگون، سیر اکمالی در عالم خاکی را طی کند و برومند شود و دریابد که جمله انس و نسیان‌های گذشته، روی به عالم مجاز و دنیای دنی داشته و پاسخگوی طلب جانش نبوده است؛ بروز نوعی احساس و طلب درونی که چون آتشی زبانه می‌کشد، نارضایتی از وضع موجود و مطالبه وضعی دیگرگون.

تولد حقیقی

ظهور این طلب و میل باطنی در آدمی، موجب تولد دوباره انسان است؛ با پشت پا زدن به همه انس و الفت‌هایی که او را در عرض جمادات، نباتات و حیوانات و خواهش‌های مخصوص این گروه اسیر می‌سازد.

به قول جناب مولانا:

از جمادی مردم و نامی شدم
وز نما مردم به حیوان برزدم
مردم از حیوانی و آدم شدم
پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم

وز ملک هم بایدم جستن ز جو
کلّ شیء هالک الا وجهه

در اثر آب ایمان و نور عمل صالح و غذای عبادات و مراقبت باغبانان باغ خداوند، اولیاء و انبیاء علیهم السلام، تخم روح به بار نشسته و درجات متعالی را یکی یکی پشت سر می‌گذارد تا با مرتفع شدن همه حجاب‌های عارض شده در اثر زندگی در عالم خاکی، در محضر حضرت خداوند بار یابد.

اما حیوانات، چون از عالمی دیگر خبر ندارند، یک جهت این عالم باشند [در یک ساحت سیر می‌کنند]؛ جملگی همت بر مصالح خویش صرف کنند و به شهوتی تمام به استیفای لذات حسی مشغول شوند، زود پرورش یابند و به کمال خود رسند.^۱

کار انسان به آنجا می‌رسد که چون حافظ، بانگ برمی‌آورد:

سرم به دنیی و عقبی فرو نمی‌آید
تبارک الله از این فتنه‌ها که در سر ماست
در اندرون من خسته دل ندانم کیست
که من خموشم و او در فغان و در غوغاست

در مرتبه‌ای عالی، این حالت اتفاق می‌افتد و مرتبه‌ای از کمالات برای انسان حاصل می‌آید که چشمش را از همه آنچه در مراتب قبلی تجربه شده و گاه شسیرین و گوارا نیز می‌نمود، می‌بندد. حتی دیگر دلش هوای بهشت هم نمی‌کند؛ گویی هیچ کدام از تنعمات این جهانی، طلب جانش را پاسخ نمی‌دهد.

تبارک الله؛ مبارک است، پربرکت باد، افزون باشد این طلب و تمنایی که
از روز ازل در جان بی‌قرار ما نهاده‌اند!

۱. رازی، نجم‌الدین، «مرصاد العباد»، ص ۱۰۷.

سر نهادن بر آستان حضرت دوست و حضور یافتن در آن بارگاه شریف. فنای تمامی صفات مندرج در عوالم جمادی، نباتی، حیوانی و حتی بشری (عالم فانی) و بقا یافتن و حضور در صفات عالی الهی (عالم باقی). حقیقت این کشش باطنی، همان انتظار مندرج در جان آدمی است. برای شدن، همان شور و میل باطنی برای با او بودن، از او شدن و رسیدن به نیستان وجود.

این مرغ، این جان، این روح که به نیستان وجود می‌رسد، آرام می‌گیرد. این وصال، وقتی حاصل است که انسان، جذب و ذوب در آن دریای بیکرانۀ وحدت می‌شود.

به عبارت دیگر، صیوریت در معنی دست‌یابی و وصول به عالی‌ترین درجه از صفات کمالی برای آدمی، در معیت با انسانی الهی محقق می‌شود؛ همو که بی‌واسطه، به اذن‌الله به عالی‌ترین مرتبه از قرب الی‌الله نایل آمده و به اذن خداوند متعال، به عنوان واسطه فیض و تقرب، مجال و امکان دست‌یابی بندگان مؤمن به مراتب عالی قرب به حضرت حق را فراهم می‌آورد.

روایات رسیده از حضرات معصومان علیهم‌السلام، مهم‌ترین مصداق حبل‌الله المتین و «وسیله تقرب» الی‌الله را، حجج الهی و امامان معصوم علیهم‌السلام معرفی کرده‌اند. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند:

«امامان از فرزندان حسین علیه‌السلام هستند؛ کسی که از آنها اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است و کسی که از آنان سرکشی کند، از خدا نافرمانی کرده. آنان دستگیره مطمئن و هم‌آنان، وسیله‌ای برای تقرب به خداوند هستند.»^۱

۱. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «الْأئِمَّةُ مِنْ وَوَلِدِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مَنْ أَطَاعَهُمْ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ عَصَاهُمْ فَقَدْ عَصَى

کلام حضرت رسول الله ﷺ ناظر بر توصیه نیست؛ بلکه اعلام راه تقرب به خداوند متعال و حکم ایشان درباره ائمه علیهم السلام است؛ ضرورتاً آن هنگام که فرمان چنگ اندازی به ریسمان محکم الهی صادر شده و خداوند فرموده:

«وَاغْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا»^۱

همگی به ریسمان الهی چنگ زنید...

می بایست در عالم خارج، مصداق عینی آن حبل الله و عروة الوثقی موجود و قابل دسترسی مردم باشد و گرنه حکم بی معنی جلوه می کند. ابراهیم بن ابی محمود روایت می کند که حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمودند:

«ما حجت های خداوند در میان خلائق و جانشینان او در میان بندگان او و امینان خداوند بر اسرارش هستیم و ما کلمة تقوا و عروة الوثقی و گواهان خداوند و نشانه های او در میان آفریدگانش هستیم...»^۲

در عصر ظهور، اتصال و ارتباط بی واسطه با آن حبل الله و عروة الوثقی، امام مهدی علیه السلام اتفاق می افتد و جمیع ساکنان دولت کریمه و مدینه طیبه، مجال قرب الی الله، به نحو خاص و طی مراتب عالی توحیدی را

الله عَزَّ وَجَلَّ هُمُ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى وَ هُمُ الْوَسِيلَةُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. (ابن بابویه، محمد بن علی، «عیون أخبار الرضا علیه السلام»، ج ۲، ص ۵۸)

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

۲. قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ «نَحْنُ حُجَجُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ وَ خُلَفَاؤُهُ فِي عِبَادِهِ وَ أَمَنَّاؤُهُ عَلَى سِرِّهِ وَ نَحْنُ كَلِمَةُ التَّقْوَى وَ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى وَ نَحْنُ شُهَدَاءُ اللَّهِ وَ أَعْلَامُهُ فِي بَرِّيَّتِهِ...» (ابن بابویه، محمد بن علی، «کمال الدین و تمام النعمه»، ج ۱، ص ۲۰۲).

می‌یابند؛ نعمتی که در طول همه سال‌های استقرار جولت‌های باطل،
جمیع خلق عالم از آن محروم و بی‌نصیب مانده بودند.

فصل سوم:

حکمت حوادث و نجات از ابتلائات

سنت‌های الهی

سنت‌های الهی، قوانین ثابت و لایتغیری هستند که در همهٔ ساحات و صحنه‌های حیات پیدا و ناپیدا، جاری و ساری‌اند. از دانی‌ترین ساحت، یعنی حیات فیزیکی تا عالی‌ترین ساحات، قوانین اساسی تکوینی یا تشریحی نادیدنی و پوشیده، بر همهٔ مناسبات و بر همهٔ اقوام در طول تاریخ، حکم می‌رانند. این قاعده به این معنی است که به موجودی صاحب عقل و اختیار، یعنی انسان انبساط دست داده باشند تا در میدانی پر از امکان‌های مختلف، از مسیر سعی و تلاش، امکانی را مطابق کشش نفسانی یا پیشنهاد ربّانی برگزینند.

خداوند متعال نیز، پاداش و کیفرهایی را برای هریک از انتخاب‌ها وضع و ضمن ارائهٔ طریق حق، از مسیر ارسال انبیاء و انزال کتب، راه دستیابی به سعادت و نیکبختی دنیوی و اخروی را بر بشر نمایانده است. این انسان است که با وجود همهٔ امکانات تعریف شده، با اختیار و انبساط دست اعطایی خداوند متعال، کوشش خود را مصروف یکی از دو مسیر حق یا باطل می‌سازد و سرانجام، آثار و تبعات وضعی دنیوی و اخروی هر یک از انتخاب‌هایش را هم تجربه می‌کند.

«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»^۱

و اگر اهل شهرها و آبادی‌ها ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند، به طور قطع برکات آسمان‌ها و زمین را بر آنها می‌گشودیم؛ اما آنها حق را تکذیب کردند، ما هم آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم.»

عبارت «لو ان؛ به درستی اگر» همه اختیار خدادادی انسان در انتخاب‌هایش را می‌نمایاند و در مقابل، دست‌یابی به برکت یا لعنت حاصله از هر انتخاب نیز در دنیا و آخرت به عنوان نتیجه اعلام شده است و تکذیب و تأیید، در معنی قبول و فهم فرامین و سنت‌هایی است که تکویناً در نهاد هستی گذارده شده و تشریحاً توسط انبیاء به عنوان احکام الهی، جعل و اعلام گردیده است و از آن نیز گریزی نیست.

بدین ترتیب، اهمال کاران، غافلان، گنهکاران و دریافت‌کنندگان لعنت و بی‌برکتی، پیش از آنکه بخواهند خالق هستی یا طبیعت و زمان و مکان را به خاطر سختی‌های عارض شده و تنبیهات اعمال شده بازخواست کنند، باید خود را به دلیل اهمال، غفلت یا نافرمانی در نظر و عمل سرزنش کنند و بی‌برکتی و محرومیت را به یکی یا هر سه دلیل پیش‌گفته برگردانند.

آیه مبارکه

«مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا»^۲

هر کس تقوای الهی پیشه سازد، برای او راه خلاصی و خروج از مشکلات و گرداب‌ها و پرتگاه‌ها قرار داده می‌شود...»

اعلام می‌دارد که بن بست وجود ندارد!

۱. سوره اعراف، آیه ۹۶.

۲. سوره طلاق، آیه ۲.

به جز تقوا، خداوند بازگشت و استغفار از راه رفته غلط را نیز به عنوان راه نجات و خلاصی معرفی نموده است:

«هر کس بسیار استغفار کند - همت و تلاش برای بازگشت - خداوند برای او از هر اندوهی گشایشی و از هر تنگنایی، راه خلاصی قرار می‌دهد و از جایی که حساب نمی‌کند، به او روزی می‌دهد.»^۱

و سرانجام عمل صالح، ابواب رحمت و برکت را گشوده و درهای لعنت را که همان محرومیت از رحمت است، می‌بندد.

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا»^۲

به تحقیق و مسلماً کسانی که ایمان آورده و عمل شایسته انجام داده‌اند، خداوند رحمان، محبتی برای آنان در دل‌ها قرار می‌دهد.»

آنکه دنیا و شهوات دنیوی را امام خویش ساخته و همه همت خود را مصروف آن می‌دارد، مطابق همان سنت‌های ثابت، به سهمی، مطابق تلاش و همتش از دنیا می‌رسد؛ حتی اگر این شهوت، سلطه بر دین‌داران غافل و اهمال‌کار و سست ایمان باشد.

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَذْحُورًا»^۳

هر کس که - تنها - زندگی زودگذر - دنیا - را می‌طلبد، آن مقدار را که بخواهیم، به هر کس که اراده کنیم، می‌دهیم. سپس دوزخ را برای او قرار خواهیم داد که در آتش سوزانش می‌سوزد؛ در حالی که نکوهیده و رانده

۱. امام صادق (علیه السلام) روایت فرمودند: «مَنْ أَكْثَرَ الْاِسْتِغْفَارَ جَعَلَ اللَّهُ لَهُ مِنْ كُلِّ هَمٍّ فَرَجًا - وَ مِنْ كُلِّ ضَيْقٍ مَخْرَجًا وَ رَزَقَهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ.» (ابن فهد حلی، احمد بن محمد، «عدة الداعي و نجاج الساعي»، چاپ اول، ۱۴۰۷ ه.ق.، ص ۲۶۵).

۲. سوره مریم، آیه ۹۶.

۳. سوره اسراء، آیه ۱۸.

شده درگاه خداوند است.»

بر خورداری دنیوی دنیا طلبان، خارج از اراده خداوند متعال نیست. سنت‌های ثابت و جاری خداوند در نظام تکوینی عالم، این مجال را به وجود می‌آورد تا هر کس به قدر تلاش و تمنا از دنیا یا آخرت بهره ببرد و البته تبعات دنیوی و اخروی آن تمنا و تلاش را هم دریافت می‌کند؛ چه رحمت باشد و چه لعنت.

خداوند در «سوره زخرف» می‌فرماید:

«وَلَوْ لَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقْفًا مِنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ؛ وَ لِبُيُوتِهِمْ أَبْوَابًا وَسُرُرًا عَلَيْهَا يَتَكَبَّرُونَ؛ وَ زُخْرُفًا وَ إِن كُلُّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ^۱»

و اگر نه این بود که [همه] مردم [در انکار خداوند] امتی واحد گردند، قطعاً برای خانه‌های آنان که به [خدای] رحمان کفر می‌ورزیدند، سقف‌ها و نردبان‌هایی از نقره که بر آنها بالا روند، قرار می‌دادیم و برای خانه‌هایشان نیز درها و تخت‌هایی که بر آنها تکیه زنند و زر و زیورهای دیگر [نیز به آنان می‌دادیم] و همه اینها جز متاع دنیا نیست و آخرت پیش پروردگار تو برای پرهیزکاران است.»

به رغم تصور ظاهر بینان و کوتاه‌همت‌ان، بر خورداری دنیوی جلوه‌ای نزد خداوند متعال ندارد؛ به عبارتی زندگی دنیا، همان لهو و لعب است که جویندگان سرگرمی و بازی و دل‌مشغولی‌های کودکانه را می‌فریبد.

«اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي

۱. سوره زخرف، آیات ۳۲-۳۵.

الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهَيِّجُ فَتْرَاهُ مُصْفَرًّا
ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا...^۱

بدانید که زندگانی دنیا، به حقیقت بازیچه‌ای است طفلانه و لهو و عیاشی و زیب و آرایش و تفاخر و خودستایی با یکدیگر و حرص افزودن مال و فرزندان. در مثل، مانند بارانی است که گیاهی در پی آن از زمین بروید که برزگران (یا کفار دنیاپرست) را به شگفت آورد و سپس بنگری که زرد و خشک می‌شود و می‌پوسد...»

رسول خدا ﷺ فرمودند:

«دنیا، کشتگاه آخرت است.»^۲

یهودیان منکر و دور افتاده از کاروان حضرت موسی کلیم عليه السلام همه همت خود را مصروف دنیا ساختند. آنان با روی گردانی از احکام و فرامین آسمانی، روی به فسق و فجور آوردند و همه سعی، حيله و عقل معاش خود را متوجه جلب منفعت دنیوی و سلطه بر بندگان خدا ساختند و حسب همان سنت‌های جعل شده در هستی، از بدعملی، غفلت و سست عهدی مؤمنان به ادیان الهی بهره جستند. آنانگام به گام پیش آمدند؛ در حالی که در اقلیت، پراکنده و فاقد جغرافیای خاکی در زمین بودند.

سنت ابتلاء و امتحان

چنان که حاصل آمدن سود و منفعت دنیوی، پس از تلاش و مراعات قواعد، از سنت‌های الهی و جعل شده در ساحات فیزیکی و مادی هستی است،

۱. سوره حدید، آیه ۲۰.

۲. «الدُّنْيَا مَرْعَاةُ الْآخِرَةِ.» (ورام بن ابی فراس، مسعود، «مجموعه ورام»، قم، چاپ اول، ۱۴۱۰ ه.ق.، ج ۱، ص ۱۸۳.)

ابتلاء و امتحان هم از سنت‌های الهی است و نقش تعیین کننده‌ای در کسب سعادت و پاداش یا شقاوت و کیفر داراست.

بلا در سه معنی در «قرآن» آمده است:^۱

۱. آزمایش: («إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ»^۲ راستی که این همان آزمایش

آشکار بود.)

۲. نعمت: («وَفِي ذَلِكَ بَلَاءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ»^۳ در آن [امر، بلا و] آزمایش

بزرگی از جانب پروردگارتان بود.)

در ترجمه این آیه، سید مرتضی علم الهدی می‌گوید: منظور از «این بلایی است از جانب پروردگارتان» این است که نعمتی از جانب پروردگار شماست؛ اگر شما را نجات ببخشد.^۴

۳. محنت («وَنَبَلُوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً»^۵ شما را از راه آزمایش به بد و

نیک، خواهیم آزمود.)

مراد از واژه ابتلاء در اصطلاح «قرآن»، با توجه به ریشه لغوی کلمه که

دربردارنده معنای تداوم و تکرار می‌باشد، عبارت است از مجموعه

برنامه‌های مستمر و مداوم که در مورد انسان و عملکرد و رفتار وی

جاری است.^۶

۱. تفلیسی، ابوالفضل حبیب بن ابراهیم، «وجوه قرآن»، به اهتمام مهدی محقق، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۱، ص ۴۹.

۲. سوره صافات، آیه ۱۰۶.

۳. سوره بقره، آیه ۴۹.

۴. روی ابو بکر الهذلی عن الحسن فی قوله تعالی: «وَفِي ذَلِكَ بَلَاءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ»، قال: نعمة عظيمة؛ إذ أنجاکم من ذلك؛ و قد روی مثل ذلك عن ابن عباس و السدّی و مجاهد و غیرهم. (علم الهدی، علی بن حسین، «أمالی المرتضی»، قاهره، چاپ اول، ۱۹۹۸ م، ج ۲، ص ۱۰۹.)

۵. سوره انبیاء، آیه ۳۵.

۶. پاکزاد، عبدالعلی، «ابتلاء و آزمایش در قرآن»، فصل‌نامه پژوهش‌های قرآنی، ۱۳۸۷، شماره ۵۴ و ۵۵؛ به نقل از موسوی نسب، سید جعفر، «ابتلاء و آزمایش انسان در قرآن»، ارزشمند، چاپ اول، ۱۳۸۵، ص ۱۷.

مفهوم قرآنی امتحان و فتنه نیز همین است.

از یک طرف، یهودیان در اثر اعمالشان به ابتلائاتی دنیوی و اخروی سخت مبتلا شدند و از طرف دیگر، اهل ایمان در اثر پاره‌ای از اعمالشان، مبتلای یهودیان؛ اگرچه در این میانه، مؤمنان بیگناه و پیراسته در اثر ابتلائات، ضمن برخورداری از پاداش‌های اخروی، مدارج و مراتب عالی معنوی نیز حاصل می‌کنند.

«قرآن کریم» در آیاتی بر این حقیقت تصریح نموده است که یکی از مهم‌ترین حکمت‌های ابتلاء (آزمایش)، شناسایی چهره واقعی افراد، به معنای ظهور صلاحیت‌ها، استعدادها، خباثت‌ها، پستی‌ها، کرامات روحی یا رذالت‌های نفسانی نیز هست.

«وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَ الصَّابِرِينَ وَ نَبْلُوًا أَخْبَارَكُمْ»^۱

و البته شما را می‌آزماییم تا مجاهدان و شکیبایان شما را باز شناسانیم و گزارش‌های [مربوط به] شما را رسیدگی کنیم.

جمله «حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ» به این معنا نیست که خداوند از این گروه آگاهی ندارد؛ بلکه منظور تحقق معلوم الهی و مشخص شدن این‌گونه افراد است؛ یعنی تا این علم الهی تحقق خارجی یابد و عینیت حاصل کند و صفوف مشخص شود.^۲

اینها، همه فرصتی است که خداوند به معاندان و منکران می‌دهد.

۱. سوره محمد، آیه ۳۱.

۲. پاکزاد، عبدالعلی، «ابتلاء و آزمایش در قرآن»؛ به نقل از مکارم شیرازی، ناصر «تفسیر نمونه»، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ دهم، ۱۳۷۳، ج ۲۱، ص ۴۸۲.

سنت امهال و استدراج

یکی دیگر از سنت‌ها و قوانین جاری در منظومه هستی و در میان موجودات مختار و صاحب عقل، سنت امهال و استدراج، به معنی مهلت دادن به ظالم و گناهکار است.

چنین نیست که بدکاران، مجالی بی‌نهایت داشته باشند تا به روز قیامت؛ چه بسیاریند ابتلائاتی که مؤمنان را به مراتب عالی قرب می‌رسانند و به عکس، ظالمان را به منتهاالیه نکبت و نگون‌بختی در دنیا و آخرت.

در اثر ابتلائات، صفوف از هم منفک و صالح و طالح بازنمایانده می‌شوند و در ساعتی معین، دست عذاب و کیفر خداوندی از آستین بیرون آمده و ظالمان را در دنیا، به کیفری سخت می‌رساند و آنان را ذلیل و زبردست می‌سازد.

در روایات شیعی، برخی گناهان «زودکیفر»ند؛ یعنی در همین دنیا و به زودی، کیفر خداوندی بر گناهکاران فرود می‌آید. رسول خدا ﷺ فرمودند: «سه گناه است که کیفرشان در همین دنیا می‌رسد و به آخرت نمی‌افتد: آزردن پدر و مادر، زورگویی و ستم به مردم و ناسپاسی به خوبی‌های دیگران.»^۱

«وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهَا مِنْ دَابَّةٍ وَ لَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا»^۲

و اگر خداوند مردم را به [سزای] آنچه انجام داده‌اند، مؤاخذه می‌کرد، هیچ جنبنده‌ای را در پشت زمین باقی نمی‌گذاشت؛ ولی تنها مدتی معین مهلتشان

۱. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «ثَلَاثَةٌ مِنَ الذُّنُوبِ تُعَجَّلُ عُقُوبَتُهَا وَ لَا تُؤَخَّرُ إِلَىٰ الْآخِرَةِ عُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ وَ الْبَغْيُ عَلَى النَّاسِ وَ كُفْرُ الْإِحْسَانِ.» (مفید، محمد بن محمد، «الأمالی»، قم، کنگره شیخ مفید، چاپ اول، ۱۴۱۳ هـ.ق، ص ۲۳۷).

۲. سورة فاطر، آیه ۴۵.

می‌دهد و چون اجلشان فرا رسد، خدا به [کار] بندگان بیناست.^۱

به قول «قرآن کریم»

«وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ»^۲

هر قومی را دوره‌ای و اجلی معین است که هنگامی که اجلشان فرا رسد،

لحظه‌ای پس و پیش نخواهد شد.»

پیش از بررسی و مطالعه اتوپای شیطانی یهود و ذکر مصادیق شیطنتها و ایده‌آترین اتوپای تأسیس دولت جهانی، این مقدمه را ذکر کردم تا خواننده محترم را متذکر سنت‌های الهی، حکمت ابتلاء و امتحان بشر و سرانجام، مهلت داده شده به یهودیان کنم و اجلی که دیر یا زود می‌رسد و عذابی دردناک که به دست مردانی، مرد از قبیله ایمان و رستگاری خواهند چشید؛ به کیفر همه طغیان‌گری‌ها و سستم‌هایی که بر خلق عالم و جمیع مؤمنان روا داشتند.

۱. ترجمه استاد فولادوند.

۲. سوره اعراف، آیه ۳۴.

طلب نجات

نجات، رهایی، خلاصی، آزادی و رستگاری است و ناجی، رهایی بخشی که با قوت و علم و نیتی صاف، گرفتاری را از بند می‌رهاند.

واژه نجات، بلافاصله، دام و گرفتار آمده در بند و بست اسارت را متبادر به ذهن می‌سازد. اجازه دهید عرض کنم، نجات و طلب رهایی، ذاتی وجود آدمی است. به عبارتی، این طلب، با آدمی به دنیا می‌آید، با او می‌ماند. با بزرگ شدن و قد کشیدن آدمی، هر دم بزرگ و بزرگتر می‌شود. گویی بی این مطالبه، نمی‌توان زیست و نمی‌توان بی‌توجه به این مفهوم، از انسان تعریف جامعی عرضه کرد.

انتظار و نجات دو یار قرین و همراه همنند، از مقوله مشگک و دارای مراتب. مثل همان انتظار که بسته به موقعیت و علم و رشد و مطالبات آدمی، مراتب می‌یابد و هر کس انتظار چیزی را می‌کشد، نجات هم مراتب می‌یابد. گرسنه و تشنه مانده در فقر و ناداری، انتظار آب و علیق می‌کشد و نجات از گرسنگی و تشنگی را می‌طلبد و گرفتار آمده در بیابان بی آب و علف، نجات از بیابان و دد و وحش را... آنکه از غل و زنجیر زندان رنج می‌کشد یا آنکه خود را گرفتار هواجس نفسانی و وساوس شیطانی

می‌شناسد، چه؟ همگی، مراتبی از گرفتاری و اسارت را به تجربه نشسته‌اند و همه نجات‌بخش را آه می‌کشند و چشم به ورودش دوخته‌اند.

بدین سبب، به تعداد گرفتاران و تنوع و تعدد دام‌ها و بندها، نجات و نجات‌بخشی قابل شناسایی است.

بشنو از نی چون حکایت می‌کند

از جدایی‌ها شکایت می‌کند

کز نیستان تا مرا ببریده‌اند

در نفیرم مرد و زن نالیده‌اند

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق

تا بگویم شرح درد اشتیاق

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش

باز جوید روزگار وصل خویش^۱

جناب مولوی هم از اسارت مرغ جان در قفس تن ناله و فغان سر داده و از جداافتادگی از نیستان وجود و وطن مألوف جان، شکوه سر داده و نفیرزان از درد اشتیاق و طلب رهایی سخن می‌گوید و امید آن می‌ورزد تا از این قفس رهایی یافته و به روزگار وصل و شهر و دیار خویش برسد.

همین طلب نجات، به عنوان وجه ممیز انسان با سایر موجودات پیرامونی‌اش شده است. هیچ‌کدام از جمادات و نباتات و حیوانات در این معنی و مفهوم، سر در پی رهایی و نجات ندارند، به عبارتی، این معنا و طلب، از جان و نفس مجرد و روحانی برمی‌خیزد. تعالی جویی که در هر لحظه و در هر تن، به رنگی و جلوه‌ای خود را آشکار می‌سازد. به قول شاعرانه جناب مولوی:

۱. مولوی، «مثنوی معنوی»، دفتر اول، بخش ۱، سر آغاز.

مطلق آن آواز، خود از شه بود

گرچه از حلقوم عبد الله بود^۱

نیک که بنگری، همه در همه جا در ناله و افغانند و ناراضی از وضعی و موقعیتی که در آن گرفتار آمده‌اند و طالب رهایی و رهاننده‌اند. یکی از زندان و سیاهچال حاکمی و ستمگری ناله سر داده و دیگری از منتهاالیه زندان نادانی و جهالت نفیر می‌کشد. گویی جملگی در چاه نیاز گرفتاریم و رستمی نجات‌بخش را طالب.

آنکه خالق آدمی و خیرخواه آدمی است و از روی رحمت و شفقت، طالب برکشیدن و فراخوانی آفریده خویش به آستان پر جلال و جمال، از طلب و تقاضا، نردبانی ساخته تا فرزندان آدمی، پله پله خود را بالا کشیده و استعداد دربار شاهانه و قرب ملوکانه بیابند، از اینجا هر مطلوب در هر رتبه که در چشم آدمی جلوه می‌کند، بهانه‌ای و دامی است که جان بی‌قرار را به پیش می‌برد. واسپس هر تجربه، تجربه‌ای دیگر. واسپس هر طلب و مهر و ذوقی، طلبی دیگر و پس زدنی دیگر. اگر جز این بود، ایستایی و رکود، تباهی را برای آدمی به ارمغان می‌آورد.

نجات‌بخش آسمانی در فراز و فرود، طلب و تقاضا و نیش و نوش، طفلان گریزپای را دستگیری کرده، به پیش می‌برد تا گوهر وجودی‌اشان سفته و سنجیده، شایستگی تاج ملوکانه گردد و از همه کثافات برهد.

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ

الطُّيبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا»^۲

و محققاً ما گرامی داشتیم فرزندان آدم را و آنان را بر (مرکب) بر و بحر

۱. مولوی، «مثنوی معنوی»، دفتر اول، بخش ۹۷.

۲. سوره اسراء، آیه ۷۰.

سوار کردیم و از هر غذای لذیذ و پاکیزه‌ای آنها را روزی دادیم و آنان را بر بسیاری از مخلوقات خود برتری و فضیلت بخشیدیم.»
گویی آدمی را به مهمانی باشکوهی دعوت کرده، بر مرکب‌هایی سوار و به درگاه مهر و محبت فراخوانده باشند؛ آکنده از انواع اشربه و اطعمه، بزرگداشتی کریمانه و شاهانه، بر جایی بلند و رفیع او را جای داده و مورد نواخت قرار داده باشند.

آدمی مبتلای صد بلا!

آیه مبارکه

«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ»^۱

هر آینه و به تحقیق، انسان را در سختی و رنج آفریدیم.»
تأمل در این آیه، خیال جهان امن و آسایش را از سر فرزندان آدمی دور می‌کند؛ به قول جناب حافظ:
چشم آسایش که دارد از سپهر تیزرو
ساقیا جامی به من ده تا بیاسایم دمی
تغییر و تلون، ذاتی جهان و چرخ گردون است. لا جرم هر که بر آن استوار شود، مبتلای تغیر و تلون و فراز و فرودش می‌شود. در میانه این تغیر و دیگرگونی، اسباب تحول جان و تجربه درکات یا درجات فراهم می‌آید.

در معنی واژه «کبد» آمده است: آن تحمل مشقت و عمل همراه با رنج و سختی است.^۲ معانی دیگری نیز برای این واژه آمده است. امام علی (علیه السلام) در

۱. سوره بلد، آیه ۴.

۲. مصطفوی، حسن، «التحقیق فی کلمات القرآن الکریم»، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۸ ه. ش.، ج ۱۰،

تفسیر آیه فرمودند:

«دنيا خانه‌ای است که بلا و محنت آن را فرا گرفته است و دنیا به بی‌وفایی و پیمان‌شکنی معروف است.»^۱

در بیتی منسوب به آن امام عالی مقام نیز آمده است:

همانا دنیا فانی است و برای آن ثبوتی و قراری نیست. همانا مانند خانه عنکبوت است؛ بی هیچ استحکام.

و همانا برای تو، ای جوینده روزی! کافی است، به عمر کوتاهم قسم! که هر چه در آن است، از بین خواهد رفت.^۲

چگونه برای آدمی میسر است، رنج و تعب ذاتی دنیا را از آن بردارد؟ مثل آن است که کسی بخواهد چربی را از روغن و تری را از آب بردارد. از اول و از اساس، دنیا پیچیده شده در رنج و تعب است و مکانی برای قرار و استقرار علی‌الدوام در آرامش و آسایش نیست. خواه این رنج، به صورت طبیعی، حاصل آمده از طیّ مراحل از تولّد تا مرگ باشد؛ مانند درد زایمان یا حاصل ابتلاء به بیماری، پیری و فرسودگی و خواه حسب جسم ناتوان و طوفان‌های کمرشکن جهان طبیعی و موجودات ریز و نادیدنی، همچون ویروس‌ها و میکروب‌ها یا حاصل عمل دشمن‌ترین دشمن انسان، یعنی شیطان و جنودش که همواره مترصد اغواگری انسانند و آزار رساندن به او. سهمی از رنج و درد جهان نیز حاصل آمده از عمل خود انسان است.

ص ۱۵.

۱. «دَارُ بِالْبَلَاءِ مَخْفُوفَةٌ وَ بِالْغَدْرِ مَعْرُوفَةٌ...» («نهج‌البلاغه» صبحی صالح، خطبه ۲۲۶).

۲. إِنَّمَا الدُّنْيَا فَنَاءٌ لَيْسَ لِلدُّنْيَا ثُبُوتٌ

إِنَّمَا الدُّنْيَا كَبَيْتٍ نَسِجَتْهُ الْعَنْكَبُوتُ

وَ لَقَدْ يَكْفِيكَ مِنْهَا أُيُّهَا الطَّالِبُ قُوتٌ

وَ لَعَمْرِي عَنْ قَلِيلٍ كُلُّ مَنْ فِيهَا يَمُوتُ (میبدی، حسین بن معین الدین، «دیوان امیرالمؤمنین (علیه السلام)»،

قم، دار نداء الإسلام للنشر، چاپ اول، ۱۴۱۱ ه.ق.، ص ۱۱۶).

عکس‌العمل طبیعی و واکنش ذاتی آسمان و زمین در وقت مواجهه با ظلم و فسق و فجور فرزندان آدمی بر عرصه زمین یا ناسپاسی و کفران نعمت‌ها و ضایع ساختن حق الله، حق الناس و حق النفس.

ضایع ساختن هر دسته از حقوق و حدود، از جمله حقی که خداوند بر گردن انسان دارد، به عنوان خالق هستی، حقی که انبیاء و اولیاء دارند، به خاطر مقام و شأنشان، به عنوان نبی، رسول و امام یا حقی که مردم نسبت به هم دارند و مکلف به مراعاتش هستند.

جز این نیست که نفس آدمی نیز حقی دارد و اعضا و جوارح نیز. این شرایط دائم آکنده از رنج را ملک الشعراى بهار، در عبارت شاعرانه مطلع غزل «تنازع بقا» آورده است.

زندگی جنگ است جانا بهر جنگ آماده شو
نیست هنگام تأمل بی‌درنگ آماده شو

این‌همه در حالی است که همه توان موجود آدمی برای خلاصی یافتن از این‌همه رنج کافی نیست. بنابراین، آدمی از سویی، با تجربه این‌همه رنج و درد چند وجهی درونی و بیرونی در ساحت حیاتش، از عمق جان طالب رهایی و نجات می‌شود و از طرفی، به دستاویزی فراتر و مؤثرتر چنگ می‌زند تا او را برای گذر از آن‌همه درد و رنج و بلا و ابتلاء مدد رسان باشد. ابتلاء و امتحان، خود یکی از مباحث محوری در «قرآن» و کلام اهل بیت (علیهم‌السلام) است. از آنجا که جمیع مردمان از اولین تا آخرین نفر در میدان بزرگی از مسابقه وارد شده‌اند تا در پایان، جام شراب سعادت سرکشند و سرخوش در صحن بهشت رضوان بخرامند یا در اثر شکست، ناگزیر به نوشیدن شرنگ شقاوت و نگون‌بختی شوند. خداوند متعال ابتلاء و امتحان پی در پی را، عاملی برای سنجیده شدن، ارتقا یافتن و امتیازگذاری میان

آدمیان قرار داده است.

به عبارتی، ابتلاء و امتحان از سنت‌های ثابتی است که دیارالبشری از آن مستثنا نشده است. این سنت، سبب ساز تحول و تقلب احوال آدمیان و ارتقای آنان به مراتب عالی معنوی می‌شود. چگونه صالح از طالح بازشناخته می‌شود، وقتی که ابتلاء و امتحانی در کار نباشد؟

«أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ؟^۱»

آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم، رها می‌شوند و مورد آزمایش قرار نمی‌گیرند؟»

در حالی که خداوند:

«وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَ رَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَبْلُوكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ؛^۲»

و اوست کسی که شما را در زمین، جانشین [یکدیگر] قرار داد و بعضی از شما را بر برخی دیگر به درجاتی برتری داد تا شما را در آنچه به شما داده است، بیازماید..»

و ضرورتاً

«إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوهُمْ أَهْلُهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا؛^۳»

ما آنچه را که روی زمین است، زینت قرار دادیم تا آنها را بیازماییم که کدامینشان بهتر عمل می‌کند.»

بدین سبب همه درد و رنج، گرسنگی و تشنگی، کاهش اموال و انفس و... وسایل بلاساز، امتحان کننده و سنجش گر خداوندی هستند و بهانه‌ای و

۱. سوره عنکبوت، آیه ۲.

۲. سوره انعام، آیه ۱۶۵.

۳. سوره کهف، آیه ۷.

فتنه‌ای برای برکشیدن آدمیان تا آستان قرب حضرت ربّ العالمین. در میان همه این کشمکش‌ها، چشمان آدمی به دنبال دستاویزی برای خلاصی و نجات است. خداوند متعال هم به بندگانش توصیه کرده است، سر در پی دستاویز و وسیله‌ای برای خلاصی بگذارید.

در جست‌وجوی وسیله نجات

«یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»^۱

ای کسانی که ایمان آوردید! تقوای الهی پیشه کنید و وسیله‌ای برای تقرب جست‌وجو کنید و در راهش جهاد کنید، باشد تا رستگار شوید.»

اعمال و احکام عبادی، ایمان و تقواورزی و توسل و تمسک به عروة الوثقی (دست‌آویز محکم) که همانا اهل بیت رسول مکرّمند؛ جملگی وسایل و وسایطی هستند که انسان گرفتار در چاه بلا و ابتلاء با تمسک و دست‌انداختن در آنها، نجات خود را طلب می‌کند تا از چاه سیاه نیاز به زمین روشن امن استغنا برکشیده شود.

«حدیث سفینه»، بنا بر نقل جناب ابوذر غفاری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

انگشت اشاره دارد، به سوی ریسمان نجات:

«همانا مثل اهل بیت من در میان شما، کشتی نوح است. هر کس به این

کشتی داخل شود، نجات می‌یابد و هر کس جا بماند، غرق می‌شود.»^۲

۱. سوره مائده، آیه ۳۵.

۲. «إِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ، مَنْ رَكِبَهَا نَجَا، وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ...» (ابن ابی زینب، محمد بن ابراهیم، «الغیبة نعمانی»، ص ۴۴؛ هلالی، سلیم بن قیس، «کتاب سلیم بن قیس الهلالی»، ج ۲، ص ۵۶۰؛ طوسی، محمد بن الحسن، «الأمالی»، قم، دار الثقافة، چاپ اول، ۱۴۱۴ ه.ق.، ص ۶۰)

همه در جست‌وجوی نجاتند!

طلب نجات و یافتن منجی، چنان‌که عرض شد، ذاتی وجود آدمی است. نائل آمدن به حیاتی طیّبه، سعادت‌مندی و خلاصی از درد و رنج که شاید بتوان آن‌همه را در عبارت فلاح و رستگاری معنا کرد و بدین ترتیب، موضوع منجی‌گرایی و موعودگرایی، به فصل مشترک جمیع اقوام و ملل از اولین تا آخرین، تبدیل شده است.

هیچ قومی و هیچ ملّتی را نمی‌توان یافت که باور به نجات‌بخشی موعود در آخرالزمان که ابتلائات و رنج‌ها به منتهی‌الیه خود می‌رسد، نداشته باشد. هر کدام حسب میزان شناخت و آگاهی خود، توصیفی از مصداق منجی ارائه کرده و به دنبال او روانه است.

مسئله نجات، به عنوان یکی از عمده‌ترین آموزه‌های کتاب مقدّس - اعمّ از «تورات» و «انجیل» - در حوزه کلام و فلسفه دین متفکران یهودی و مسیحی شناخته می‌شود؛ چنان‌که زرتشتیان نیز به نحو خاص بر این آموزه اعتقادی تأکید دارند. هر یک نیز عواملی را زمینه‌ساز و باعث فراهم آمدن زمینه‌های ظهور نجات‌بخش می‌شناسند.

مهدویّت و موعودباوری، به معنی باور و اعتقاد به نجات‌بخشی که در آخرالزمان برای رهایی و نجات انسان‌ها ظهور کرده و باعث برقراری صلح و عدالت فراگیر می‌شود، یکی از مهم‌ترین مباحث اعتقادی اسلامی و شیعی است. به عبارتی درک حکمت خلق عالم و آدم، ارسال رسل و انزال کتب و نهایت تعریف شده برای سیر و سفر انسان بر عرصه زمین، بدون شناخت جایگاه مهدویّت ممکن نیست.

نجات‌بخشی بشر و برکشیدن دولت کریمه مهدوی در منظومه معرفتی اسلامی، معطوف به چند حکمت و اراده خداوند متعال در خلقت هستی،

ارسال رسل، انزال کتب و جعل خلیفه بر زمین است.
در صبحگاه آفرینش، آن زمان که در جمع کروبیان از جناب آدم (علیه السلام)
رونمایی می‌شد، فرمود:

«إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً؛^۱

همانا من در زمین جانشینی قرار می‌دهم.»

اراده خداوندگاری خود را مبنی بر، خارج ساختن مردم از ظلمات و
هدایت آنان به سوی نور و صراط مستقیم اعلام فرمود:

«كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ

إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ؛^۲

کتابی است که آن را به سوی تو فرود آوردیم تا مردم را به اذن
پروردگارشان، از تاریکی‌ها به سوی روشنایی بیرون آوری؛ به سوی راه
آن شکست‌ناپذیر ستوده.»

خالق هستی خواست خود را، کمال‌بخشی عقول و اتمام مکارم اخلاق - از
مسیر ارسال رسل - به گوش همگان رساند.

و اراده فرمود تا صالحان وارث و مستضعفان بر اریکه خلافت و امامت
(بر زمین) جلوس کنند.

«وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ

نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ؛^۳

و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین، فرودست شده بودند، منت نهیم
و آنان را پیشوایان [مردم] گردانیم و ایشان را وارث [زمین] کنیم.»

۱. سوره بقره، آیه ۳۰.

۲. سوره ابراهیم، آیه ۱.

۳. سوره قصص، آیه ۵.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هدف از بعثت را تکمیل عقول بشر اعلام فرمودند:
«خداوند هیچ پیامبر و رسولی را جز بر تکمیل عقل مبعوث نفرمود و
عقل او بالاتر از عقول امت وی است.»^۱

نکته ظریف آنکه، به رغم همه مدینه‌های فاضله و اتوپیا‌های فرضی
پیشنهاد شده و حتی منجی‌گرایی سایر اقوام و ملل، موعودگرایی خاص
شیعی، حضرت موعود منجی را در انتظار وقت ظهور و برکشیدن دولت
مهدوی معلق و رها نمی‌سازد؛ بلکه در هر لحظه و هر موقعیت با اوست.
انسان در اولین لحظه، بر مداری استوار می‌شود که در انتها به ظهور
می‌انجامد. همواره حضرت موعود، منجی را با خود دارد و با او همراه
می‌شود. نجات‌بخشی‌اش را به تجربه می‌نشیند. ایشان را محسوس و ملموس
و واقعی می‌شناسد و از تخیل رها می‌شود.

نجات و فطرت

جان آدمی به وقت رهایی از هواجس و اغراض عقل متگار و به صرافت
طبع، منجی را می‌شناسد و در اوج ابتلاء و حوادث نیز او را می‌خواند و به
او متوسل می‌شود. همین توسل در اوج بلا، ناظر بر علم فطری انسان درباره
منجی است. چنانچه این گوهر در نهاد انسان تعبیه نبود، طلب و تقاضا و
میل باطنی به شناسایی‌اش هم وجود نداشت؛ آن‌هم در میان همه انسان‌ها.
خطاب «قرآن کریم»، خطاب عام است:

«قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَأَنْ
أُنْجَاكُمْ مِنْ هَذِهِ لَنْكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ مِنْهَا وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ

۱. «لَا يَعْثُ اللَّهُ نَبِيًّا وَلَا رَسُولًا حَتَّى يَسْتَكْمِلَ الْعَقْلَ وَ يَكُونَ عَقْلُهُ أَفْضَلَ مِنْ جَمِيعِ عُقُولِ أُمَّتِهِ...»
(کلینی، محمد بن یعقوب، «الکافی»، ج ۱، ص ۱۳).

ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ^۱

بگو چه کسی شما را از تاریکی‌های خشکی و دریا می‌رهاند؟ در حالی که او را به زاری و در نمان می‌خوانید که اگر ما را از این [مهلکه] برهاند، البته از سپاس‌گزاران خواهیم بود. بگو: خداست که شما را از [تاریکی‌ها] و از هر اندوهی می‌رهاند، باز شما شرک می‌ورزید.»

عبارت «تدعونہ تضرعاً و خفیةً»، خواندن منجی در زاری و در نمان، اولاً، ناظر بر مراجعه و بازگشت انسان به نهاد و فطرت خود است؛ در منتهاالیه ابتلاء وقتی که دیگر به تمامی، عقول به بن‌بست می‌رسند و از کارکرد می‌افتند؛

ثانیاً، مرتبه‌ای از علم حضوری مشترک، موجود در نهاد پوشیدهٔ جمیع انسان‌ها، آنها را به سوی حضرت حق دعوت می‌کند.

گویی امن و آسایش، پرده‌های غفلت بر فطرت و نهاد کشیده و رجوع تفکر را به جای حق، معطوف به خود نفسانی می‌سازد. بدین سبب است که به‌رغم تصور ما، ابتلاء و بلا در خودش، نعمت پنهان یقظه^۲ و بیداری را داراست.

چاه نیاز^۳، در تنگنا و ظلمت خود، گوهر شب چراغ یقظه و بازگشت به

۱. سورهٔ انعام، آیات ۶۳-۶۴.

۲. بیداری از خواب خرگوشی.

۳. برگرفته از داستان بیژن و منیژه در شاهنامهٔ حکیم طوس، در توصیف گردش روزگار:

تو با او جهان را بشادی گذار	نگه کن بدین گردش روزگار
یکی را برآرد بچرخ بلند	ز تیمار و دردش کند بی‌گزند
وز آنجاش گردان برسوی خاک	همه جای بیمست و تیمار و باک
هم آن را که پرورده باشد بناز	بیفکنند خیره به چاه نیاز
یکی را زچاه آورد سوی گاه	نهد بر سرش بر ز گوهر کلاه
جهان را ز کردار بد شرم نیست	کسی را برش آب و آزرم نیست
چنین است کار سرای سپنج	گهی ناز و نوش و گهی درد و رنج

هویت حقیقی را داراست. به قول جناب حافظ:

منم که دیده به دیدار دوست کردم باز
چه شکر گویمت ای کارساز بنده نواز
نیازمند بلاگو رخ از غبار مشوی
که کیمیای مراد است خاک کوی نیاز
ز مشکلات طریقت عنان متاب ای دل
که مرد راه نیندیشد از نشیب و فراز

خداوند در «سوره یونس»، خود را به پنهانی‌ترین لفظ، یعنی «هو»، بدون اشاره به هیچ اسمی و صفتی از اسماء ظاهری و باطنی معرفی کرده و خطاب به انسان می‌فرماید:

«هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرَيْنَ
بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ
كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِنِ أَنْجَيْتَنَا
مِنْ هَذِهِ لَنُكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ، فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْتَغُونَ فِي الْأَرْضِ
بِغَيْرِ الْحَقِّ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغَيْتُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ
إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَتَنْبِئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»^۱

او کسی است که شما را در خشکی و دریا می‌گرداند، تا وقتی که در کشتی‌ها
باشید و آنها با بادی خوش، آنان را ببرند و ایشان بدان شاد شوند. [به
ناگاه] بادی سخت بر آنها وزد و موج از هر طرف بر ایشان تازد و یقین
کنند که در محاصره افتاده‌اند. در آن حال، خدا را پاکدلانه می‌خوانند که
اگر ما را از این [اورطه] برهانی، قطعاً از سپاس‌گزاران خواهیم شد.
پس چون آنان را رهانید، ناگهان در زمین به ناحق سرکشی می‌کنند. ای

۱. سوره یونس، آیات ۲۲-۲۳.

مردم! سرکشی شما فقط به زیان خود شماست. [شما] بهره زندگی دنیا را [می طلبید]. سپس بازگشت شما به سوی ما خواهد بود. پس شما را از آنچه انجام می دادید، باخبر خواهیم کرد.»

سائلی نزد امام صادق (علیه السلام) وارد شده و می گوید:

یا ابن رسول الله! مرا بر خدا، دلالت کن! او چیست؟! جدل کنندگان و پیکارجویان بر من زیاد شده اند و مرا گیج و حیران ساخته اند.

امام (علیه السلام) فرمودند: «ای بنده خدا! آیا هرگز، سوار کشتی شده ای؟!»

گفت: آری!

فرمودند: «آیا پیش آمده که [کشتی] بشکند و هیچ کشتی [دیگری] نباشد که تو را نجات دهد؟! و هیچ شناوری نباشد که تو را بی نیاز سازد؟»

گفت: آری (پیش آمده است).

فرمودند: «آیا در آن هنگام، به دلت افتاد که چیزی از چیزها، قادر است تو را از ورطه بلا آزاد کند؟»

گفت: آری!

امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«پس آن چیز (که به دلت افتاد)، همان، خدا است که بر آزاد کردن و نجات دادن - هنگامی که منجی (دیگری) نیست - و به دادرسی - در وقتی که هیچ فریاد رسی نیست - تواناست.»^۱

۱. قَالَ الْإِمَامُ عَلِيُّ وَهُوَ مَا قَالَ رَجُلٌ لِلصَّادِقِ (عَلِيٍّ) يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ دَلَّنِي عَلَى اللَّهِ مَا هُوَ فَقَدْ أَكْثَرَ الْمُجَادِلُونَ عَلِيًّا وَحَيْرُونِي. فَقَالَ (أَلَهُ): «يَا عَبْدَ اللَّهِ هَلْ رَكِبْتَ سَفِينَةً قَطُّ؟» قَالَ: بَلَى. فَقَالَ (عَلِيٍّ) «هَلْ كُسِرَتْ بِكَ - حَيْثُ لَا سَفِينَةٌ تُنَجِّيكَ وَلَا سَبَّاحَةٌ تُغْنِيكَ؟» قَالَ: بَلَى. قَالَ (عَلِيٍّ) «فَهَلْ تَعَلَّقَ قَلْبُكَ هُنَاكَ - أَنْ شَيْئًا مِنَ الْأَشْيَاءِ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يَخْلُصَكَ مِنْ وَرَطَّتِكَ.» قَالَ: بَلَى. قَالَ الصَّادِقُ (عَلِيٍّ) «فَذَلِكَ الشَّيْءُ هُوَ اللَّهُ - الْقَادِرُ عَلَى الْإِنجَاءِ حِينَ لَا مُنَجِّيَ، وَ عَلَى الْإِغَاثَةِ حِينَ لَا مُغِيثَ.» (حسن بن علی، امام یازدهم (علیه السلام)، «التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسکری (علیه السلام)»، قم، چاپ اول، ۱۴۰۹ هـ.ق.، ص ۲۲).

به واقع، امام علیه السلام برای شناساندن خداوند نجات‌بخش به مردی که در کشاکش مجادلات نفسانی و هجمه‌های شیطانی واقع شده است و در پذیرش حضرت حق، به وادی تردید غلطیده، به نزدیک‌ترین و درونی‌ترین عامل درونی و فطری ارجاع می‌دهند.

پر واضح است که تردید، مقدمه ارتداد است؛ اما علم فطری، بی‌هیچ مؤونه و مقدماتی شخص را به سوی خالق و منجی حاضر در همه جا و در همه وقت ارجاع می‌دهد تا معلوم شود، او از رگ گردن نزدیک‌تر است.

در آیتی دیگر، خداوند انسان را متذکر همان نهاد فطری ساخته و متوجه می‌نماید که با این معرفت حاصل آمده و نجات اتفاق افتاده در میانه گرداب بلا، باید شاکر باشید.

«وَ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلُّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَٰهًا فَلَمَّا نَجَّكُمُ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَ كَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا^۱»

و چون در دریا به شما صدمه‌ای برسد، هر که را جز او می‌خوانید، ناپدید [و فراموش] می‌گردد و چون [خدا] شما را به سوی خشکی رها کنید، رویگردان می‌شوید و انسان همواره ناسپاس است.»

سنت نجات پس از بازگشت؛ درهای باز برخواهنده

رجوع به اسباب و وسایل، حيله و تدبير، تیزی شمشیر و کلید گشاینده قفل‌ها و دارایی و توانایی برای خروج از اضطرار و اضطراب، هر یک در مراتبی، آدمی را از مراجعه به حضرت مسبب‌الاسباب، مفتح‌الابواب، رازق الأنام، و راحم المساکین بازداشتند، جز او را مؤثر می‌شناسد و نادانسته

۱. سوره اسراء، آیه ۶۷

مبتلای شرک جلی و خفی می‌سازد و از یاد می‌برد که به قول فلاسفه، لا مؤثر فی الوجود الا الله. هیچ فاعل حقیقی‌ای به جز خداوند نیست و تنها خداوند است که به حقیقت، به سایر موجودات، هستی بخشیده است. آن زمان که فرزند آدمی از ژرفای وجودش به این حقیقت متعالی می‌رسد، آتش شوق سراسر وجودش را از خود پر می‌کند و دستان خواهشگر خود را به سوی حضرت ربّ الارباب می‌گشاید و از ایشان نجات از ابتلاء و بلا را می‌خواهد و با صمیمیت - به قول فلاسفه - اعلام می‌دارد:

لا مُؤثِّرَ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللهُ، وَ لَا عَالِمَ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللهُ، وَ لَا قَادِرَ
فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللهُ، وَ لَا حَيٍّ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللهُ، وَ لَا ذَاتَ مُسْتَقِلَّةً فِي
الْوُجُودِ إِلَّا اللهُ^۱

هیچ مؤثری، هیچ عالمی، هیچ قادری، هیچ زنده و هیچ صاحب ذات مستقلی در عالم وجود ندارد؛ الا خداوند متعال، جلّ و علا و البتّه خداوند متعال از روی لطف، دست بندگان حقیقت‌جوی را گرفته، از نردبان معرفت بالا می‌برد، از لا به لای فتنه‌ها و حوادث؛ تا آن زمان که به حقیقت او را به این معنا نائل سازد که باید مرکز ثقل توجه و نظر خود را معطوف حضرت حق تعالی کند و از غیر او ببرد؛ به عبارتی، با به پایان رسیدن جاذبه و ظرفیت هر یک از اسباب و عوامل، شیرینی و ذوق هر صاحب جمال و جلالی که در عالم نیز بی‌شمارند و انسان در همه فراز و فرودها بدان‌ها رجوع یا بدان‌ها دل‌بستگی پیدا می‌کند، آدمی به معانی بلند یادشده می‌رسد. ظرفیت وجودی بلندبالا و تمام نشدنی انسان، امکان این پریدن و ارتفاع گرفتن را برایش فراهم می‌آورد و این مجال را ایجاد می‌کند تا

۱. اشاره به یکی از قواعد فلسفی دارد؛ به این معنا که در جهان - حسب توحید افعالی - هیچ علت فاعلی حقیقی به جز خداوند متعال وجود ندارد.

واسپس هر توقف ناگزیر در محبوب‌ها و مطلوب‌های محدود و فناشدنی، سیر خود را تا به بی‌نهایت، ادامه دهد.

گذر زمان، افلاس و نیاز جمله موجودات را برملا می‌سازد تا آنکه آدمی به حقیقت، رو به معشوق و محبوب اولین و آخرین کند و این آیت را درک کند که:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»^۱

ای مردم! این شما هستید که به خداوند نیاز دارید و (تنها) خداوند بی‌نیاز و ستوده است.»

حضرت یونس (علیه السلام)، سال‌هایی دراز در میان امت خود، به ارشاد پرداخت؛ اما پس از گذشت سی و سه سال، از قلت ایمان آوردگان (فقط دو نفر) به تنگ آمد، قوم خویش را نفرین کرده، با اعلام وعید خداوند، بی‌معطلی از شهر خارج شد. یکی از اصحاب جناب یونس (علیه السلام) در شهر با مردم ماند و به انداز مردم مشغول آمد. مردم با آشکار شدن نشانه‌های عذاب، از ترس بلا با ندبه و زاری از خداوند طلب بخشش کردند و از عذاب رستند؛ اما دیگر یونس (علیه السلام) در میان آنها نبود. ایشان پس از چندی، در گمان آنکه مردم در اثر عذاب نابود شده‌اند، به شهر برگشت و همه چیز را عادی دید و مردم را به کار خویش مشغول یافت. حضرت از آنچه که ملاحظه کرد، عصبانی و با کشتی راهی سفری دریایی شد. به خواست خداوند، ماهی غول‌پیکری به کشتی زد و موجب بلعیده شدن جناب یونس (علیه السلام) شد. پرده‌های پندار یونس (علیه السلام)، در دل تاریکی شکم ماهی پاره شد و با ناله و تضرع روی به درگاه خداوند آورد و توبه کرد. به فرموده «قرآن کریم»:

۱. سوره فاطر، آیه ۱۵

«وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ
أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ، فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ
مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ؛^۱

و از صاحب ماهی (یونس) یاد کن، آن زمان که خشمناک رفت و گمان کرد
که بر او سخت نمی‌گیریم. آنگاه در تاریکی‌ها ندا کرد: پروردگارا هیچ
معبودی، جز تو نیست. تو منزهی! همانا من از ستمکاران بودم. پس او را
اجابت کردیم و از تنگنا نجاتش دادیم و مؤمنان را نیز این چنین نجات
می‌دهیم.»

خداوند با ذکر ماجرای یونس (علیه السلام) از سنت زیبای «درهای باز برخواهندگان
و مراجعه‌کنندگان» پرده برمی‌دارد تا همگان بدانند آن زمان که در تلاطم
ظلمات (ابتلاء و بلا و تاریک شدن راه‌های خلاص و نجات) خالصانه و
صمیمانه و صادقانه، روی به حضرت اجابت‌کننده در خواست مضطر رجوع
کنند، لا جرم و حتماً شاهد نجات را در آغوش خواهند گرفت. نجات مؤمن
نجات بازگشت‌کننده صمیمی و صادق و مضطر است، به حضرت حق؛ در
حالی که برای خود، راهی برای خلاصی نمی‌شناسد.
ظلمات هم آلودگی نفس انسان به شرک است، هم بن‌بستی تاریک که
ره در آن پیدا نیست، به انتها رسیدن و در هم شکسته دیدن همه تصورات
و پندارها.

مردان خدا پرده پندار دریدند
یعنی همه جا غیر خدا یار ندیدند
فریاد که در رهگذر آدم خاکی
بس دانه فشانند و بسی دام تنیدند

۱. سوره انبیاء، آیات ۸۷-۸۸.

همت طلب از باطن پیران سحر خیز

زیرا که یکی را ز دو عالم طلبیدند^۱

دانسته و ندانسته و عموماً از سر غفلت، بی آنکه سهمی و تکلیفی برای خود در قبال خداوند متعال و ذوات مقدّسه بشناسیم، تنها به وقت گرفتاری بدان‌ها روی می‌آوریم. گاه به چشم دارالشفا^۲ و گاهی دیگر به چشم دارالعجزه^۳ بدان نگریسته و ملتمس می‌شویم؛ اما با مرتفع شدن شدت و بلا، دیگر بار و دیگر بار، بی‌محابا بر سر همه آنچه که از روی غفلت بدان مشغول بودیم، برمی‌گردیم تا نزول شدتی دیگر معامله‌ای یک‌طرفه و ظالمانه؛ گویی چونان خدمتکاری آنان را در کار وارد ساخته‌ایم و تنها رفع حوائج خود را از آنان می‌طلبیم. اندرز خداوند متعال به حضرت عیسی مسیح علیه السلام شنیدنی است:

«ای عیسی! تو را نفریبد کسی که از روی سرکشی نافرمانی می‌کند، روزی مرا می‌خورد و غیر مرا پرستش می‌کند و آنگاه در وقت گرفتاری، مرا می‌خواند و من او را اجابت کنم و سپس دوباره به همان شیوه و حال بازگردد که بر من تَمَرَد و سرکشی کند یا به خشم جویی من دست زند. سوگند به خودم که او را چنان به سختی بگیرم که راه‌گریزی نداشته باشد و جز من پناهگاهی نیابد، آیا از آسمان و زمین به کجا تواند گریخت؟! ای عیسی! به ستمگران «بنی اسرائیل» بگو: مرا نخوانید در حالی که مال حرام در زیر بغل و بت‌ها در خانه دارید، زیرا من سوگند یاد کرده‌ام که هر که مرا بخواند، اجابتش کنم و اجابت من بر این دسته، لعنتی است که

۱. فروغی بسطامی، «دیوان اشعار»، غزلیات، غزل شماره ۲۲۶.

۲. نوانخانه، جای بینوایان

بر آنها مقرر سازم تا از (مجلس دعا از نزد) یکدیگر پراکنده شوند»^۱

نجات مضطر و مشمول رحمت

چه بسیارند دست‌هایی که به سوی آسمان بلند می‌شوند و چه اندکند دست‌هایی که آکنده از اجابت دعا بازمی‌گردند.

برای استجاب دعا، شرایط مختلفی بیان شده و آدابی، تا نیازمند به خواهش خود برسد. درهای رحمت و اجابت همواره گشوده است. امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب علیه السلام فرمودند:

«جمله‌ای در قرآن است که مرا شادمان می‌سازد و برای هر کس که بر نفس خویش تجاوز نموده، امیدوارکننده است و آن جمله این است: فرمود: «عذاب خود را به هر کس بخواهم می‌رسانم و رحمتم همه چیز را فرا گرفته است»^۲ خداوند رحمتش را عام و عذابش را خاص قرار داده است»^۳

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

«خداوند متعال به داوود وحی فرمود: ای داوود! همان‌گونه که خورشید بر آنان که در نور نشسته‌اند، تنگ نمی‌گردد، رحمت من نیز بر آنان که در

۱. «يَا عِيسَى لَا يَفْرَتُكَ الْمُتَمَرُّدُ عَلَيَّ بِالْعَضِيَّانِ يَأْكُلُ رِزْقِي وَيَعْبُدُ غَيْرِي ثُمَّ يَدْعُونِي عِنْدَ الْكَرْبِ فَأَجِيبُهُ ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى مَا كَانَ عَلَيْهِ فَعَلَى يَتَمَرَّدُ أَمْ بَسَخَطِي يَتَعَرَّضُ لِي فَبِحَلْفَتِي لَا أَخْذَنَّهُ أَخْذَةَ لَيْسَ لَهُ مِنْهَا مَنَجِي وَلَا دُونِي مَلْجَأٌ إِلَّا يَنْهَرُّ مِنْ بَيْسَمَانِي وَ أَرْضِي يَا عِيسَى قُلْ لظَلَمَةَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا يَدْعُونِي وَ السُّحُوتِ تَحْتَ أَحْضَانِكُمْ - وَ الْأَضْنَامُ فِي بَيْوتِكُمْ فَإِنِّي آئِيْتُ أَنْ أُجِيبَ مَنْ دَعَانِي وَ أَنْ أُجْعَلَ إِجَابَتِي إِيَّاهُمْ لَعْنًا عَلَيْهِمْ حَتَّى يَتَفَرَّقُوا...» (کلینی، محمد بن یعقوب، «الکافی»، ج ۸، ص ۱۳۳)

۲. سورة اعراف، آیه ۱۵۶.

۳. «يسرني من القرآن كلمة أرجوها لمن أسرف على نفسه قال عذابي أصيب به من أشاء و رحمتي وسعت كل شيء فجعل الرحمة عموما و العذاب خصوصا.» (ابن أبي الحديد، «شرح نهج البلاغه»، ج ۲۰، ص ۳۴۴)

آن داخل شوند، تنگ نمی‌گردد.»^۱

همه ماجرا به «مَنْ دَخَلَ فِيهَا» معطوف است. آنکه خود را وارد جغرافیای رحمت خداوند کرده باشید، لزوماً از آن بهره می‌برد. اگر هزار سال باران بر زمین ببارد، در ظرفی که دمر افتاده است، قطره‌ای وارد نخواهد شد. پشت کرده به آسمان، دست تهی باز می‌گردد. به وقت دعا و طلب نجات، به تمامی، باید به دامن اجابت‌کننده آویخت، با قطع امید از همه آنچه غیر اوست؛ و گرنه آنکه در دل، دو دلبر ذخیره کرده است، به هیچ کدام نمی‌رسد.

در آیه مبارکه

«أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يُكْشِفُ السُّوءَ»^۲

کیست که در مانده‌ای را زمانی که او را بخواند، اجابت کند و گرفتاری را برطرف سازد...»

اضطراب حالت درونی در مانده است که در منتهاالیه تنهایی، آن زمان که دیگر راه گریزی از بلا و مصیبت بر خودش گشوده نمی‌بیند، با همه وجود، نظر خویش را معطوف حضرت بی‌نیاز بی‌نیاز و قوی و غنی ساخته و طلب اجابت دعا دارد. این حال، همان حالت مسافر کشتی شکسته در شبی طوفانی و سیاه است؛ در حالی که هیچ نجات‌بخشی برای خود نمی‌بیند. موضع اجابت دعا همین جاست و نزدیک‌ترین حالت سائل و مرکز امیدواری او برای رسیدن به خواهش و تمنایش.

«فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِّ دَعَوْا اللَّهَ»^۳

۱. قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا دَاوُدُ كَمَا لَا تَضِيقُ الشَّمْسُ عَلَى مَنْ جَلَسَ فِيهَا كَذَلِكَ لَا تَضِيقُ رَحْمَتِي عَلَى مَنْ دَخَلَ فِيهَا» (ابن بابویه، محمد بن علی، «الأمالی»، تهران، کتابچی، چاپ ششم، ۱۳۷۶ ه. ش.، صص ۳۰۵-۳۰۶).

۲. سوره نمل، آیه ۶۲.

۳. سوره عنکبوت، آیه ۶۵.

و هنگامی که بر کشتی سوار می‌شوند، خدا را پاکدلانه می‌خوانند...»
لذا تحقق دو شرط اضطرار و یأس از همه اسباب مادی برای اجابت دعا لازم آمده است.

در این موقعیت اضطراری، مضطرّ با همه وجود، مستغرق در رحمت و عنایت حضرت حق شده و به نوعی، از او و به سوی اوست. ظهور نوعی محرمی که ضرورتاً توافق، پیروزی و غلبه بر مشکلات را در خود دارد و شاید این مطلب، ترجمه‌ای باشد از آیه مبارکه «حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ.»^۱
در این مرتبه، سائل گسسته از همه کس و همه جا، احرام بسته، بی هیچ بند و بست و گره، به گرد کعبه مقصود، به طواف در می‌آید و لذا اهل حرم شده، در خویشی و پیوندی تمام، به خواسته‌هایش می‌رسد. به قول جناب حافظ:

فقیر و خسته به درگاہت آمدم رحمی
که جز ولای توام نیست هیچ دست‌آویز
میان عاشق و معشوق هیچ حائل نیست
تو خود حجاب خودی، حافظ از میان برخیز

شاید بتوان گفت، مراجعه به حضرت حق و اجابت دعا، در معنی تام خود، در مسلک حق وارد شدن است. در «آیه ۸۹ سوره اعراف» می‌خوانیم:

«قَدْ افْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ مِنْهَا وَمَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا؛

اگر بعد از آنکه خدا ما را از آن نجات بخشیده [باز] به کیش شما برگردیم، در حقیقت به خدا دروغ بسته‌ایم و ما را سزاوار نیست که به آن بازگردیم.»

۱. سوره مائده، آیه ۵۶.

شنیدند، امام علی علیه السلام در روز «صفین» می گوید:

«بارالها! دیدگان به تو دوخته شده، و دست‌ها به درگاه تو بر آمده [و گام‌ها به سوی تو نهاده شده] و زبان‌ها وقف یاد تو گشته و دل‌ها به سوی تو کشانده شده و داوری کارها به تو واگذار شده است. پس میان ما و آنان، به حق داوری کن که تو بهترین داورانی...»^۱

در ملت حق وارد شدن، همان عبارت «مَنْ دَخَلَ فِيهَا» است که به حضرت داوود علیه السلام وحی شده بود.

آنکه از مرز و جغرافیای انانیت و خودپرستی عبور کرده و به جغرافیای عبودیت وارد شده، هم ولایتی مؤمنان و مشمول رحمت حضرت حق گشته و از لعنت و محرومیت پیراسته می‌شود.

یار مردان خدا باش که در کشتی نوح

هست خاکی که به آبی نخرد طوفان را!

داستان ابتلائات سخت وارد آمده بر انبیاء و اوصیاء علیهم السلام، داستان بلند و خواندنی نجات و اجابت دعاهایشان در درگاه خداوند، به وقت فرود سختی‌ها و مشقات است. هر یک از آنان در محاصره شداید، کین‌ورزی مشرکان و معاندان و دسیسه‌های ابلیس و جنودش، همواره در خوف و خطر به سر می‌بردند و در پیش‌برد مأموریت‌های محوله، با موانع بسیاری مواجه می‌شدند.

روایات و احادیث رسیده از حضرات معصومان علیهم السلام آکنده از توصیه‌های متعددی است برای نجات از شداید و فتنه‌ها. مخاطب عموم رهنمودها،

۱. عَنْ عَبْدِ الْوَاحِدِ بْنِ حَسَّانَ الْعَجَلِيِّ عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنْ عَلِيٍّ: أَنَّهُ سَمِعَ يَقُولُ يَوْمَ صَفِّينَ: «اللَّهُمَّ إِلَيْكَ رُفِعَتِ الْأَبْصَارُ وَرَبُّسَطَتِ الْأَيْدِي وَنُقِلَتِ الْأَقْدَامُ وَدَعَتِ الْأَلْسُنُ وَأَفْضَتِ الْقُلُوبُ وَتُحَوِّكُمُ إِلَيْكَ فِي الْأَعْمَالِ فَأَحْكُمْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ...» (نصر بن مزاحم، «وقعة صفين»، قم، چاپ دوم، ۱۴۰۴ هـ.ق.، ص ۲۳۱).

مؤمنانند و توصیه‌ها و وصایا، حرزهای عمومی نگه‌دارنده‌ای هستند که مؤمنان را از آسیب‌ها مصونیت می‌بخشد؛ چنان‌که رسول خدا ﷺ فرمودند: «نجات مؤمن در حفظ زبانش است»^۱

آسیب‌زنندگان، همگی لزوماً شیاطین و کافران و طواغیت نیستند؛ چنان‌که همه آسیب‌زنندگان نیز قابل دیدن نیستند و رویارو عمل نمی‌کنند. تیرهای زهرآگین حاسدان، سخن‌چینان، زخم‌زبان زندگان و غیبت‌کنندگان، تازیانه‌های وسوسه‌های خناس و دمنده‌های در گره‌ها و طلسمات (ساحران و جادوگران)، در هر عصر و زمان و هر شهر و دیار، بسیاری از مؤمنان را از پای درآورده و به فتنه و بلا و هلاکت می‌افکنند. در سخنی، امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمودند:

«همانا به تحقیق! تقوای الهی کلید درستی و راستی، اندوخته قیامت، رهایی از سلطه هر سلطه‌گر و نجات از هر هلاکتی است. خواهند به کمک تقوا، به مرادش می‌رسد و گریزان از جهنم، به وسیله تقوا نجات پیدا می‌کند و طالب مشتاق به آنچه رغبت دارد، می‌رسد»^۲

حضرات معصومان (علیهم السلام) عواملی را برای نجات از هلاکت معرفی نموده و از توکل، تقیه، صبر، ایمان و قرآن، به مثابه نجات‌بخش‌هایی برای درمان دردها و مصونیت از بدی‌ها و آفات یاد فرموده‌اند.

امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمودند:

«توکل و حسن ظن به خداوند متعال، دژی است که جز مؤمن نمی‌تواند به آن وارد شود و توکل به خدا انسان را از هر بدی نجات می‌بخشد و حایلی

۱. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «نَجَاةُ الْمُؤْمِنِ فِي حِفْظِ لِسَانِهِ.» (کلینی، محمد بن یعقوب، «الکافی»، ج ۲،

ص ۱۱۴)

۲. «فَإِنَّ تَقْوَى اللَّهِ مِفْتَاحُ سَدَادٍ وَ ذَخِيرَةُ مَعَادٍ وَ عِثْقٌ مِنْ كُلِّ مَلَكَتَةٍ وَ نَجَاةٌ مِنْ كُلِّ هَلَاكَةٍ بِهَا يَنْجَحُ الطَّالِبُ وَ يَنْجُو الْهَارِبُ وَ تَنَالُ الرَّغَائِبُ.» («نهج البلاغه» صبحی صالح، خطبة ۲۳۰)

نیرومند در مقابل تعرض هر نوع دشمن است.»^۱

الصبر مفتاح الفرج!

حضرت دانیال عليه السلام در زمان پادشاه مستکبری زندگی می کرد که وی را دستگیر کرده و در چاهی قرار داد. به همراه او درندگان را نیز به چاه انداخت؛ اما آن حیوانات به وی نزدیک نمی شدند و جراحی بر او وارد نمی کردند.

در ایسن زمان، خداوند متعال بر پیامبری وحی فرستاد که برای دانیال غذایی ببرد.

آن پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: پروردگارا! مگر دانیال کجاست؟

فرمود: از محل خود خارج شو، گفتاری به استقبال تو می آید، به دنبالش برو، تو را به او خواهد رساند.

آن پیامبر چنین کرد تا به آن چاهی رسید که دانیال عليه السلام در آن محبوس بود. غذا را به درون چاه انداخت. وقتی دانیال عليه السلام آن غذا را در برابر خود دید، گفت:

سپاس خدایی را که ذاکرش را فراموش نمی کند. حمد مخصوص خدایی است که دعاکننده را ناامید نمی نماید. ستایش از آن خدایی است که اگر کسی بر او توکل کند، همو برایش کافی است. سپاس از آن خدایی است که اگر کسی بر او اطمینان کرد، به دیگری موکولش نمی کند، حمد مخصوص خدایی است که نیکی را با نیکی پاسخ می دهد، گناه را با آمرزش و صبر

۱. قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: «الثِّقَةُ بِاللَّهِ وَ حُسْنُ الظَّنِّ بِهِ حِصْنٌ لَا يَتَخَصَّنُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُؤْمِنٍ وَ التَّوَكُّلُ عَلَيْهِ نَجَاةٌ مِنْ كُلِّ سُوءٍ وَ حِرْزٌ مِنْ كُلِّ عَدُوٍّ.» (دیلمی، حسن بن محمد، «إرشاد القلوب إلى الصواب»، قم، چاپ اول، ۱۴۱۲ هـ.ق.، ج ۱، ص ۱۰۹).

۱. رابا نجات»^۱

خداوند علیم و حکیم، بندگان خود را بی سپر و حائل در آوردگاه شیاطین
رها نساخته تا خرد و لگدمال شوند.

امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«جبرئیل از جانب خداوند به پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل شد و گفت: ای محمد!
خداوند می فرماید: من زمین را خالی از وجود عالمی نمی گذارم که اطاعت
من به وسیله آن عالم شناخته می شود و مردم را به سوی من هدایت می کند
تا در میان ظهور این پیامبر و پیامبر جدید موجب نجات مردم باشد و
نمی گذارم که ابلیس مردم را گمراه کند و حجت من در میان مردم نباشد و
آنها را به راه من هدایت نکند و به امور من آنها را آشنا نسازد. به درستی
که من برای هر قوم هدایت کننده ای مقدر کرده ام که به وسیله او نیکان را
هدایت می کنم و وجود او را برای اشقیای حجت قرار می دهم.»^۲

۱. رُوی: «أَنَّ دَانِيَالَ (عليه السلام) كَانَ فِي زَمَانِ مَلِكِ جَبَّارٍ عَاتٍ فَأَخَذَهُ وَطَرَحَهُ فِي جُبٍّ وَطَرَحَ مَعَهُ السُّبَاعَ فَلَمَّ تَدَنَّ مِنْهُ وَ لَمْ تَجْرَحْهُ فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى نَبِيِّهِ مِنْ أَنْبِيَائِهِ أَنْ آتِيَ دَانِيَالَ بِطَعَامٍ فَقَالَ يَا رَبِّ وَ آتِيَ دَانِيَالَ قَالَ تَخْرُجُ مِنَ الْقَرْيَةِ فَيَسْتَقْبِلُكَ ضَيْعٌ فَاتَّبِعْهُ فَإِنَّهُ يَدُلُّكَ عَلَيْهِ قَالَ فَاتَى بِهِ الضَّيْعُ إِلَى ذَلِكَ الْجُبِّ وَ إِذَا فِيهِ دَانِيَالَ فَأَذَلَّى إِلَيْهِ الطَّعَامَ فَلَمَّا رَأَى دَانِيَالَ الطَّعَامَ بَيْنَ يَدَيْهِ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَنْسِي مَنْ ذَكَرَهُ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يُخَيِّبُ مَنْ دَعَاهُ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنْ تَوَكَّلَ عَلَيْهِ كَفَاهُ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنْ وَثِقَ بِهِ لَمْ يَكِلْهُ إِلَى غَيْرِهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يَجْزِي بِالْإِحْسَانِ إِحْسَانًا وَ بِالسَّيِّئَاتِ غَفْرَانًا وَ بِالصَّبْرِ نَجَاةً.» (ابن فهد حلی، احمد بن محمد، «عدة الداعی و نجاح الساعی»، چاپ اول، ۱۴۰۷ هـ.ق.، ص ۹۳).

۲. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): «إِنَّ جِبْرَائِيلَ (عليه السلام) نَزَلَ عَلَى النَّبِيِّ (صلی الله علیه و آله) يُخْبِرُ عَنْ رَبِّهِ، فَقَالَ لَهُ: يَا مُحَمَّدُ، إِنِّي لَمْ أَتْرِكِ الْأَرْضَ إِلَّا وَ فِيهَا عَالَمٌ يَعْرِفُ طَاعَتِي وَ هِدَايَ، وَ يَكُونُ نَجَاةً فِيمَا بَيْنَ قَبْضِ النَّبِيِّ إِلَى خُرُوجِ النَّبِيِّ الْآخِرِ، وَ لَمْ أَكُنْ أَتْرِكُ إِبْلِيسَ يُضِلُّ النَّاسَ وَ لَيْسَ فِي الْأَرْضِ حُجَّةٌ لِي، وَ دَاعٍ إِلَيَّ، وَ هَادٍ إِلَى سَبِيلِي، وَ عَارِفٌ بِأَمْرِي، وَ إِنِّي قَدْ قَبَضْتُ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادِيًا أَهْدِي بِهِ السُّعْدَاءَ وَ يَكُونُ حُجَّةً عَلَيَّ الْأَشْقِيَاءَ.» (ابن بابويه، علی بن حسین، «الإمامة و التبصرة من الحيرة»، قم، چاپ اول، ۱۴۰۴ هـ.ق.، ص ۲۵).

ملت حق، باعث نجاتند

حضرت امام رضا علیه السلام در مسافرت از «مدینه» به «مرو» در میانه راه در شهر «نیشابور»، با تقاضای مردمی مواجه شدند که از آن حضرت درخواست داشتند به ایشان روی بنماید و حدیثی از جد بزرگوارشان، رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله برایشان نقل کنند. امام دستور به توقف کاروان فرموده و از کجاوه سر بیرون آوردند. صدای گریه از هر سو بلند شد و اشک شوق از دیده‌های هزاران ناظر جاری گردید.

از دحام و غوغا تا ظهر به درازا کشید تا آنکه همه مستعد و منتظر شنیدن کلامی از زبان نواده رسول الله صلی الله علیه و آله گردیدند. همه ساکت شدند و بیست و چهار هزار قلم به دست، گوش جان سپردند تا حدیث امام را بنویسند. حدیثی که بعدها به حدیث «سلسله الذهب» (حدیث سلسله طلائی) معروف شد. به دلیل اتصال روایانش به سلسله معصومان علیهم السلام (رسول خدا و ائمه هدی) و جبرائیل امین علیه السلام. حضرت امام رضا علیه السلام چنین آغاز کردند:

«پدرم موسی بن جعفر الکاظم علیه السلام برای من روایت کرد از قول پدرش، جعفر بن محمد الصادق علیه السلام از قول پدرش، محمد الباقر علیه السلام از قول پدرش، علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام از قول پدرش، حسین بن علی علیه السلام از قول پدرش، امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام از قول برادر و پسر عمویش، محمد رسول الله صلی الله علیه و آله از قول جبرائیل علیه السلام که خداوند فرمود: «کلمة لا اله الا الله (توحید) دژ و حصار محکم من است. هر کس در آن داخل شود، به این قلعه وارد شده و از عذاب من در امان است.»

در این هنگام، کجاوه امام به راه افتاد، امام اشاره کردند که کجاوه را نگه دارند و دیگر بار فرمودند:

«اما در صورتی که به شرط‌های آن عمل شود و من یکی از آن شروط

هستم.^۱

به عبارت دیگر، امام علیه السلام، ولایت اهل بیت علیهم السلام را شرط ورود به حصن و قلعه محکم توحیدی و در امان ماندن از عذاب، اعلام فرمودند. امام، از خداوند متعال و اجداد طاهرینش، شرط در امان ماندن از عذاب و عقوبت را کلمه طیبه «لا اله الا الله» معرفی کرده‌اند و تشبیه به قلعه امنی که اگر بدان وارد شوند، در امنیت تمام قرار می‌گیرند. این امنیت شامل نجات از کیفر قیامت و ایمنی از بسیاری بلاها و آفت‌های آشکار و نهان دنیوی می‌شود؛ البته موضوع امتحان و ابتلاء که سنت خداوند متعال است و درباره جمیع خلق روزگار اتفاق افتاده و می‌افتد، استثنای پذیر نیست.

امام علیه السلام شرط لازم ورود به حصن حصین را ولایت اهل بیت علیهم السلام اعلام فرمودند. در مثل، قلعه امنیت بخش، دری، مدخلی و معبری دارد که بی‌گذار از آن، امکان دخول به قلعه وجود ندارد. نگهبان و حارس این قلعه، رخصت ورود به دیار بشری را نمی‌دهد؛ مگر آنکه اسم رمز بداند و شرط لازم را که همان ولایت ورزی است، به جا آورد.

حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام حدیث قدسی دیگری را به نقل از اجداد گرامی‌اشان نقل فرمودند که شباهت بی‌نظیری با حدیث سلسله الذهب بیان

۱. عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ رَاهُوَيْه قَالَ: لَمَّا وَفَى أَبُو الْحَسَنِ الرُّضَا علیه السلام نَيْسَابُورَ وَ أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ مِنْهَا إِلَى الْمَأْمُونِ اجْتَمَعَ عَلَيْهِ أَصْحَابُ الْحَدِيثِ فَقَالُوا لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ تَرْحَلُ عَنَّا وَ لَا تُحَدِّثُنَا بِحَدِيثِ فَتَسْتَفِيدُهُ مِنْكَ وَ كَانَ قَدْ قَعَدَ فِي الْعَمَّارِيَّةِ فَأَطْلَعَ رَأْسَهُ وَ قَالَ علیه السلام: «سَمِعْتُ أَبِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي الْحُسَيْنِ بْنَ عَلِيٍّ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام يَقُولُ سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ سَمِعْتُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي.» قَالَ فَلَمَّا مَرَّتِ الرَّاحِلَةُ نَادَانَا: «بَشُرُوطِهَا وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا.» (ابن بابویه، محمد بن علی، «عیون أخبار الرضا علیه السلام»، ج ۲، ص ۱۳۴).

شده در جمع نیشابوریان دارد.

«خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: ولایت علی بن ابی‌طالب قلعه امن است. پس هر کس که در قلعه من در آید، از عذابم در امان است.»^۱

ولایت علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) همان شرط لازم یادشده در کلام امام رضا (علیه السلام) است که هنگام بیان حدیث سلسله الذهب فرمودند: «بشروطها و أنا من شروطها» که بی‌داشتن این شرط، موضوع ورود به حصن حصین توحیدی محقق نمی‌شود. به عبارتی، در این دو حدیث قدسی، خداوند قلعه توحیدی خود را همان ولایت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و ائمه هدی (علیهم السلام) معرفی کرده است.

خاندان وحی در طی مدارج و مراتب توحیدی، به اذن الله، به چنان یگانگی و تقریبی به آستان حضرت حق نایل آمده‌اند که به عنوان خلیفه الله، حائز همه شئون و واجد همه صفات کمالی خداوند متعال و اسماء الحسنای مبارکند و جمیع مؤمنان و مؤمنات تقرّب به حضرت خداوندی را ضرورتاً در تقرّب و ولایت آن اسماء مبارک و خلفای برگزیده طالب می‌شوند و جز این، راهی دیگر را برای تقرّب به آن ساحت والا و بالا نمی‌شناسند.

عبارات شگفتی، چون باب الله، سبیل الله و صراط الله که از زبان حضرات معصومان (علیهم السلام) درباره مقام و جایگاه آن ذوات مقدّسه نزد خداوند متعال بیان شده است، ناظر بر همین معنا، یعنی منحصر شدن عالی‌ترین مراتب توحیدی برای ماسوی الله و بلندترین مرتبه تقرّب ایشان به خداوند متعال، منحصر در تقرّب به آن ذوات مقدّسه و یکی شدن و یگانگی یافتن با ایشان

۱. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ بَلَالٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عَنِ النَّبِيِّ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) عَنْ جِبْرِئِيلَ عَنْ مِيكَائِيلَ عَنْ إِسْرَافِيلَ عَنِ اللُّوحِ عَنِ الْقَلَمِ قَالَ: «يَقُولُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ وَلايَةَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي.» (ابن بابويه، محمد بن علی، «عیون اخبار الرضا (علیه السلام)»، ج ۲، ص ۱۳۶).

در صفات کمالی است.

این امر هم خود از الطاف خداوند متعال است؛ زیرا برای هیچیک از ساکنان عالم امکان، به دلیل شدت نقصان و ضعف، مجال پرکشیدن تا مقام ذات و مرتبه «قَابَ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنَى»^۱ که رسول خداوند ﷺ در شب معراج بدانجا رسید، وجود ندارد.

خداوند ایشان را واسطه تقرّب به خود قرار داد و توحید و یگانگی با ایشان را توحید و یگانگی با خود، حصن حصین ولایت ایشان را حصن حصین خود، حبّ ایشان را حبّ خود و... قرار داده است تا هیچ موجودی، بی بهره و نصیب از تقرّب و داد و دهش و نعمت و امنیت خداوند نماند. به زبان ساده، ایشان، یعنی اهل بیت (علیهم السلام)، به اذن الله، در عرصه هستی کار خدایی می کنند و اگر جز این بود، هیچ موجودی نصیبی از خالق عظیم الشان رحیم و کریم و رحمان و صاحب نعمت حاصل نمی آورد.

در زیارات می خوانیم:

«سلام بر شما! ای خاندان نبوت و ماوای رسالت و محل رفت و آمد

فرشتگان و محل نزول وحی...»^۲

این تذهبون؛

به کجا می روید؟

شما را به کجا رهنمون می شوند؟

خانه محمد و علی و فاطمه (علیهم السلام)، خانه خداوند متعال، محل نزول وحی، مجرای صدور و واسطه فیض حضرت خداوندی برای جمیع ساکنان

۱. سوره نجم، آیه ۹.

۲. «السَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبُوَّةِ وَ مَوْضِعِ الرُّسَالَةِ وَ مُخْتَلَفِ الْمَلَائِكَةِ وَ مَهْبِطِ الْوَحْيِ...» (مجلسی، محمّد باقر، «زاد المعاد - مفتاح الجنان»، ص ۲۹۶).

ماسوی الله است.

«مثل اهل بیت من در میان شما، مثل کشتی نوح است. هر کس به این کشتی داخل شود، نجات می‌یابد و هر کس جا بماند، غرق می‌شود.»^۱
 کشتی نوح (علیه السلام)، همان کلمه طیبه، همان حصن حصین امنیت بخش، همان ولایت علی بن ابی طالب (علیه السلام) است. اساس عالم این چنین ریخته شده است؛ نه آنکه عارض بر هستی شده باشد.

هستی‌شناسی ولایی به ما می‌فهماند که شاکله و شالوده خلق عالم از روز نخست، این چنین بر کشیده شده و لذا تکویناً هر کس از این حصن و این کشتی و سرانجام، این جغرافیای ولایت اهل بیت (علیهم السلام) خارج بماند، بسان پسر نوح (علیه السلام) هلاک می‌شود. بلندایی دیگر، حصنی دیگر و کشتی‌ای دیگر در عالم تعبیه نشده است که بتوان بدان پناه برد.

چنان که حسب سنت و قانونمندی مندرج در عالم فیزیک، دریای مواج و متلاطم آدمی را غرقه و هلاک می‌سازد. امواج ابتلائات، هر بیرون مانده از کشتی اهل بیت (علیهم السلام) را نیز هلاک می‌کند و گریزی از آن متصور نیست. قواعد و سنن مندرج و منطوی^۲ در هستی، هزاران مرتبه قوی‌تر است و حتمی‌الوقوع در نسبت با قوانین فیزیکی میان پدیدارهای مادی.

آنچه که این یگانگی و کمالات غیرقابل شمار اهل بیت (علیهم السلام) را حمایت می‌کند، افضلیت ایشان نسبت به جمیع ما سوی الله، اولویت ایشان در خلقت روحی و نوری، پیش از خلقت سایر عوالم ملکی و ملکوتی، عصمت

۱. «إِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ، مَنْ رَكِبَهَا نَجَا، وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ...» (ابن ابی زینب، محمد بن ابراهیم، «الغیبة نعمانی»، ص ۴۴؛ هلالی، سلیم بن قیس، «کتاب سلیم بن قیس الهلالی»، ج ۲، ص ۵۶۰؛ طوسی، محمد بن الحسن، «الأمالی»، قم، دار الثقافة، چاپ اول، ۱۴۱۴ ه.ق.، ص ۶۰)
 ۲. در هم پیچیده شده.

ایشان و مطهر بودنشان از هرگونه رجس و پلیدی و برگزیدگی ایشان از سوی خداوند متعال، به عنوان خلیفه الله فی الارض است؛ چنان که در «آیه تطهیر» آمده:

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»^۱
 خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزدايد و شما را پاک و پاکیزه گرداند.»

امام هادی (علیه السلام) در «زیارت جامعه کبیره» می فرمایند:
 «گواهی می دهم که شما یید امامان راهنما، راه یافته، معصوم، مکرم، مقرب، پرهیزگار، راستگو، برگزیده... و شما را پسندید برای جانشینی در زمینش و دلایل محکمی بر مخلوقاتش و یاورانی برای دینش و نگهبانانی برای رازش... و پایه های توحیدش و گواهانی بر خلقش و پرچم هایی برای بندگانش...»^۲

بدین سبب است که خداوند متعال، کلید گشاینده همه قفل ها و نجات بخشی جمیع موجودات را به ایشان سپرده است.

نجات بخشی از دیروز تا همیشه!

سخنان و عبارات مندرج در ادعیه، زیارات و روایات، رونمایی و پرده برداری از حقایق مندرج و منطوی در ارکان هستی است؛ نه آنکه در عصر بعثت و امامت از زبان حضرات معصومان (علیهم السلام) جعل و صادر شده باشد

۱. سوره احزاب، آیه ۳۳.
 ۲. «وَأَشْهَدُ أَنْكُمْ الْأُمَّةَ الْهُدَاةَ الرَّاشِدُونَ الْمَهْدِيُّونَ، الْمُعْصُومُونَ... وَ أَيْدِكُمْ بِرُوحِهِ، وَ رَضِيكُمْ خُلَفَاءَ فِي أَرْضِهِ، وَ حُجَّجًا عَلَى بَرِيَّتِهِ، وَ أَنْصَارًا لِدِينِهِ، وَ حَفِظَةً لِسِرِّهِ... وَ أَرْكَانًا لِتَوْحِيدِهِ، وَ شُهَدَاءَ عَلَى خَلْقِهِ، وَ أَعْلَامًا لِعِبَادِهِ...» (ابن مشهدی، محمد بن جعفر، «المزار الكبير»، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۱۹ ه.ق.، صص ۵۲۶-۵۲۷).

و اگر از زبان ایشان بیان نمی‌شد، این راز سر به مهر از جمیع خلق عالم پوشیده می‌ماند؛ زیرا عالمی نبود که علمی در این باره داشته باشد؛ مگر آنکه از زبان ایشان شنیده باشد.

هر یک از انبیای عظام الهی، بر این راز سر به مهر به اندازه ظرفیت وجودی‌اشان آگاهی داشته، معترف و متوسل بدان بودند و از ثمرات و امکان آن، برای خلاصی از بن‌بست‌ها و بحران‌ها بهره می‌جستند و راه نجات و خلاصی طلب می‌کردند؛ چنان که هم امروز مؤمنان و معتقدان از ذخایر معنوی و ولایی اهل بیت علیهم‌السلام برای نجات خود بهره جسته و با توسل و تمسک جواب می‌گیرند. می‌خواستم اشاره کنم که عنصر متعالی نجات بخشی در فرهنگ ولایی اهل بیت علیهم‌السلام از صبحگاه آفرینش، زنده، فعال و پاسخگو بوده، در همه فراز و نشیب‌های حیات بر صحن و ساحت هستی حضور داشته و هم اینک نیز ملموس معتقدان و مؤمنان و حتی غیر از اینها است. به عبارتی، ساکنان این حوزه فرهنگی در حالی در انتظار حضرت منجی کل در آخرالزمان و برای اصلاح کلی امور عالمند که در هر حال و وضع، ایشان را در نزدیک‌ترین موضع در کنار خود احساس کرده و هر لحظه و آنی، دسترسی به ایشان و حاجت‌خواهی از ایشان را ممکن و میسر می‌شناسند.

از امام باقر علیه‌السلام نقل شده است که فرمودند:

«ای مردم! همانا خداوند متعال اهل بیت نبی شما را با کرامتش شرافت بخشید و با هدایت عزیز داشت ... و آنان را برای پیروانشان، نجات‌بخش قرار داد...»^۱

۱. عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ شَرَّفَهُمُ اللَّهُ بِكَرَامَتِهِ وَأَعَزَّهُمْ بِهَدَاهِ ... وَ نَجَاةٍ لِمَنْ تَبِعَهُمْ ...» (کوفی، فرات بن ابراهیم، «تفسیر فرات الکوفی»، تهران،

در بیان یکی از خصال و صفات امام معصوم علیه السلام، امام رضا علیه السلام فرمودند: «امام، همچون آب گوارا بر تشنگان است، راهنما است برای هدایت و منجی از هلاکت.»^۱

درک این معنا برای آنکه آشنا و مانوس با منظومه نظری الهی است، مشکلی نیست. آنکه خالق عالم و آدم است، آگاه‌ترین است درباره کیفیت و کمیت خلقت موجودات و نیازمندی‌های مادی و فرهنگی آنان و البته تهدیدکننده‌های آشکار و نهان او. بنابراین از آنکه با اسماء مقدس و متبرک رحمان، رحیم، رازق، زقیب، هادی و... خوانده می‌شود و برگزیده‌ترین بندگان خود را از جمع یکصد و بیست و چهار هزار پیامبر و هزاران نفر از اوصیای در کسوت اهل بیت نبوت، اسماء الحسنى خوانده و به عنوان خلیفه الله، انسان کامل و واجد ولایت کلیه تصرفی، حجت و امام معرفی نموده است، همین انتظار می‌رود که همواره و همواره، نجات‌بخش او در عرصه زمین و آسمان حضور داشته و فریادرسی کند و از دست‌اندازی جنود شیطان بر جان و جسم مؤمنان ممانعت به عمل آورد؛ همانان که به عنوان حصن حصین معرفی شده‌اند و ولایتشان عین ولایت‌الله و قدرت تصرف و عملشان، عین قدرت‌الله و دستشان در همه ساحات باز می‌باشد.

اسود بن سعید نقل می‌کند: نزد امام محمد باقر علیه السلام بودم که شروع کردند به سخن؛ بی آنکه من سخنی بگویم، فرمودند:

«ماییم حجت‌های خدا و ماییم درهای خدا و ماییم زبان خدا و ماییم صورت خدا و ماییم چشم خدا در میان خلقش و ماییم والیان امر بندگان

چاپ اول، ۱۴۱۰ ه.ق.، صص ۳۳۷-۳۳۸.
 ۱. «الإمام الماء العذب على الظمِّ والذال على الهدى والمنجى من الردى» (کلینی، محمد بن یعقوب، «الکافی»، ج ۱، ص ۲۰۰).

خدا»^۱

و ضرورتاً از آنجا که شأن و مقام اینان، افضل و اشرف و اولی در ساحات وجودی، بر جمیع ساکنان ماسوی الله (از اولین تا آخرین) است، قدرت تصرف، میدان حضور و گستره عملشان نیز افضل و اشرف و مسلط بر جمیع قدرت و علم و عمل ماسوی الله و مؤثر در همه ساحات و عوالم است؛ بی هیچ قید و شرط، به اذن الله تعالی.

در بیسان آنچه که بر انبیاء و رسل، از حضرت آدم علیه السلام تا به عصر خاتم المرسلین صلی الله علیه و آله گذشته است، خاندان عصمت و طهارت در ساحت نوری و روحی، فریادرس و منجی بوده و دستان گره گشایشان، بسیاری از آنان و امت‌هایشان را از هلاکت نجات داده‌اند.

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در تفسیر آیات «سوره بقره» فرمودند: «خداوند عز و جل فرمود: و به یاد آورید «إِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ» و هنگامی که دریا را برای شما شکافتیم»^۲ به گونه‌ای که نیمی از نیم دیگر جدا شد، «فَأَنْجَيْنَاكُمْ؛ آنان را نجات دادیم» و در آن میان، خاندان فرعون و قومش را غرق کردیم؛ «وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ؛ در حالی که شما در حال تماشا بودید» به آنان در حالی که غرق می‌شدند.

و این بدان سبب بود که چون موسی علیه السلام به دریا رسید، خداوند عز و جل به او وحی کرد: «به بنی اسرائیل بگو دوباره مرا به یگانگی یاد کنید و در قلب‌هایتان، یاد محمد صلی الله علیه و آله، سرور تمامی بندگان زن و مرد مرا بگذرانید و

۱. عَنْ أَسْوَدَ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام فَأَنْشَأَ يَقُولُ ابْتِدَاءً مِنْ غَيْرِ أَنْ يُسْأَلَ: «نَحْنُ حُجَّةُ اللَّهِ وَ نَحْنُ بَابُ اللَّهِ وَ نَحْنُ لِسَانُ اللَّهِ وَ نَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ وَ نَحْنُ عَيْنُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ وَ نَحْنُ وِلَاةُ أَمْرِ اللَّهِ فِي عِبَادِهِ.» (صفار، محمد بن حسن، «بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیهم السلام»، ج ۱، ص ۶۱؛ کلینی، محمد بن یعقوب، «الکافی»، ج ۱، ص ۱۴۵).

۲. سوره بقره، آیه ۵۰.

در دل‌هایت و ولایت علی (علیه السلام) برادر محمد (صلی الله علیه و آله) و ولایت خاندانش را باز تکرار کنید و بگویید: خداوندا! به حق شکوه ایشان، ما را از روی این آب بگذران تا این‌گونه آب برایتان به خشکی تبدیل شود.»

پس موسی (علیه السلام) به آنان این سخن گفت. آنان گفتند: آیا ما را به کاری که نمی‌خواهیم و می‌داری؟ مگر نه این است که ما به خاطر ترس از مرگ، از دست فرعونیان در گریزیم؟ حال تو می‌خواهی با گفتن این کلمات ما را به میان این دریای خروشان بفرستی؟ نمی‌دانیم از این کار تو، چه بر سر ما خواهد آمد.

کالب بن یوحنا سوار بر اسب و رو به روی آن خلیج چهار فرسخی به موسی (علیه السلام) گفت: ای پیامبر خدا! آیا خداوند تو را فرمان داده که ما این کلمات را بر زبان آوریم و به آب داخل شویم؟
فرمود: بله.

گفت: و تو امر می‌کنی که چنین کنیم؟
فرمود: بله.

پس، او (کالب) ایستاد و همان‌طور که موسی (علیه السلام) فرمان داده بود، دوباره خدا را به یگانگی و محمد (صلی الله علیه و آله) را به پیامبری و علی (علیه السلام) و پاکان خاندان ایشان را به ولایت یاد کرد. سپس گفت: خدایا! به حق شکوه ایشان مرا از روی این آب بگذران و سپس با اسب به آب زد و بر روی آن تاخت. ناگهان آب دریا به زیر پای اسب او چون زمینی نرم شد تا اینکه به آن سوی خلیج رسید و باز اسب را تاخت و برگشت و رو به بنی‌اسرائیل گفت: ای بنی‌اسرائیل! از خداوند و از موسی فرمان برید که این دعا، کلید گشودن درهای بهشت و بستن درهای دوزخ و سبب نزول روزی است و موجب خشنودی آفریدگار قادر متعال.

آنگاه خداوند متعال به موسی وحی کرد «أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ؛^۱ با عصای خود بر این دریا بزن» و بگو: خداوندا! به شکوه محمد و خاندان پاک او، این دریا را بشکاف.»

چون چنین گفت، دریا شکافته شد و زمین تا آن سوی خلیج نمایان گشت. موسی علیه السلام گفت: داخل شوید.

گفتند: زمین گل آلود است و می ترسیم در آن فرو رویم. خداوند عز و جل فرمود: «ای موسی! بگو: خداوندا! به حق شکوه محمد و خاندان پاکش زمین را خشک فرما.»

چون چنین گفت، خداوند، باد صبا را فرستاد و آن زمین خشک شد. موسی علیه السلام گفت: داخل شوید...^۲

در روایت دیگری آمده است که عبدالرحمن بن سمره می گوید: گفتیم: ای رسول خدا! راه نجات را به من بنما.

۱. سوره شعرا، آیه ۶۳

۲. «وَذَلِكَ أَنْ مُوسَى علیه السلام لَمَّا انْتَهَى إِلَى الْبَحْرِ، أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ رَقْلَ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ: جِدُّوْا تَوْحِيدِي - وَامْرُؤًا بِقُلُوبِكُمْ ذَكَرَ مُحَمَّدٌ سَيِّدَ عِبِيدِي وَ إِمَائِي، وَ أَعِيدُوا عَلَيَّ أَنْفُسَكُمْ الْوَلَايَةَ لِعَلِّي أَخِي مُحَمَّدٌ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ، وَ قُولُوا: اللَّهُمَّ بِجَاهِهِمْ جَوِّزْنَا عَلَيَّ مَتْنُ هَذَا الْمَاءِ. فَإِنَّ الْمَاءَ يَتَحَوَّلُ لَكُمْ أَرْضًا. فَقَالَ لَهُمْ مُوسَى ذَلِكَ. فَقَالُوا: أ تُوْرِدُ عَلَيْنَا مَا نَكْرَهُ، وَ هَلْ فَرَرْنَا مِنْ [آل] فَرَعُونَ إِلَّا مِنْ خَوْفِ الْمَوْتِ وَ أَنْتَ تَقْتَحِمُ بِنَا هَذَا الْمَاءَ الْعَمْرَ بِهَذِهِ الْكَلِمَاتِ، وَ مَا يُدْرِينَا مَا يَخْدُثُ مِنْ هَذِهِ عَلَيْنَا فَقَالَ لِمُوسَى علیه السلام كَالْبُنِّ يُوحِنَا وَ هُوَ عَلَيَّ دَابَّةٌ لَهُ، وَ كَانَ ذَلِكَ الْخَلِيجُ أَرْبَعَةَ فَرَاسِخٍ - يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَمَرَكَ اللَّهُ بِهَذَا أَنْ نَقُولَهُ وَ نَدْخُلَ الْمَاءَ فَقَالَ: نَعَمْ. قَالَ: وَ أَنْتَ تَأْمُرُنِي بِهِ قَالَ: بَلِي. [قَالَ:] فَوَقَفَ وَ جَدَّدَ عَلَيَّ نَفْسَهُ مِنْ تَوْحِيدِ اللَّهِ - وَ نُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ وَ وِلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ الطَّيِّبِينَ مِنْ آلِهِمَا مَا أَمَرَهُ بِهِ، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ بِجَاهِهِمْ جَوِّزْنِي عَلَيَّ مَتْنُ هَذَا الْمَاءِ. ثُمَّ أَقْحَمَ فَرَسَهُ، فَرَكَّضَ عَلَيَّ مَتْنُ الْمَاءِ، وَ إِذَا الْمَاءُ مِنْ تَحْتِهِ كَأَرْضٍ لَيْثَةٍ حَتَّى بَلَغَ آخِرَ الْخَلِيجِ، ثُمَّ عَادَ رَاكِضًا، ثُمَّ قَالَ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ: يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ أَطِيعُوا مُوسَى فَمَا هَذَا الدُّعَاءُ إِلَّا مِفْتَاحُ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ، وَ مَغَالِيقُ أَبْوَابِ النَّيْرَانِ، وَ مَنْزِلُ الْأَرْزَاقِ، وَ جَالِبُ عَلَيَّ عِبَادِ اللَّهِ وَ إِمَائِهِ رَضِيَ [الرَّحْمَنُ] الْمُهَيِّمِينَ الْخَلِيقِ.

فَأَبُوا، وَ قَالُوا: [نَحْنُ] لَا نَسِيرُ إِلَّا عَلَيَّ الْأَرْضِ. فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى مُوسَى: أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ وَ قُلْ: اللَّهُمَّ بِجَاهِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ لَمَّا فَلَقْتَهُ. فَفَعَلَ، فَانْفَلَقَ، وَ ظَهَرَتِ الْأَرْضُ إِلَى آخِرِ الْخَلِيجِ. فَقَالَ مُوسَى ع: أَدْخُلُوْهَا. (حسن بن علی، امام یازدهم علیه السلام) «التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري علیه السلام»، قم، چاپ اول، ۱۴۰۹ هـ. ق.، صص ۲۴۵-۲۴۶.

حضرت فرمودند:

«ای سمره! هرگاه هواهای نفسانی مختلف شد و آراء و عقاید متفرق گردید، بر تو باد که همراه علی بن ابی طالب علیه السلام باشی که او امام امت و خلیفه من بر ایشان است و او فاروقی است که به واسطه او بین حق و باطل تمیز می‌دهند، هر کس از او بپرسد، پاسخش را می‌دهد و کسی که از او هدایت جوید، هدایتش می‌فرماید و کسی که خواستار حق باشد، آن را نزد او می‌یابد و کسی که هدایت را بجوید، نزد او بدان خواهد رسید و هر که بدو پناه برد، ایمنش سازد و هر کس دامن او گیرد، نجاتش دهد و هر که از او پیروی کند، هدایتش کند. ای پسر سمره! هر که با او موافقت کند و او را دوست بدارد، سالم خواهد بود و هر که با او مخالفت کرده و دشمنی ورزد، هلاک خواهد شد، ای پسر سمره! علی از من است و روح او، از روح من و طینت او، از طینت من است و او برادر من است و من برادر اویم و او شوهر دخترم، فاطمه، سیده بانوان عالم، از اولین و آخرین است و دو امام امت و دو سید جوانان بهشت، حسن و حسین و نه تن از ائمه علیهم السلام از فرزندان حسین علیه السلام هستند و نهمین آنها قائم امت من است که زمین را پر از عدل و داد نماید؛ همچنان که پر از ظلم و جور شده باشد.

فهرست منابع

* قرآن کریم.

* ابن ابی زینب، محمد بن ابراهیم، «الغیبه»، تهران، نشر صدوق، چاپ
اول، ۱۳۹۷ هـ.ق.

* ابن بابویه، علی بن حسین، «الإمامة و التبصرة من الحيرة»، قم، مدرسة
امام مهدي عليه السلام، چاپ اول، ۱۴۰۴ هـ.ق.

* _____، «الأمالی»، تهران، کتابچی، چاپ ششم،
۱۳۷۶ هـ.ش.

* _____، «عیون اخبار الرضا عليه السلام»، تهران، نشر جهان،
چاپ اول، ۱۳۸۷ هـ.ق.

* _____، «کمال الدین و تمام النعمه»، تهران، اسلامیة،
چاپ دوم، ۱۳۹۵ هـ.ق.

* ابن طاووس، علی بن موسی، «التشريف بالمنن في التعريف بالفتن»،
قم، مؤسسه صاحب الامر عليه السلام، چاپ اول، ۱۴۱۶ هـ.ق.

* ابن فهد حلی، احمد بن محمد، «عدّة الدّاعی و نجاح السّاعی»، دار
الکتب الإسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۷ هـ.ق.

- * ابن مشهدی، محمد بن جعفر، «المزار الكبير»، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۱۹ ه.ق.
- * ابن عربی، محی الدین، «الفتوحات المکیه»، قاهره، هیئة المصریه العامة للكتاب، ۱۴۰۵ ه.ق.
- * ابن عربی، محی الدین، «فصوص الحکم»، با تعلیقات ابوالعلا عفیفی، تهران، الزهراء، ۱۳۶۶ ه.ش.
- * ابومعاش، سعید، «علی امیرالمومنین (علیه السلام) نفس الرسول الامین (علیه السلام)»، بیروت، الامیره، چاپ اول، ۱۴۲۶ ه.ق.
- * اربلی، علی بن عیسی، «کشف الغمة فی معرفة الأئمة (علیهم السلام)»، تبریز، بنی هاشمی، چاپ اول، ۱۳۸۱ ه.ق.
- * استات، جان، «مبانی مسیحیت»، ترجمه روبرت آسیریان، تهران، حیات ابدی.
- * استرآبادی، علی، «تأویل الآیات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة»، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۹ ه.ق.
- * اماتور، آرماند، «آگوستین»، ترجمه سید علی حقّی، قم، مؤسسه کیهان، کیهان اندیشه، شماره ۳۴.
- * «انجیل برنابا»، ترجمه حیدرقلی سردار کابلی.
- * ایلخانی، محمد، «تاریخ فلسفه در قرون وسطی و رنسانس» تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها، ۱۳۸۹ ه.ش.
- * پاکزاد، عبدالعلی، «ابتلاء و آزمایش در قرآن»، فصل نامه پژوهش های قرآنی، سال ۱۳۸۷، شماره ۵۴ و ۵۵.
- * تفلیسی، ابوالفضل حبیش بن ابراهیم، «وجوه قرآن»، به اهتمام مهدی محقق، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۱ ه.ش.

- * جامی، «هفت اورنگ»، سبحة الابرار.
- * جوادی آملی، عبدالله، «تفسیر انسان به انسان»، تنظیم و تحقیق محمدحسین الهی زاده، قم، اسراء.
- * جوادی آملی، عبدالله، «حیات حقیقی انسان در قرآن کریم»، تنظیم و تحقیق غلامعلی امین، قم، اسراء، چاپ سوم.
- * حسن بن علی، امام یازدهم علیه السلام، «التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري علیه السلام»، قم، چاپ اول، ۱۴۰۹ هـ.ق.
- * حلبی، علی اصغر، «انسان در اسلام و مکاتب غربی»، تهران، اساطیر، چاپ اول، ۱۳۷۴، ه.ش.
- * حلی، حسن بن سلیمان، «مختصر البصائر»، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، چاپ اول، ۱۴۲۱ هـ.ق.
- * داوری اردکانی، رضا، «اتوپی و عصر تجدّد»، تهران، نشر ساقی، چاپ اول، ۱۳۷۹ هـ.ش.
- * دورانت، ویلیام جیمز، «تاریخ تمدن: مشرق زمین، گاهواره تمدن»، ترجمه احمد آرام و دیگران، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ چهارم، ۱۳۷۲ هـ.ش.
- * دهخدا، علی اکبر، «لغت نامه».
- * دیلمی، حسن بن محمد، «إرشاد القلوب إلى الصواب»، قم، چاپ اول، ۱۴۱۲ هـ.ق.
- * رازی، نجم الدین، «مرصاد العباد»، به اهتمام محمد امین ریاحی، تهران، شرکت انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۶۵ هـ.ش.
- * سلیمان، کامل، «يوم الخلاص في ظل القائم المهدي علیه السلام»، بیروت، دار الكتاب اللبنانی، ۱۹۹۳ م.

- * سلیمانی، عبدالرحیم، «قوم یهود، از برگزیدگی تا نژادپرستی» نشریه «هفت آسمان»، شماره ۲۲، سال ۱۳۸۳.
- * شاهاک، اسرائیل، «تاریخ یهود، مذهب یهود»، ترجمه دکتر مجید شریف، تهران، انتشارات چاپخش، ۱۳۷۶ ه.ش.
- * ——— «صهیونیسم، نژادپرستی عریان»، ترجمه اصغر تفنگ‌ساز، اصفهان، پرسش، چاپ اول، ۱۳۶۷ ه.ش.
- * شریف الرضی، محمد بن حسین، «نهج البلاغه (للصبحی صالح)»، قم، هجرت، چاپ اول، ۱۴۱۴ ه.ق.
- * شولم، گرشوم گوهارد، «گرایش‌ها و مکاتب اصلی عرفان یهود»، برگردان علیرضا فهیم، قم، انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب، چاپ اول، ۱۳۹۲ ه.ش.
- * شیخ حرّ عاملی، محمد بن حسن، «وسائل الشیعه»، قم، مؤسسه آل‌البیت (علیهم‌السلام)، چاپ اول، ۱۴۰۹ ه.ق.
- * طبرسی، احمد بن علی، «الإحتجاج علی أهل اللّجاج»، مشهد، نشر مرتضی، چاپ اول، ۱۴۰۳ ه.ق.
- * طبری آملی صغیر، محمد بن جریر، «دلائل الإمامة»، قم، بعثت، چاپ اول، ۱۴۱۳ ه.ق.
- * طبری آملی، «بشارة المصطفی لشیعة المرتضی»، نجف، المكتبة الحیدریة، چاپ دوم، ۱۳۸۳ ه.ق.
- * طوسی، محمد بن الحسن، «الأمالی»، قم، دار الثقافة، چاپ اول، ۱۴۱۴ ه.ق.
- * طوسی، محمد بن الحسن، «الغیبه»، کتاب الغیبة للحجة، قم، دارالمعارف الإسلامیه، چاپ اول، ۱۴۱۱ ه.ق.

- * علم الهدی، علی بن حسین، «أمالی المرتضی»، قاهره، چاپ اول، ۱۹۹۸ م.
- * عیاشی، محمد بن مسعود، «تفسیر العیاشی»، تهران، المطبعة العلمية، چاپ اول، ۱۳۸۰ ه.ق.
- * فارابی، ابونصر محمد، «اندیشه‌های اهل مدینه فاضله»، ترجمه جعفر سجادی، تهران، انتشارات طهوری.
- * فردوسی، «شاهنامه».
- * فروغی بسطامی، «دیوان اشعار».
- * قطب الدین راوندی، سعید بن هبة الله، «قصص الأنبياء»، مشهد، مرکز پژوهش های اسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۹ ه.ق.
- * _____ «الخراج و الجرائح»، قم، مؤسسه امام مهدی علیه السلام، چاپ اول، ۱۴۰۹ ه.ق.
- * قمی مشهدی، محمد بن محمد رضا، «تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب»، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات، چاپ اول، ۱۳۶۸ ه.ش.
- * قندوزی، سلیمان بن ابراهیم، «ینابیع المودة لذوی القربی»، قم، منظمة الاوقاف و الشؤون الخيرية، دارالاسوة للطباعة و النشر.
- * کریمی مطهر، جان الله و رضایی، مجید، مقاله «آرمان شهر در رمان ما، اثر یوگنی زامیاتین»، نشریه پژوهش نامه انتقادی متون و برنامه های علوم انسانی، پاییز ۱۳۹۳، شماره ۳۲.
- * کوفی اهوازی، حسین بن سعید، «المؤمن»، قم، مؤسسه امام مهدی علیه السلام، ۱۴۰۴ ه.ق.
- * کوفی، فرات بن ابراهیم، «تفسیر فرات الکوفی»، تهران، مؤسسه الطبع

- و النشر فی وزارة الإرشاد الإسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۰ هـ.ق.
- * کلینی، محمد بن یعقوب، «الکافی»، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ هـ.ق.
- * «گفت و شنودی با آلدوس هاکسلی»، ترجمه محمد رضا صالح پور، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (پورتال جامع علوم انسانی)، شماره ۱۱.
- * لاندمان، مایکل، «انسان شناسی فلسفی»، ترجمه و نگارش رامپور صدر نبوی، مشهد، چاپخانه طوس، چاپ اول، ۱۳۵۰ هـ.ش.
- * لیثی واسطی، علی بن محمد، «عیون الحکم و المواعظ»، قم، دارالحديث، چاپ اول، ۱۳۷۶ هـ.ش.
- * مجتهدی، کریم، «فلسفه در قرون وسطا»، مجموعه مقالات، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- * مجلسی، محمد باقر، «زاد المعاد - مفتاح الجنان»، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، چاپ اول، ۱۴۲۳ هـ.ق.
- * المسیری، عبدالوهاب، «دائرة المعارف یهود، یهودیت و صهیونیسم»، ترجمه مؤسسه مطالعات و پژوهش های تاریخ خاورمیانه، چاپ اول، ۱۳۸۳ هـ.ش.
- * مصطفوی، حسن، «التحقیق فی کلمات القرآن الکریم»، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۸ هـ.ش.
- * مطهری، مرتضی، «مجموعه آثار».
- * معصومی، علیرضا، «دائرة المعارف اساطیر و آئین های باستانی جهان»، تهران، انتشارات سوره مهر، چاپ اول، ۱۳۸۸ هـ.ش.
- * مفید، محمد بن محمد، «الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد»، قم،

- کنگره شیخ مفید، چاپ اول، ۱۴۱۳ ه.ق.
- * _____، «الأمالی»، قم، کنگره شیخ مفید، چاپ اول، ۱۴۱۳ ه.ق.
- * مکارم شیرازی، ناصر، «تفسیر نمونه»، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ دهم، ۱۳۷۳ ه.ش.
- * مور، توماس، «آرمانشهر»، ترجمه نسرین مجیدی و مرضیه خسروی، تهران، روزگار نو، چاپ اول، ۱۳۹۳ ه.ش.
- * موسوی خمینی، روح‌الله، «انسان‌شناسی در اندیشه امام خمینی علیه السلام»، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، ۱۳۸۶، ۵۹/۱۲/۷.
- * موسوی نسب، سید جعفر، «ابتلاء و آزمایش انسان در قرآن»، ارزشمند، چاپ اول، ۱۳۸۵ ه.ش.
- * مولوی، «مثنوی معنوی».
- * میبدی، حسین بن معین الدین، «دیوان امیرالمؤمنین علیه السلام»، قم، دار نداء الإسلام للنشر، چاپ اول، ۱۴۱۱ ه.ق.
- * نسفی، عزیزالدین، «الانسان الكامل»، مقدمه هانری کربن، مترجم ضیاء الدین دهشیری، تهران، نشر طهوری، ۱۳۸۶ ه.ش.
- * نصر بن مزاحم، «وقعة صفین»، قم، مكتبة آیت الله المرعشی النجفی، چاپ دوم، ۱۴۰۴ ه.ق.
- * نیشابوری، حاکم، «مستدرک علی الصحیحین»، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دارکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۱ ه.ق.
- * ورام بن ابی فراس، مسعود، «مجموعه ورام»، قم، مكتبة فقیه، چاپ اول، ۱۴۱۰ ه.ق.
- * هلالی، سلیم بن قیس، «کتاب سلیم بن قیس الهلالی»، قم، الهادی،

۲۴۰ ■ اتوپیا، دستوپیا و دولت کریمه مهدوی

چاپ اول، الهادی، ۱۴۰۵ ه.ق.

* یزدی حایری، علی، «إلزام الناصب فی إثبات الحجة الغائب علیه السلام»
بیروت، مؤتسه الاعلمی، چاپ اول، ۱۴۲۲ ه.ق.